



شرح دعائِ سمات

لمعات فی شرح دعاء السمات

آیت اللہ سید ابوالقاسم دہکردی
تصحیح و تحقیق: محمد رضا زادہوش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه: دعای سمات، شرح
عنوان و پدیدآور: لمعات فی شرح دعاء السمات / تألیف ابوالقاسم دهکردی اصفهانی؛ مقدمه، تصحیح و
تحقیق محمدرضا زادهوش.
مشخصات نشر: اصفهان: مهر قائم، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.
شابک: 5 - 84 - 7331 - 964 - 978 ISBN
یادداشت: فیبا.
زبان عنوان: لمعات فی شرح دعاء السمات.
موضوع: دعای سمات - - نقد و تفسیر.
شناسه افزوده: دعاها.
شناسه افزوده: دهکردی، ابوالقاسم، ۱۲۳۴ - ۱۳۱۳، شارح.
شناسه افزوده: زادهوش، محمدرضا، ۱۳۵۹ - ، مصحح و مقدمه‌نویس.
رده‌بندی کنگره: ۹ د / ۸۰۴۲۲ / ۲۶۸ BP ۲۹۷ / ۷۷۴
شماره رکورد غیر از شماره‌بندی: ۱۳۸۶
شماره کتابخانه ملی ایران: ۲۹۰۰ - ۸۲ م

شرح دعاء السمات

لمعات في شرح دعاء السمات

مقدمه، تصحيح و تحقيق:
محمد رضا زادهوش


انتشارات مشرق قائم

۱۳۸۷

شماره کتاب: (۹۵).

دعا و نیایش: (۱۲).

لمعات فی شرح دعاء السمات
تألیف: آیت الله سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی
مقدمه، تصحیح و تحقیق: محمدرضا زادهوش
بازبینی: سید محمد نظام الدین
ناشر: انتشارات مهر قائم
طرح جلد: طراحان گرافیک گویا
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه، ۲۰۰ صفحه، وزیری
لیتوگرافی متن: آسمان، لیتوگرافی جلد: قائم
چاپ متن: رضوی / چاپ جلد: ملت، صحافی: توحید
قیمت: ۲۸۰۰ تومان

شابک: ۵-۸۴-۷۳۳۱-۹۶۴-۹۷۸ ۵-۸۴-۷۳۳۱-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978 - 964 - 7331 - 84 - 5

مرکز پخش: اصفهان ۲۲۰۲۷۲۲-۲۲۰۱۵۵۲ * تهران: پخش پکتا ۵-۸۸۹۴۰۳۰۳

فهرست مطالب

۹	مقدمه مصحح
۹	درآمد
۹	شیوه‌های نیایش
۱۰	آشنایی با دعای سمات
۱۱	دهکردی یکی از شارحان دعا
۱۲	درباره این کتاب
۱۴	نسخه‌های خطی لمعات
۱۵	درباره چاپ حاضر
اللمعات فی شرح دعاء السمات		
۱۸	لمعه: در بیان سند این دعا و اسامی آن
۱۹	[احوال راویان دعای سمات]
۲۸	[متن دعای سمات]
۲۸	[امتیاز اسم «الله»]
۲۸	[معنای سؤال از خلق]
۲۸	[معانی اسم]
۲۹	[تعلیم اسماء حسنی به حضرت آدم (ع)]
۳۰	[ذکر معنای عظیم]

- ۳۲ [اسماء حسناى الهى واسطه‌هاى اجابت دعا هستند]
- ۳۴ فى بيان الاسم الاعظم فى عالم الكون و الوجود
- ۳۵ تتميم تحصيلى
- ۴۰ [بيان گفتارهاى درباره اسم اعظم]
- ۴۳ [ابواب آسمان]
- ۴۳ بيان ما ربّما يحتاج إلى بيان
- ۴۸ [اثبات حشر و معاد]
- ۴۸ بيان لفظى
- ۴۹ [از ختوم مجرّب براى گشایش در کارها]
- ۴۹ [معانى وجه و اطلاقات آن]
- ۵۱ بيان لفظى
- ۵۴ [شرح فقراتى از دعای سحر]
- ۵۵ بيان لفظى
- ۵۶ [رحمت واسعة الهیه]
- ۶۱ [مقدم بودن مشیّت بر اراده]
- ۶۲ [معانى و اطلاقات کلمه]
- ۷۱ [چگونگی آفرینش آسمان‌ها]
- ۷۳ [معناى عجائب]
- ۷۴ [خلقت نور و ظلمت]
- ۷۴ [سبب آن که شب را لیل گویند]
- ۷۵ [تعیین اوقات روز و شب و بین الطلوعین]
- ۸۱ [بيان تفاوت میان صانع و خالق]
- ۸۳ [منشأ روشنایی ماه]
- ۸۴ [تحقیق در معانى نجوم و بروج، مصایح و رجوم]

۸۴	[تعبیر کواکب به زینت]
۸۶	[تعدد مشارق و مغارب]
۸۹	[در معنای سلطان اللیل و سلطان النهار]
۹۱	[تکلیم و سخن گفتن حضرت باری]
۹۲	[کیفیت نزول کلام خداوند]
۹۶	[غمائم نور و تابوت شهادت]
۱۰۱	[داستان عصای حضرت موسی (ع)]
۱۰۳	[الواح شهادت]
۱۰۹	[معنای حوریت و واد المقدّس]
۱۱۰	[تجلّی حقّ بر موسی (ع)]
۱۱۳	[شرح تسمیه سرزمین مصر]
۱۱۳	[آیات تسعة حضرت موسی (ع)]
۱۲۵	[شکافته شدن سنگ برای حضرت موسی (ع)]
۱۲۸	تذییل
۱۳۰	[توسّل حضرت موسی (ع) به آل محمّد (ص)]
۱۳۱	خاتمة
۱۳۳	[وعدة فتح و پیروزی بنی اسرائیل]
۱۳۶	[معنای تجلّی ربّ]
۱۳۹	[مسجد خیف]
۱۴۰	[اجمالی درباره حضرت ابراهیم (ع)]
۱۴۲	[بشر سبع و وجه تسمیه آن]
۱۴۵	تتمیم تحصیلی
۱۴۷	[بیت ایل و حضرت یعقوب (ع)]
۱۵۲	[چگونگی ساختمان قبة الرمان]

- ۱۵۸ [تفاوت میان علم و معرفت]
- ۱۶۰ [معانی جبروت، کبریا و عزّت]
- ۱۶۱ [رکود بحار و خضوع جبال]
- ۱۶۷ فائدتان
- ۱۷۵ [الواح حضرت موسیٰ (ع)]
- ۱۷۷ [ساعیر و فاران]
- ۱۷۷ [ربوات المقدّسین]
- ۱۷۸ بیان ما ربّما یحتاج إلى البیان
- ۱۸۰ [مراد از آل ابراهیم]
- ۱۸۲ [نسبت برکات حضرت ابراهیم (ع) به امّت پیامبر اکرم (ص)]
- ۱۸۵ تتمّة
- ۱۸۵ [در معنای ذریّه و امّت]
- ۱۸۷ [ذکر مصیبت امام حسین (ع)]
- ۱۸۷ [گفتارهایی در معنای «صلاة»]
- ۱۹۱ فهرست نام کسان
- ۱۹۵ فهرست نام کتابها در متن
- ۱۹۷ گزیده منابع و مآخذ تحقیق

مقدمه مصحح^۱

درآمد

پناه به خنکای متن تاریخی و معانی ژرف دعای سمات در فرجامین ساعات عصر روز جمعه، همان روزی که امام غایب، قیامش را آغاز می‌کند، همان روزی که دلگیر است، و غروبی اندوهبار دارد، و همان روزی که صبحش با دعای ندبه، زاری بر سوگ غیبت سرداده‌ایم، ما را به آشنایی با نیایش و شیوه درست آن می‌خواند، و شوق دانستن ترجمه و شرحی از این دعای شریف را در ما بر می‌انگیزاند.

شیوه‌های نیایش

تبلور عشق در جان نیایشگر، رویکردی به جانب خداوند را پدید می‌آورد که در قالب‌های گوناگون نیایش جاری می‌شود؛ برخی دستاویز بیان و صورت‌اند و دیگران در پی عنایت به معنا، و ادای درست هدف‌ها و آرمان‌ها. از این میان بارقه‌های تابنده و اثره‌هایی که بر زبان توانمند معصومان - علیهم صلوات الله - روان گردیده است فروغی دیگر دارد. راستین بودن مقصد در نیایش ماثور و تکیه داشتن صورت و معنا بر آیات قرآن و زیبایی واژگان به کار گرفته شده در آن، همگی موجب پسندیده‌تر شدن و کارآمدتر بودن چنین نیایش‌هایی است. تنها آنچه مسلم می‌نماید،

۱. برای تفصیل این بحث و نوید انتشار تصحیح پیش رو، بنگرید به: زادهوش، محمدرضا، «اللّمعات فی شرح دعاء السمات»، ماهنامه نوقلم، سال سوم، شماره ۱۶، اردیبهشت ۱۳۸۳، صص ۱۱-۱۲.

حفظ صورت، الفاظ و شیوة بیان این ادعیه، و رعایت قید زمان و مکان در آنها است که البته هر یک موجب پدیدار شدن آثار روحانی ویژه‌ای خواهد بود.

دعای سمات نیایشی از این دست است؛ از جانب معصوم در قالب الفاظ آمده، برای آن آثار و پی آمدهای فراوانی از جمله استجابات قطعی خواسته‌های نیایشگر را برشمرده، و از معدود ادعیه‌ای است که در فاصله زمانی اندکی قابل تکرار است.

آشنایی با دعای سمات

علاوه بر درج دعای سمات در کتاب‌های گوناگون ادعیه و مفاتیح الجنان، و چاپ آن در بسیاری از منتخبات و گزیده‌های فراهم آمده از کتاب شریف مفاتیح الجنان و دیگر کتب ادعیه می‌توان به چاپ‌های مستقلی از این دعا نیز اشاره داشت^۱. قدیم‌ترین ترجمه از دعای سمات توسط محمدباقر مجلسی (م ۱۱۰۱ق) در سال ۱۰۹۱ق انجام یافته که نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی سیدآغا تستری در نجف بوده است^۲.

کهن‌ترین شرح دعای سمات^۳ نیز صفوة الصفات^۴ فی شرح دعاء السمات از ابراهیم بن علی کفعمی^۵ (۸۲۰-۹۰۵ق) است که در شعبان ۸۷۵ق پایان یافته است.

۱. در این باره بنگرید به: زادهوش، محمدرضا، «کتاب‌نامه دعای سمات»، سایت Kateban.com، بهار ۱۳۸۴ش.

۲. کنتوری، سید اعجاز حسین، کشف الحجب و الاستار، ص ۱۱۵؛ تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج ۴، ص ۱۰۱؛ ج ۱۳، ص ۲۴۹؛ بروجردی، سیدعلی، طرائف المقال، ج ۱۲، ص ۳۹۰.

۳. برای آگاهی از ویژگی‌ها و نسخه‌های خطی شروح دعای سمات بنگرید به: زادهوش، محمدرضا، «شارحان دعای سمات»، سایت Savad.net، مهر ۱۳۸۴.

۴. کتب تراجم از این کتاب زیر عنوان «سفظ الصفات...» نیز نامبرده‌اند (امین‌عاملی، سیدمحسن، اعیان‌الشیعه، ج ۲، ص ۱۸۶).

۵. کنتوری، سید اعجاز حسین، کشف الحجب و الاستار، صص ۳۳۴، ۳۷۱؛ تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج ۱۳، ص ۲۴۹؛ ج ۱۵، ص ۵۰؛ بغدادی، اسماعیل‌پاشا، ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۶۸؛ همو، هدیه‌العارفین، ج ۱، ص ۲۴؛ صدر، سیدحسن، تکملة امل الأمل، ص ۷۷.

دهکردی یکی از شارحان دعا

سید ابولقاسم بن محمد باقر حسینی علوی دهکردی اصفهانی در نخستین روز ماه رجب سال ۱۲۷۲ قمری پا به جهان نهاد، و در دهم ربیع الاول ۱۲۸۴ ق از دهکرد^۱ به چهارمحال آمد، و پس از تحصیل مقدمات علوم حوزوی به اصفهان مهاجرت کرد.

وی در اصفهان از محضر بزرگانی همچون محمد بن حاج محمد ابراهیم کلباسی مشهور به آقا میرزا ابوالمعالی، شیخ محمد باقر نجفی، میرزا محمد حسن نجفی، حکیم ملا اسماعیل درب کوشکی، ملا محمد باقر فشارکی و دیگرانی چند راه را در می نوردد، و به فتح قلّه بلند اجتهاد نائل شد، و نمازهای گذشته را قضا کرد^۲.

مرحوم دهکردی در بیست و نه سالگی به نجف اشرف می رود تا از محضر علمای بزرگ آن سامان همچون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی و میرزا حسین نوری نیز توشه بگیرد، و آن گاه که به تکمیل علوم و معارف اسلامی نائل می شود به اصفهان باز می گردد، و کمر همت به تدریس و ارشاد ابنای روزگار می بندد.

از این زمان به مدت چهل سال محفل درسش در مدرسه صدر بازار اصفهان برقرار شد، و بسیاری از فضلا و آیات عظام همانند امام خمینی، بروجردی، سید شهاب الدین مرعشی نجفی، سید محمد رضا خراسانی، بانوی مجتهده ایرانی نصرت بیگم امین التجار اصفهانی، سید حسن چهارسوقی، مرتضی مظاهری، سید عبدالحسین طیب، سید محمد تقی موسوی احمدآبادی، ملا علی مارینی و ده ها تن دیگر از برجستگان معارف و علوم دینی به محضرش شتافتند، و به دریافت اجازه اجتهاد و روایت از جانب او مفتخر شدند.

وی علاوه بر مراتب علم و دانش، و تالیف و تصنیف^۳ و تدریس، خطیبی بارع و عارفی کبیر بود که حیات علمی را با سلوک عملی درآمیخته، و در قلّه های معرفت و خلوص

۱. همان ناحیه ای که امروز «شهرکرد» نام دارد.

۲. روضاتی، سید محمد علی، زندگانی آیت الله چهارسوقی، ص ۱۹۱.

۳. برای فهرست آثار تالیفی ایشان بنگرید به: جلالی، مجید، آفتاب علم، صص ۵۶ - ۵۸؛ همو، مقدمه منیرالوسيلة.

اقامت گزیده بود؛ چنانچه هیچ زمان کرسی درس، وی را از منبر وعظ و ارشاد مردم و اقامه جماعت و حلّ و فصل امور مسلمین باز نداشت.

سرانجام وی در ششم شوال ۱۳۵۳ قمری^۱ پس از عمری تحصیل علم و معرفت و تقوی، و تربیت شاگردان در خور اقتدا در هشتاد و یک سالگی به دیدار معشوق شتافت، و پیکر پاکش - بر حسب وصیّت - به مقبره زینبیه متعلق به زینب دختر امام کاظم (ع) که با پای مردی همو احیا و بازسازی شده بود حمل، و در یکی از اتاق‌های محقر سمت غربی صحن دفن شد تا خود تأییدی باشد بر راستین بودن این امامزاده واجب التکریم که در ردّ و قبول آن سخن‌ها رانده، و مطالبی نگاشته بودند.^۲

حاصل تلاش علمی و عملی این عالم بزرگ، به غیر از ملکات نفسانی و مقامات عرفانی و برکات و خدمات پر ارج و گران‌بهای اجتماعی، و تربیت و برآوردن شاگردانی که نام عده‌ای از آنان مذکور افتاد^۳، به جای‌گذاری بیش از بیست و چهار اثر ارزنده در قالب تألیفات و رسائلی در موضوعات فقه و اصول، تفسیر، حدیث، اخلاق و عرفان است که بخش بیشتر آن‌ها هنوز به چاپ نرسیده است.

کتاب حاضر، یکی از آثار ارزنده مرحوم دهکردی است که برای نخستین بار به چاپ

می‌رسد.

درباره این کتاب

آنچه پیش روی خواننده عزیز قرار دارد، شرحی است تحقیقی و موشکافانه بر دعای

۱. مرعشی، سید محمود، *المسلسلات فی الاجازات*، ج ۲، ص ۳۲.

۲. برای تفصیل زندگی این عالم فرزانه و احوال و آثار او بنگرید به: زادهوش، محمدرضا، «آفتاب علم»، کتاب ماه (دین)، سال ششم، شماره ۶۳ - ۶۴، دی و بهمن ۱۳۸۱، صص ۳۲ - ۳۵.

۳. ذکر کامل استادان و شاگردان را بنگرید در دو زندگی‌نامه خودنوشت ایشان که خوش‌بختانه با دو تحریر باقی مانده است: نخستین آن دو با تاریخ ۱۳۳۵ق (روضاتی، سید محمدعلی، *زندگانی آیت‌الله چهارسوقی*، صص ۱۹۱ - ۱۹۶)، و دیگری به سال ۱۳۴۷ق (مرعشی، سید محمود، *المسلسلات فی الاجازات*، ج ۲، صص ۳۳).

شریف سمات که از سر دقت، و به قلم مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم دهکردی به نگارش در آمده، و از آن جهت که بخش‌های گوناگون این شرح زیر عنوان «لمعه» آمده، شارح محترم، آن را *المعات فی شرح دعای سمات*^۱ نام نهاده است.

شارح، در هر لمعه، ابتدا فقراتی از دعا را نقل کرده، و پس از ارائه ترجمه فارسی آن‌ها به تجزیه و ترکیب صرفی و نحوی و بررسی نقش کلمات در جمله پرداخته، و آن‌گاه معانی گوناگون هر کلمه را با استفاده از معاجم، فرهنگ‌های لغت و قاموس‌ها تبیین کرده، و ریشه هر کلمه را با تحقیقات زبان‌شناسانه مورد مطالعه قرار داده است.

سپس به شرح دعا با توجه به منابع کهن و آیات قرآنی و روایات شیعی روی می‌آورد، و به مناسبت، حکایت‌هایی را ذکر می‌کند، و یا از اشراقات خویش و خاطرات شهودی و مکاشفات شخصی، سخن می‌راند.

مؤلف، مطالب خویش را گاه به زبان فارسی، و گاه به زبان عربی در قلم آورده، و نقل قول‌ها و احادیث را نیز به همان زبان عربی و بدون ترجمه باقی گذارده است؛ پس در حقیقت، نثر او را به خاطر اختلاط این دو زبان، باید «ملّع» بدانیم. سبب انتخاب این روش توسط او علاوه بر طبع آزمایی در زمینه عربی‌نویسی، پنهان داشتن رموز و اسراری است که در زمینه‌های عرفانی بر آن دست یافته، و در رساله خویش درج کرده است.

پایان نگارش این شرح - چنان‌چه در پایان نسخه مورد استفاده در این چاپ آمده -، هیجدهم شعبان سال ۱۳۳۶ ق^۲ است، اما در مصادری دیگر، پایان این تألیف را به سال ۱۳۴۹ ق نیز ذکر کرده‌اند^۳ که البته با عنایت به نسخه خطی موجود، اشتباه می‌نماید.

منبع اصلی مؤلف در شرح دعای سمات، کتاب *صفوة الصفات* از مرحوم ابراهیم بن علی

۱. در: تهرانی، آقابزرگ، *نقباء البشر*، ج ۱، ص ۶۱: *المعات فی شرح دعاء سمات*....

۲. امضای یکی از حواشی مؤلف، تاریخ غرة رمضان و دیگری رجب ۱۳۳۶ را بر خویش دارد؛ یعنی شارح، یک ماهی پیش و پس از اتمام کتاب، به توضیح نکات لازم در حاشیه پرداخته است.

۳. مرعشی، سید محمود، *المسلسلات فی الاجازات*، ج ۲، ص ۳۲، تهرانی، آقابزرگ، *صفوة الصفات*، ج ۱۸، ص ۳۴۶.

کفعمی (۸۲۰-۹۰۵ق) است که تاکنون به چاپ نرسیده، و به همین خاطر بی فایده نیست که به نسخه‌های خطّی آن اشاره کنیم:

۱. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، رسالهٔ اوّل از مجموعهٔ شمارهٔ ۱۲۴۵۹.
۲. کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، رسالهٔ دوم از مجموعهٔ شمارهٔ ۸۲۶، کتابت ۱۳۲۴ق.
۳. کتابخانه عمومی آیت‌الله حکیم در نجف، شمارهٔ ۱۸۵.
۴. کتابخانه آیت‌الله مرعشی، شمارهٔ ۲۷۸۷، کتابت ۹۹۲ق.
۵. کتابخانه آیت‌الله مرعشی، رسالهٔ اوّل از مجموعهٔ شمارهٔ ۳۹۱۷، کتابت ۱۳۸۳ق.
۶. کتابخانه ملّی ملک، رسالهٔ سوم از مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳۷، کتابت ۱۳۲۸ق.
۷. کتابخانه شخصی آیت‌الله سیّد محمدعلی روضاتی در اصفهان، بدون شماره، کتابت آیت‌الله سیّد محمد موسوی چهارسوقی (۱۲۲۲ - ۱۲۹۳ق) برادر صاحب روضات الجنّات.

۸. کتابخانه شخصی ملا محمدعلی خوانساری در نجف، بدون شماره.
 ۹. کتابخانه شخصی ملا صالح جزائری، بدون شماره.
- از طرفی، شرح دهکردی بر دعای سمات، خود به عنوان شالودهٔ کارِ شادروان آیت‌الله محمدحسن میرجهانی در تألیف کتاب روائح النّسمات در شرح دعای سمات^۱ قرار گرفته است.

نسخه‌های خطّی لمعات

۱. کتابخانه مسجد اعظم قم، شمارهٔ ۳۴۵^۲ که نگارندهٔ این سطور از روی آن عکس برداری کرده است. خطّ ثلث متوسط، ۱۸ سطری، رکابدار، ۹۸ص، با حواشی و علامات تصحیح و مقابله و بلاغ، کتابت محمدعلی بن محمد رفیع از بازماندگان میرزا رفیعی نایینی در روز یکشنبه آخر دههٔ اوّل صفر ۱۳۵۲ق.

۱. چاپ به مساعدت نصرالله سبوحی، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳ش، ۱۳ + ل + ۴۷۱ص.

۲. استادی، رضا، فهرست نسخ خطّی کتابخانه مسجد اعظم قم، ص ۳۴۰.

۲. کتابخانه شخصی علی اکبر نهاوندی در مشهد، کتابت عبدالرحیم بن عبدالکریم بحرانی قمشاهی در ۱۳۶۴ق، بدون شماره.
۳. کتابخانه شخصی خانواده مؤلف، بدون شماره.

درباره چاپ حاضر

در چاپ پیش رو، نسخه خطی شماره ۳۴۵ از کتابخانه مسجد اعظم قم مورد استفاده قرار گرفته، اصلاح کلماتی که بر اثر اشتباه کاتب، به گونه‌ای ناصحیح ضبط شده، با استفاده از قلاب [] انجام شده، و یا در متن صورت پذیرفته، و در پاورقی به اصل کلمه موجود در نسخه اشاره رفته است.

در مورد بخش‌های پایانی کتاب که از ترجمه فارسی کتاب مقدس نقل شده است، به اصل متن مراجعه، و افتادگی‌های نسخه را تکمیل کرده‌ام، و در حقیقت، منبع اصلی را اساس قرار داده‌ام.

هم‌چنین محل آیات و مرجع موارد مجهول: نقل، قیل، بعض و... استخراج شده، و در پاورقی‌ها آمده است. روایات، احادیث شریف، جملات منقول، امثال، ابیات و اشعار و کلمات بزرگان نیز همگی در کهن‌ترین متون مورد دسترس، مأخذیابی شده است. حواشی گران‌ارج شارح محترم، عیناً^۱ و با حفظ امضاهای مختلف موجود در نسخه درج، و از دیگر پاورقی‌ها مشخص و متمایز شده است.

شایان گفتن است که گاه آیات قرآنی به سبب تکیه مؤلف بر ذهن و یا اشتباه کاتب، با تغییراتی ثبت شده است؛ در این باره به دو صورت عمل کرده‌ام:

۱. در مورد اذکار و اوراد، آنچه در اصل نسخه بوده، عیناً آمده، و در پانوشت، به صورت اصلی آیه شریفه، اشاره کرده‌ام. این شیوه در مورد جملاتی که مؤلف با ترکیب، و اقتباس از آیات قرآنی ساخته است نیز دنبال شده است.

۱. هفت حاشیه، حاوی مطالب و نصایح کوتاه مؤلف به خود و فرزندش، و راز و نیاز با پروردگار بوده که از ذکر آن‌ها پرهیز شد.

۲. آن جایی که پیش از آن، کلمات «قوله تعالیٰ»، «قال الله تعالیٰ» و... به چشم می‌خورد، متن بر اساس قرآن مجید اصلاح شده، و در پاورقی به صورت مندرج در نسخه خطی اشارت رفته است.^۱

م. ر. زادهوش

۲۳ بهمن ۱۳۸۱^۲

۱. هر چند که این کار در نظر بعضی، غیر لازم باشد.

۲. تصحیح بنده حقیر از کتاب حاضر در سال ۱۳۸۱ آماده چاپ شد، و مجوز انتشار نیز دریافت کرد، ولی به دلیل بروز مشکلات متعددی که امروزه بر سر راه انتشار کتاب‌های دینی و مذهبی، به ویژه در شهرستان‌ها دیده می‌شود، چاپ آن، بارها و بارها به تأخیر افتاد تا آن‌که پرونده آن در رایانه نیز مفقود شد و... در فاصله یافتن متن حروف چینی شده، جست‌وجو برای ناشر جدید و تجدید مجوز، فرصتی دست یافت که در مقدمه خود بر کتاب نیز تأملاتی دیگر داشته باشم (نوروز ۱۳۸۵).

[مقدمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ مِنْهُ الْإِسْتِغَانَةُ لِلتَّائِبِينَ.
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَحَ صُدُورَنَا بِلَمَعَاتِ أَنْوَارِ الْمَلَكُوتِ، وَأَضَاءِ مِصْبَاحِ قُلُوبِنَا بِإِشْرَاقَاتِ
عَالَمِ الْجَبَرُوتِ، وَالصَّلَاةَ عَلَى مَنْ بِرِسَالَتِهِ مَنْ عَلَى الْإِنْسِ وَالْجَانِّ، وَ سَهَّلَ لِعِبَادِهِ طُرُقَ
الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيقَانِ.

وَالسَّلَامُ عَلَى أَبْوَابِ الْإِيمَانِ، وَأَمْنَاءِ الرَّحْمَانِ، وَ سُلَالَةِ النَّبِيِّينَ، وَ صَفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيَّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوْلَادِهِ الْمَعْصُومِينَ، الَّذِينَ بِهِمْ فَتَحَ اللَّهُ بِالرَّحْمَةِ، وَ خَتَمَ بِهِمُ الشَّفَاعَةَ، وَ لَا
سِيَّما عَلَى فَاتِحَةِ كِتَابِ التَّكْوِينِ، وَ خَاتِمَةِ رَقِيمَةِ الْإِيجَادِ، سَيِّدِي وَ سَنَدِي، وَ مَنْ هُوَ كَالرُّوحِ
فِي جَسَدِي، وَ وَسِيلَةَ يَوْمِي وَ غَدِي، وَ مَنْ بِهِ حَيَاتِي وَ مَمَاتِي، وَ نَوْمِي وَ يَقْظَتِي، خَاتَمِ الْوِلَايَةِ
الْمُطْلَقَةِ الْأَلَهِيَّةِ، وَ مُكْمَلِ وَصَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ - رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ - وَ نَفْسِي لَهُ الْوَقَاءُ، وَ رَزَقَنِي
اللَّهُ مِنْ جَمَالِهِ اللَّقَاءُ.

و بعد، جنین گوید ملتجی به فضل و کرم حضرت ربّ العالمین، و متمسک به ولایت
اجداد طاهریں معصومین - صلوات اللہ علیہم اجمعین - السید ابوالقاسم^۱ بن السید
محمد باقر الحسینی العلوی الفاطمی النجفی الدهکردی، روایت شدہ از امام بہ حق ناطق،
جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام کہ فرمودند: «مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ
الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ التَّوْبَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ، [وَ مَنْ أُعْطِيَ الصَّبْرَ لَمْ يُحْرَمِ
الْأَجْرَ]»^۲، و حاصل آن کہ، کسی را کہ توفیق دعا کردن دادند، لاجرم از اجابت دعا محروم

۱. پایان ص ۱ الف از نسخه خطی.

۲. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق] کتاب الخصال، ص ۲۰۲.

نخواهد شد، و کسی را که توفیق استغفار دادند، از توبه و رجوع به طاعت و بندگی خدا محروم نمی‌شود، و کسی که توفیق شکرگزاری به او عطا شد، از زیادی نعمت، محروم نگردد، و کسی را که توفیق صبر در مضائب و حوادث، و تحمّل مشاقّ عبادت و بندگی، و ترک ملاذّ معاصی دادند، از اجر جزیل اخروی، محروم نخواهد شد.

لذا این قلیل البضاعة و کثیر الاضاعة، بعضی از اوقات تعطیل از اشتغال به مذاکرات علمیّه را غنیمت شمرده، شرحی به قدر بضاعت خود، بر دعای عظیم الشان سمات نوشتیم، و مسماً نمودم او را به لمعات فی شرح دعاء السمات، وَ اللَّهُ وَلِيّ التَّوْفِيقِ وَ الْحَسَنَاتِ.

﴿لمعة﴾

در بیان سند این دعا و اسامی آن

بدان که این دعا نزد مسلمین، معروف به دعای سمات است به کسر سین، جمع سِمَة به معنی علامت؛ چون این دعاء، علائم استجابت در او هست، به جهت اشتمال او بر اسم اعظم، و اسماء حسنی، و وسایل مقبوله؛ پس شاید به این جهت به این اسم مسماً شده، و یا به جهت اشتمال بر بیان علائم قدرت کامله، و سلطنت شامله از آیات بیّنات و معجزات قاهرات. و ظاهر می‌شود از بعض کلمات که این دعا در نزد یهود معروف است به دعای شَبُور^۱ به فتح شین معجمه و ضمّ بای موحدّه مشدّده و رای مُهمله - بر وزن تَوْر^۲ - چنان چه در قاموس^۳ و صحاح^۴ است.

و ظاهراً شَبُور، معرّب^۵ شیپور است که آلتی است معروف که به جهت اعلام می‌زنند؛ یعنی دعای بوق؛ چون که بنی‌اسرائیل این دعا را در شاخ‌های گوسفند که سوراخ کرده بودند خواندند، چنان چه شرح او بیاید، عَمَّا قَرِيبٍ اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

و بعضی احتمال داده‌اند که شَبُور، مأخوذ از «شَبْر» به فتحین باشد، به فتح شین معجمه

۱. پایان ص ۱ ب از نسخه خطی.

۲. ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب، ج ۷، ص ۱۷، الطّریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۴۱؛ کفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح، ص ۵۵۹.

۳. الفیروزآبادی، محمّد بن یعقوب، القاموس المحیط، ج ۲، ص ۷۹.

۴. الجوهری، اسماعیل بن حمّاد، صحاح اللفه، ج ۲، ص ۶۹۳. ۵. در اصل: مخفّف.

و بای موخّده که به معنی عطیّه است؛ یعنی دعای عطیّه از خدا. و بعضی گفتند: شبّر در لغت عبرانی، شنبه است، نظر به این که این دعا را بنی اسرائیل، شب شنبه خواندند به جهت هلاکت عمالقه، و لذا بعضی فرمودند (کفعمی است چنان چه بیاید) این دعا را مقارن غروب شب شنبه بخوانند، یا شب شنبه بخوانند.^۱

پس دعای شبّر، یعنی دعای شنبه، به اعتبار اطلاق اسامی هفته بر مجموع شب و روز، ولو به تقدیر مضاف، توسّعاً.

و اما سند این دعا: علامه مجلسی در کتاب ربيع الأسابيع^۲ می فرماید - عَلِيّ الْمَحْكِي عَنْهُ - که دعای سمات از ادعیه مشهوره است، و اکثر علمای سلف، بر این دعا مواظبت می نمودند. و در مصباح^۳ شیخ طوسی، و کتب کفعمی^۴، و جمال الأسبوع^۵ سیّد بن طاووس به سندهای معتبر از محمد بن عثمان عمروی که از نواب حضرت صاحب الامر است - رُوِيَ مُحَمَّدُ بَاقِرٍ وَ إِمَامُ جَعْفَرٍ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتَ كَرَدَنَد.

و علامه مجلسی در کتاب ربيع الاسابيع - عَلِيٌّ مَا نُقِلَ - می فرماید: یافتیم به خطّ شیخ اجلّ، شمس الدّین محمد بن علی الجبعی - جَدِّ شَيْخِنَا الْعَلَّامَةِ شَيْخِ بَهَائِي - که نوشته بود: دَعَاءُ السَّمَاتِ الْمَعْرُوفِ بِدُعَاءِ الشُّبُّورِ يَسْتَحَبُّ الدُّعَاءُ بِهِ فِي آخِرِ سَاعَةِ* مِنْ نَهَارِ الْجُمُعَةِ.

۱. کفعمی است چنان چه بیاید.

۲. ربيع الاسابيع کتابی است در چهارده فصل و یک خاتمه به زبان فارسی و درباره اعمال و ادعیه هفته که علامه مجلسی این کتاب را در سال ۱۰۹۹ قمری به پایان رسانده و به شاه سلیمان صفوی هدیه نموده است. ربيع الاسابيع در ایران به چاپ سنگی رسیده (تهرانی، آقابزرگ، ذریعه، ج ۱۰، ص ۷۵) و نیز نسخه های خطی آن در کتابخانه های مختلف موجود است (کتابخانه ملی تهران، ش ۶۳، کتابت محمد آقا بن محمد طاهر طبیب در ۱۱۳۳ق).
۳. الطوسی، محمد بن الحسن [شیخ طوسی]، مصباح المتهدّج، ص ۴۱۶.

۴. کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الامین، ص ۹۱؛ همو، مصباح، ص ۵۶۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن [شیخ طوسی]، همان، ص ۵۶۰.
۵. ابن الطّاووس، السید علی بن موسی، جمال الاسبوع، ص ۳۲۱.
۶. پایان ص ۲ الف از نسخه خطی.

* این عبارت محتمل الوجهین است:

اول آن که در ساعت آخر جمعه این دعا خوانده شود؛

روایت نموده این دعا را ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیّاش جوهری، گفت: حدیث کرد مرا ابو الحسن بن عبد العزیز بن احمد بن محمد الحسنی، گفت: حدیث کرد مرا محمد بن علی بن حسن بن یحیی الراشدی* - که از اولاد حسین بن راشد است -، گفت: حدیث کرد مرا حسین بن احمد بن عمر بن الصّباح که گفت: حاضر شدم در مجلس شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمروی**؛ پس بعضی از ما از اهل مجلس گفتیم به او: «ای آقای ما! چه شده است بسیاری از مردم را که تصدیق می کنند دعای شبّور یهود را به این که می خوانند بر کسی که دزدی کرده باشد، و مُستجاب می دانند، و حال آن که یهود، ملعون اند بر زبان عیسی، و پیغمبر ما محمد ﷺ؟». پس شیخ ابو جعفر عمروی گفت: این مطلب دو جهت دارد: یک جهت ظاهریّه، و یک جهت باطنیّه.

اما جهت ظاهریّه این است که این دعا مشتمل است بر اسماء خداوند و مدائحه، لکن آنچه در نزد یهود است، از اسماء الله تعالی و صفات خدا، ناقص و ناتمام، و یا محرّف

→ دوم آن که در آخر ساعت از ساعات اخیره روز جمعه خوانده شود، و این اقرب است، به اعتبار قُرب او به شب شنبه که این دعا را بنی اسرائیل، شب خواندند، و بعضی از علما هم فرمودند: قریب به غروب، یا شب شنبه بخوانند (منه - عفی عنه -). * در اصل: المراشدی.

** قَالَ الْكُفَعَمِيُّ فِي حَاشِيَةِ مِنْهُ عَلِيُّ كِتَابِ الْجَنَّةِ الْوَاقِيَةِ -: اَبِي عَمْرٍو الْعَمْرَوِيُّ هُوَ عَثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ الْعَمْرَوِيِّ بِفَتْحِ الْعَيْنِ الْمَهْمَلَةِ يُكْنَى اَبَا عَمْرٍو السَّمَانُ وَيُقَالُ لَهُ الْزَيَّاتُ الْاَسَدِيُّ، وَهُوَ مِنْ اَصْحَابِ الْجَوَادِ (ع) خِدْمَهُ، وَ لَهُ اَحَدِي عَشْرَ سَنَةٍ، وَ لَهُ اِلَيْهِ عَهْدٌ مَعْرُوفٌ، وَ هُوَ ثِقَةٌ جَلِيلُ الْقَدْرِ، وَ هُوَ وَكِيْلُ الْعَسْكَرِيِّ (ع)، وَ اَخْتَلَفَ فِي تَسْمِيَّتِهِ بِالْعَمْرَوِيِّ؛ فَقِيلَ: اِنَّهُ ابْنُ بِنْتِ اَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرَوِيِّ فَانْسَبَ اِلَيْ جَدِّهِ فَقِيلَ: الْعَمْرَوِيُّ، وَقِيلَ: اِنَّ الْعَسْكَرِيَّ (ع) قَالَ: «لَا يَجْتَمِعُ عَلِيُّ اِمْرًا بَيْنَ عَثْمَانَ وَ اَبِي عَمْرٍو»، وَ اَمْرٌ بَتَرَكْ كُنِيَّتَهُ، فَقِيلَ لَهُ: الْعَمْرَوِيُّ. وَ ابْنَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ، وَ هُنَا جَمِيعًا وَ كِيْلَانٌ لِلْقَائِمِ (ع). قَالَ الْعَلَامَةُ فِي الْخُلَاصَةِ: وَ كَانَ مُحَمَّدٌ قَدْ حَفَرَ لِنَفْسِهِ قَبْرًا وَ سَوَّاهُ بِالسَّجَّاجِ، وَ سئِلُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: لِلنَّاسِ اسْبَابٌ، ثُمَّ سئِلُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ: اَمْرٌ اَنْ اَجْمَعَ اَمْرِي، فَمَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَهْرَيْنِ فِي جُمَادِي الْاُولَى سَنَةِ اَرْبَعٍ وَ ثَلَاثِ مِئَةٍ وَ قِيلَ: سَنَةِ اَرْبَعٍ وَ ثَلَاثِ مِئَةٍ، وَ كَانَ يَتَوَلَّى هَذَا الْاَمْرَ نَحْوًا مِنْ خَمْسِينَ سَنَةً، وَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: اَمْرٌ اَنْ اَوْصِيَ اِلَى اَبِي الْقَاسِمِ حُسَيْنِ بْنِ رُوْحٍ، فَاَوْصِيَ اِلَيْهِ، وَ اَوْصِيَ اَبُو الْقَاسِمِ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ السَّيْمَرِيِّ، فَلَمَّا حَضَرَتِ السَّيْمَرِيُّ الْوَفَاتِ، سئِلُ اَنْ يَوْصِيَ، فَقَالَ: لِلّٰهِ تَعَالَى اَمْرٌ هُوَ بِالْعَدِّ، وَ اَلْغَيْبَةِ الثَّانِيَةِ هِيَ الَّتِي وَقَعَتْ بَعْدَ مَوْتِ السَّيْمَرِيِّ. عَنِ الْعَلَامَةِ فِي الْخُلَاصَةِ: مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمْرَوِيِّ بِفَتْحِ الْعَيْنِ الْاَسَدِيِّ يُكْنَى اَبَا جَعْفَرٍ، وَ اَبُوهُ يُكْنَى اَبَا عَمْرٍو، جَمِيعًا وَ كِيْلَانٌ فِي خِدْمَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ، وَ لِهَذَا مِنْزَلَةٌ جَلِيلَةٌ... اِلَى اَخْرِ مَا فِي الْكِتَابِ، اَقُولُ: قَدْ سَبَقَ مِنَّا فِي حَاشِيَةِ طَوِيلَةٍ عَنِ الْكُفَعَمِيِّ اَنْ الْعَسْكَرِيَّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «لَا يَجْتَمِعُ عَلِيُّ اِمْرًا بَيْنَ عَثْمَانَ وَ اَبِي عَمْرٍو»، وَ اَمْرٌ بَتَرَكْ كُنِيَّتَهُ، فَقِيلَ لَهُ: الْعَمْرَوِيُّ بِفَتْحِ الْعَيْنِ (مِنْهُ - عَفِيَ عَنْهُ -).

شده، و آنچه در نزد ما مسلمین است، تامّ و تمام است به برکت ساداتِ انامِ ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام که خداوند آنها را اهل ذکر یاد فرموده که دست به دست از آنها نقل شده، تا به ما رسیده.

و اما جهت باطنیه این^۱ است که روایت رسیده به ما از امام علیه‌السلام که فرمود: هرگاه مؤمن دعا کند، خداوند می‌گوید: صوتی است که دوست می‌دارم او را بشنوم، ای ملائکه! حاجت او را برآورید؛ یعنی تقدیر نمایید به اذن من حاجت او را، و لکن او را معلق نمایید میان زمین و آسمان؛ یعنی تعجیل در اجابت او منجزاً ننمایید، تا بسیار مرا بخواند که من شوق دارم به سوی او.

و هرگاه کافر خدا را بخواند، می‌گوید خداوند عالم: صوتی است که مکروه می‌دارم شنیدن او را، روا نمایید حاجت او را، و تعجیل نمایید در اجابت او، حتی این که دیگر صدای او را نشنوم، و او مشغول شود به حاجتی که می‌خواسته، از خشوع به درگاه من.

پس حاضرین مجلس گفتند به شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان علیه‌السلام: ما دوست می‌داریم که بخوانی بر ما دعای سمات را که دعای شبّور یهود باشد، تا ما هم بخوانیم بر ظالمین خود، و کسانی که با ما در مقام حيله و مکر هستند، و می‌خواهند بر ما غلبه بجويند.

پس گفت شیخ ابو جعفر که حدیث کرد مرا ابو عمرو عثمان بن سعید، گفت: حدیث کرد مرا محمد بن راشد، گفت: حدیث کرد مرا محمد بن سنان، گفت: حدیث کرد مرا مفضل بن عمر الجعفی که خواصّ از شیعه، همین مسألت را - بعینها - از امام به حقّ ناطق، جعفر بن محمد الصادق نمودند؛ پس جواب داد ایشان را به مثل این جوابی که گفتم، پس فرمود حضرت صادق علیه‌السلام که: فرمود پدرم حضرت باقر علم انبیا که: هرگاه بدانند مردم آنچه را که ما می‌دانیم از این مسائل، و عظمت شأن آنها نزد خدا، و سرعت اجابت^۲ نمودن خدا، حاجت خواننده این دعا را به علاوه ثواب‌هایی که ذخیره شده از برای او، هرآینه به جهت تحصیل این دعا، مقاتله به شمشیر نمایند، و لکن حقّ تعالی مخصوص می‌گرداند به رحمت

۱. پایان ص ۲ ب از نسخه خطی.

۲. پایان ص ۳ الف از نسخه خطی.

خود، هر که را می خواهد. آگاه باشید که هرگاه قسم یاد کنم که اسم اعظم خدا در این دعا هست، هر آینه به راستی قسم یاد نمودم، پس هرگاه این دعا را می خوانید، سعی کنید که به جهت تحصیل امور باقیه اخرویّه باشد؛ نه به جهت امور فانیّه دنیویّه. به درستی که امور اخرویّه الهیّه، بهتر و باقی تر است، و این دعا از علم های پنهانی و مسائل ذخیره شده مستجاب، نزد خداوند است.^۱

پس املاء فرمود دعا را که بعد نقل می نمایم - ان شاء الله تعالی - . و شیخ ابراهیم بن علی کفعمی نقل می کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام در هنگامی که به محاربه عمالقه رفت، و بودند آنها در صورت های هولناک؛ پس بنی اسرائیل ترسیدند از آنها، به جهت عظم جثّه آنها، و هیأت های غریب آنها؛ پس شکایت کردند بنی اسرائیل به سوی خداوند متعال از آنها.

پس امر کرد خداوند متعال، یوشع بن نون را که امر نماید خواص بنی اسرائیل را و بزرگان آنها را که هر یک از آنها سبویی از خزف که خالی باشد، به دوش چپ کشند به اسم عملیقی از عمالقه؛ و بگیرند به دست راست، شاخی از شاخ های گوسفند که سوراخ کرده باشند او را، و بخوانند هر یک از آنها در آن شاخ این دعا را تا شیاطین جنّ و انس یاد نگیرند این دعا را، و پس از خواندن این دعا، بیندازند آن سبوها را در آخر شب در لشکرگاه عمالقه، به نحوی که بشکنند آن سبوها را.

چون بنی اسرائیل چنین کردند، و صبح شد، دیدند که عمالقه، تماماً شکم های آنها باد کرده، و هلاک شدند ﴿كَانَهُمْ أَعْجَازُ نَحْلِ خَاوِيَةٍ﴾^۲؛ پس شما نیز این دعا را بخوانید بر هر که با شما دشمنی کند از مردم - يَعْنِي الْعَامَّةَ الْعَمِيَاءَ لَا الشَّيْعَةَ الْمُسْتَبْصِرَةَ - .

پس از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود: این دعا از عمیق علم مکنونه است، و از مخزون علم است، پس بخوانید او را به جهت حوائجی که نزد خدای تعالی دارید، و میاموزید او را به

۱. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۰، صص ۹۵ - ۹۷.

۲. پایان ص ۳ ب از نسخه خطی.

۳. سورة حاقه (۶۹)، آیه ۷.

زنان و سفهاء، و کم عقلان و اطفال، و ظالمان و منافقان. ^۱ کفعمی می گوید: یافتیم این حدیث مروی از حضرت باقر علیه السلام را که عثمان بن سعید عمروی - بعینه - روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام، الا این که در روایت از حضرت صادق علیه السلام چنین است که محاربه عمالقه با حضرت موسی بوده. محمد بن علی الراشدی که یکی از راویان این حدیث است می گوید: نخواندم این دعا را در مهمی، و مطلب سختی که به من وارد شده، الا این که دیدم در او سرعت اجابت را.

و مستحب است خواندن این دعا در نزد غروب آفتاب در هر روز جمعه، و شب شنبه - ایضاً -، و کسی که قادر به خواندن آن نیست، بنویسد در رقعهای از کاغذ، و بر بازوی خود بندد، و یا در گردن بندد که قائم مقام خواندن است. ^۲

و بالجمله، سند این دعای عظیم الشان، مطابق آنچه در کتاب بحار الانوار، در جلد هیجدهم، در باب ادعیه روز ^۳ جمعه می فرماید: دُعَاء السَّمَاتِ، وَ هُوَ الْمَعْرُوفُ بِدُعَاءِ الشُّبُورِ، وَ يَسْتَحَبُّ الدُّعَاءُ بِهِ فِي آخِرِ سَاعَةِ مِنْ نَهَارِ الْجُمُعَةِ. رَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيَّاشِ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى الرَّاشِدِيِّ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَائِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمْرَوِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو عَثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَائِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجَعْفَرِيِّ: أَنَّ خَوَاصًّا مِنَ الشَّيْعَةِ سَأَلُوا عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِعَيْتِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام. وَ مَرَادُكَ مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ دُعَاءُ سَمَاتِ اسْتِ أَنْ دُعَاءِ شُبُورِ يَهُودِ اسْتِ تَا بِخَوَانَدِ بَرِ ظَالِمِينَ وَ اَعْدَاءِ خُودِ، پَسْ اَزْ اَنْ، مِيْ كُوِيْدِ: كَالْ اَبُو جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عِلْمِ الْاَنْبِيَاءِ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا نَعَلِمَهُ مِنْ عِلْمِ هَذِهِ الْمَسَائِلِ وَ عَظْمِ شَأْنِهَا عِنْدَ

۱. کفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح، ص ۵۵۹؛ همو، البلد الامین، ص ۱۳۴؛ المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۲ و ج ۱۳، ص ۳۷۰، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات.
 ۲. کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الامین، ص ۱۳۴؛ المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۲، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات.
 ۳. پایان ص ۴ الف از نسخه خطی.

و اما مفضل بن عمر*، پس کلام در او مثل کلام در تلمیذ او محمد بن سنان است حدو القذة بالقذة، و بسیاری از روایات محمد بن سنان از مفضل بن عمر است، و هر دو را تضعیف کرده، و رمی به غلو نمودند، و وضاع حدیث شمرند، درباره مفضل بن عمر کلمات بد گفتند، او را نسبت به فساد مذهب [داده]، و او را خطابی شمرند^۱، و مع ذلک کله، شیخ جلیل، شیخ مفید در ارشادش هر دو را توثیق و تجلیل فرموده، و از خواص امام علیه السلام شمرده، و درباره مفضل بن عمر فرموده که او از شیوخ اصحاب حضرت صادق علیه السلام است، و از خواص، و اصحاب سر و ثقات آن حضرت است، و از جمله فقهای صالحین است.^۲

أقول: و لیسَ هذا أوَّلَ قارورة کسرت فی الإسلام، و الَّذی یختلج بالبالی فی حقّ الرّجلین، خصوصاً مفضل بن عمر^۳ و صل إِلَیْهِمَا مِنَ الْعِلْمِ مَا لَا یصل إِلَیْهِ عُقُولُ الرّجال، و لَمْ یبلغوا مَبْلَغَ عِلْمِهِمَا، فَلَا الرّجلین استترا السیر و أرخیا السّتر، و لَا النَّاسُ امسکوا عَمَّا لیسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ، و هکذا یدهب الزّمان علی العیبر.

در رجال میرمصطفی^۴ نقل می کند از عبدالله بن محمد بن عیسی الملّقب به بنان** که من در منزل صفوان بن یحیی بودم که ناگاه داخل شد بر ما محمد بن سنان، پس گفت صفوان: «إِنَّ هَذَا ابْنُ سَنَانٍ لَقَدْ هَمَّ أَنْ یطیر غیر مرّة، فَقَصَصْنَاهُ حَتَّى ثَبِتَ مَعَنَا»، و در اصول کافی^۵: «لَوْ عِلْمُ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ». و بالجمله سند این دعای عظیم الشان - به اصطلاح

* عنوان تضعیف بعض روایات به جهت اکتار نقل آن ها فضائل ائمه - علیهم السلام - را و نقل معجزات آن ها را و اعتقاد آن ها بعض مقامات را در باب اهل بیت - علیهم السلام - به نورانیت قدیماً پیش اهل ظاهر که قاصر در معرفت انبیاء و ائمه - علیهم السلام - بودند، شایع بوده، و الآن کما کان و لیسَ هذا أوَّلَ قارورة کسرت فی الإسلام (منه - عفی عنه -).

۱. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، رجال، ص ۴۱۶؛ الحلی، حسن بن یوسف [علامه]، خلاصة الاقوال، ص ۴۰۷. ۲. پایان ص ۵ ب از نسخه خطی.

۳. المفید، محمد بن محمد بن نعمان [شیخ مفید]، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۱۶.

۴. تفرشی، میرمصطفی، نقل الرجال، ج ۴، ص ۲۲۴.

** البنة - بفتح ألبناء الموحدة و بعده التون -: بوی خوش و بوی گندیده. جمع بنان بر وزن کتاب، و هو غیر موثق فی الرجال، فلا یعمد علی ما نقل فی ابن سنان (منه - عفی عنه -).

۵. الکلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

متأخرین - متّصف به صحّت نیست؛ ولی اشتهار این دعا در سایر اعصار، نزد عصابه محقّقه، و سیره علمای اتقیاء فی جمیع الأعمار و الأُمصار بر مواظبت به قرائت او، و نقل اجلّه علمای امامیه در کتب خود بر وجه اعتماد [بوده است]؛ مثل شیخ الطائفة در مصباح^۱، و کفعمی در جنة الواقية^۲؛ بلکه رساله مفرده در شرح این دعاء تألیف نموده، و او را مسمّی به صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات کرده، و سیّد جلیل القدر ابن طاووس در جمال الأسبوع^۳، و شیخ ازهد اجلّ محمد بن علی جبّعی - جدّ شیخنا البهایبی - به خطّ خود، روایت کرده این دعا را:

از احمد بن محمد بن عبّاش، از سیّد عبدالعزیز بن احمد حسینی، از محمد بن علی راشدی، از حسین بن احمد بن عمر که گفت: حاضر شدم در مجلس شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمروی إلى آخر ما نقلناه سابقاً^۴. و علوّ^۵ مضامین این دعا به نحوی است که اذهان مستقیمه، یا دارد که از غیر ارباب وحی باشد؛ إذ لا یعلم تفسیرها ولا تأویلها إلا الراسخون فی العلم^۶ فعلو^۶ مثنه یغنی عن ملاحظه سنّده؛ پس به صحّت قدمایی متّصف است، به علاوه به انطباق مضامین او مع ما هو المقتطوع فی الخارج، و به علاوه کفایت عمومات دالّه بر ترغیب و تحریر به دعا کردن، و به علاوه تسامح در ادلّه سنن که مشهور بین اصحاب است، و ثبوت رجحان به عنوان اتقیاد و رجاء حصول ثواب، مختار حقیر است؛ نه به معنی ثبوت رجحان ذاتی؛ إذ لا دلیل یعتمد علیه، بل یمعنی ثبوتیه بعنوان الثائویّ العارض له، و هو عنوان الاتقیاد، و الله الهادی إلى سبیل الرشاد.

۱. الطوسی، محمد بن الحسن [شیخ طوسی]، مصباح المتهدّج، ص ۲۹۸.

۲. کفعمی، ابراهیم بن علی، الجنة الواقية و الجنة الباقية (مصباح)، ص ۵۶۰.

۳. ابن الطّاووس، السیّد علی بن موسی، جمال الاسبوع، ص ۳۲۱. ۴. کتاب حاضر، ص ۲۰.

۵. پایان ص ۶ الف از نسخه خطّی. ۶. سورة آل عمران (۳)، آیه ۷.

﴿الدُّعَاءُ﴾

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ ١.

اللَّهُمَّ كَلِمَةٌ يَسْتَعْمَلُ فِي مَوْضِعِ يَا اللَّهُ، وَعَنْ الْخَلِيلِ وَسَبْوْنَهُ أَنْ أَصِلَ اللَّهُمَّ: يَا اللَّهُ، حَذَفَ حَرْفَ الدُّعَاءِ تَخْفِيفًا لِكَثْرَةِ الْأِسْتِعْمَالِ، وَعَوَّضَ عَنْهُ الْمِيمَ فِي آخِرِ الْكَلِمَةِ، فَصَارَ: اللَّهُمَّ. وَعَنْ الْفَرَّاءِ وَاتَّبَاعِهِ إِنَّ أَصْلَهُ: يَا اللَّهُ آمَنَّا بِالْخَيْرِ، أَيُّ أَقْصَدْنَا بِالْخَيْرِ، وَلِكَثْرَةِ الْأِسْتِعْمَالِ حَذَفَ بَعْضَ حُرُوفِ الْكَلِمَتَيْنِ، وَضَمَّ بَعْضَ الْآخِرِ إِلَى الْآخِرِ، فَصَارَ: اللَّهُمَّ، وَالْآنَ يَغَامَلُ مَعَهُ مَعَامَلَةَ كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ ٢، وَفِي الْكَفَعَمِيِّ: إِنَّ «لَاهِمَّ» بِمَعْنَى اللَّهُمَّ.

قَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: لَاهِمَّ إِنَّ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ، وَجَوْزَ سَبْوِيهِ أَنْ يَكُونَ «لَاه» اسْمُ اللَّهِ، وَالْمِيمُ فِي لَاهِمَّ كَاللَّهُمَّ بَدَلٌ مِنْ حَرْفِ الدُّعَاءِ، وَرُبَّمَا جُمِعَ بَيْنَ الْبَدَلِ ٣ وَالْمُبَدَّلِ فِي ضَرُورَةٍ الشُّعْرُ، كَقَوْلِهِ: يَا اللَّهُمَّ وَيَا اللَّهُمَّ.

أَقُولُ: الظَّاهِرُ أَنَّ هَذِهِ التَّوْجِیْهَاتِ كَسَائِرِ الْمُنَاسِبَاتِ الْمَذْكُورَةِ مِنْهُمْ فِي إِعْرَابِ بَعْضِ الْكَلِمَاتِ بِالرَّفْعِ، أَوْ الْخَفْضِ، أَوْ النُّصْبِ وَإِعْلَالِ بَعْضِ الْمُعْتَلَّاتِ، مُجَرَّدُ نَكَاتٍ، وَمُنَاسِبَاتِ بَعْدَ اسْتِعْمَالِ الْكَلِمَةِ هَكَذَا. فَالْحَقُّ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهُمَّ كَلِمَةٌ يَسْتَعْمَلُ فِي مَوْضِعِ يَا اللَّهُ. وَالسُّؤَالُ: هُوَ طَلَبُ الدَّانِي عَلَى نَحْوِ التَّضَرُّعِ وَالتَّذَلُّلِ مِنَ الْعَالِي.

وَالْأَسْمُ قَبْلُ ٤ مُشْتَقٌّ مِنَ السُّمُوِّ، وَهُوَ الْعُلُوُّ؛ وَقِيلَ: مِنَ السِّمَةِ بِمَعْنَى الْعَلَامَةِ، وَنَقَلَ لُغَاتُ خَمْسَةَ أَسْمٍ، إِسْمٌ، وَسُمٌّ، وَسِمٌّ، وَسُمِّيَّ عَلَى زَنَةِ ضَحْيٍ. وَهُوَ سَمِيٌّ فَلَانَ إِذَا وَاقَقَ اسْمُهُ اسْمَهُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي يَحْيَى: ﴿وَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾ ٥؛ يَعْنِي لَمْ يَسْمَ أَحَدٌ قَبْلَهُ بِهَذَا الْأَسْمِ ٦. عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَكَذَلِكَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيٌّ، وَلَمْ تَبِكِ السَّمَاءُ إِلَّا عَلَيْهَا بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ٧.

١. خ ل: الاعظم.

٢. گفتنی است: دعای سمات منقول در مفاتیح الجنان تفاوت های اندکی با فقرات دعای سمات که در این شرح

آمده دارد. ٣. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ١، صص ١٩٠ - ١٩١.

٤. پایان ص ٦ ب از نسخه خطی. ٥. در مکتب بصریون. ٦. سوره مریم (١٩)، آیه ٧.

٧. فیض کاشانی، محسن، تفسیر صافی، ج ٢، ص ٣٨. ٨. الحویزی، عبدالعلی، نورالثقلین، ج ٣، ص ٣٢٤.

وَعَنْ مُجَاهِدٍ: سَمِيًّا: أَي مَثَلًا وَ شَبِيهَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾^١، وَ إِنَّمَا قِيلَ لِلْمَثَلِ سَمِيًّا؛ لِأَنَّ كُلَّ مُتَشَابِهِينَ يُسَمَّى كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِاسْمِ شَبِيهِهِ، وَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَمَى لِصَاحِبِهِ. وَ جَمَعَ الْأَسْمَاءَ الْأَسْمَاءَ، وَ الْأَسْمَاءَ جَمَعَهَا أَسْمَاءِي، وَ النَّسْبَةُ إِلَى الْأَسْمَاءِ أَسْمِيٌّ، أَوْ سَمَوِيٌّ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^٢.

قِيلَ: أَسْمَاءُ مَا خُلِقَ مِنْ حَيَوَانَ وَ نَبَاتٍ.

أَقُولُ: كَذَا فِي شَرْحِ الْكَفَعَمِيِّ. وَ فِي الْقَمِيِّ^٣: أَسْمَاءُ الْجِبَالِ وَ الْبِحَارِ وَ الْأَوْدِيَةِ، وَ النَّبَاتِ وَ الْحَيَوَانَ، وَ فِي الْمَجْمَعِ^٤، وَ عَنِ الْعِيَّاشِيِّ^٥ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَأَلَ مَاذَا عَلَّمَهُ؟ قَالَ: «الْأَرْضِينَ وَ الْجِبَالَ، وَ الشَّغَافَ وَ الْأَوْدِيَةَ»^٦، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَسَاطِ تَحْتَهُ فَقَالَ: «وَ هَذَا الْبَسَاطُ مِمَّا عَلَّمَهُ».

وَ فِي تَفْسِيرِ الْإِمَامِ^٧، عَنِ السَّجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ أَسْمَاءَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ، وَ عِتَاةَ أَعْدَائِهِ.*

﴿ لمعة ﴾

تَعَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا عِبَارَةً عَنْ إِيدَاعِهِ فِيهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَنْمُودِجًا هُوَ وَجْهَ مَعْرِفَتِهِ الْأَشْيَاءَ بِالتَّعَلُّمِ الْإِلَهِيِّ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، وَ لَمْ يَتَيَسَّرِ الْخِلَافَةُ إِلَّا لِمَنْ لَهُ مَقَامُ الْجَمْعِيَّةِ، فَلِذَا لَمْ يَسَمَّ اللَّهُ تَعَالَى أَحَدًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ خَلِيفَةً؛ لِأَنَّهَا لِبَسَاطَةِ هُوَيْتِهَا لَمْ يَتَحَمَّلْ إِلَّا مَا عَلَّمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ وَجْهِ ذَوَاتِهِمُ الْبَسِيطَةَ، وَ صِفَاتِهِمُ الْوَحْدَانِيَّةَ، فَهَمَّ

١. سورة مريم (١٩)، آية ٦٥. ٢. سورة بقره (٢)، آية ٣١.

٣. القمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، ج ١، ص ٧٤.

٤. الطبرسي، ابو علي الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ١، ص ٧٦.

٥. السلمي السمرقندي، محمد بن مسعود بن عياش [العياشي]، تفسير العياشي، ج ١، ص ٣٢.

٦. بايان ص ٧ الف از نسخة خطي.

٧. عسكري، امام حسن بن علي (ع)، تفسير العسكري، ص ٢١٧.

*. اشارة الى ان آي م مظهر جميع الاسماء فلذا استحق الخلافة و علم جميع الاسماء و ان الملائكة كل واحد منهم مظهر اسم من الاسماء فلذا لم يستحقوا مقام الخلافة بعد الرسالة.

رُسُلَ اللَّهِ الْمُكْرَمِينَ، وَ مُدَبِّرَاتِ أَمْرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ مُسَخَّرَاتِ بِأَمْرِ الرَّبُّوبِيَّةِ ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱.

وَ لِيَا قَالُوا: ﴿وَ مَا مِنَّا إِلَّا وَ لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾^۲، وَ لَمَّا عَرَضَ عَلَيْهِمُ الْأَسْمَاءَ، وَ قِيلَ لَهُمْ: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا^۳؛ فَعَلِمَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا مِنْ أَسْمَاءِ ذُرَارِيهِ وَ أَوْلَادِهِ، وَ أَسْمَاءِ الْحَيَوَانَاتِ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ، وَ أَسْمَاءِ كُلِّ الْمَوْجُودَاتِ، فَهُوَ بَعْضُ الْأَطْوَارِ مِنْ تَعْلِيمِ اللَّهِ تَعَالَى شَأْنَهُ إِثَاءً حَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ - كَمَا هِيَ -، فَتَبَصَّرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. *

وَ الْعَظِيمِ تَقْبِضِ الْحَقِيرِ، كَمَا أَنَّ الْكَبِيرَ تَقْبِضِ الصَّغِيرِ، وَ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ^۴ فِي صِحَاحِهِ: عَظُمَ الشَّيْءُ كِبَرَهُ وَ التَّعْظِيمُ: التَّبْجِيلُ وَ لَا يَتَعَاظَمُ شَيْءٌ أَيُّ لَا يَعِظُمُ عِنْدَهُ شَيْءٌ وَ الْعَظَمَةُ: الْكِبَرِيَاءُ. وَ فِي الْكَفَعِيِّ: الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ فِيهِ أَقْوَالُ:

الف. قِيلَ: إِنَّ الْأَسْمُ الْأَعْظَمَ هُوَ «اللَّهُ»^۵؛ لِأَنَّهُ أَشْهَرُ أَسْمَائِهِ تَعَالَى، وَ أَعْلَاهَا مَحَلًّا فِي الذِّكْرِ وَ الدُّعَاءِ، وَ جَعَلَ أَمَامَ سَائِرِ الْأَسْمَاءِ، وَ خَصَّتْ بِهِ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ، وَ وَقَعَتْ بِهِ الشَّهَادَةُ^۶، وَ قَدْ أَمْتَّازَ عَنْ سَائِرِ الْأَسْمَاءِ بِخَوَاصِّ آخِرِ ذِكْرِنَاهَا فِي شَرْحِ أَسْمَاءِ الْحُسْنَى^۸.

۱. سورة تحریم (۶۶)، آیه ۶.

۲. سورة صافات (۳۷)، آیه ۱۶۴.

۳. سورة بقره (۲)، آیات ۳۱ - ۳۲.

*. بعضی از محققین، اسم را سه تقسیم کرده‌اند:

اول آن که اطلاق او بر ذات، به اعتبار امر عدمی است، و او را اسم ذات گویند، مثل قُدّوس.

یا به اعتبار امر وجودی است که تعقل او موقوف به تعقل غیر نیست، او را اسم صفت گویند، مثل حَقّ.

یا به اعتبار امر وجودی است که تعقل او موقوف به تعقل غیر است، و او را اسم فعل خوانند، مثل خالق.

و اسم جامع، الله است، و تقسیم اسم به این اعتبار، غیر از تقسیم صفات است به صفات حقیقیه، و صفات اضافیه و صفات فعل، چنانچه تحقیق او را در کتاب وسیله نمودیم (منه - عفی عنه -).

۴. الجوهری، اسماعیل بن حمّاد، صحاح اللغه، ج ۵، صص ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸.

۵. ابن الطّاووس، السید علی بن موسی، مهج الذّهوات و منهج العبادات، ص ۲۸۰.

۶. پایان ص ۷ ب از نسخه خطی.

۷. الحلّی، احمد بن فهد، حُذّة الدّاعی و نجاج السّاعی، ص ۷۰.

۸. کفعمی، ابراهیم بن علی، المقام الاسنی فی تفسیر الاسماء الحسنی، صص ۲۵ - ۲۶.

- قال صاحب القعدة: وهذا القول قريب جداً؛ لأنَّ الوارد في هذا المعنى كثير.^١
- ب. إِنَّهُ فِي الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى، وَهُوَ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا.^٢
- ج. إِنَّهُ: «يا بديع السماوات والأرض، يا ذا الجلال والإكرام».
- د. إِنَّهُ فِي ثَلَاثِ آيَاتٍ مِنْ آخِرِ الْحَشْرِ.^٣
- هـ. إِنَّهُ فِي آيَةِ الْمَلِكِ.^٤
- و. فِي الْجَنَّةِ الْوَاقِعَةِ لِلْكَفَّعِيِّ^٥ - عفى الله عنه - إِنَّهُ فِي ثَلَاثِ سُورٍ: فِي الْبَقَرَةِ: «آيَةُ الْكُرْسِيِّ»، وَفِي آلِ عِمْرَانَ: «الْم * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^٦، وَفِي طه: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»^٧.
- ز. ما ذكر في كتاب التبديل أنه في قوله تعالى: «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»^٨، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «الْم * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^٩.
- ح. ما ذكر في جوامع الجامع^{١٠} أنه: «يا حيُّ يا قيُّوم»، وَبِالْعِبْرَانِيَّةِ: «اهيَّا شراهييا»^{١١}.
- ط. ما ذكر فيه أيضاً أنه في دعاء آصف بن برخيا، وزير سليمان عليه السلام وابن أخته، وَأنه أتى يعزس بلقيس وهو: «يا إلهنا وإله كل شيء إلهنا وإلهنا وإلهنا أنت»^{١٢}.
- ي. ما ذكر في مجمع البيان^{١٣} أنه في حروف التهجي في أوائل سور القرآن. فعن أمير المؤمنين علي عليه السلام إن لكل شيء صفة، وَصَفْوَةَ الْقُرْآنِ حُرُوفَ التَّهْجِيِّ.^{١٤}

١. الحلبي، احمد بن فهد، حدة الداعي و نجاح الساعي، ص ٧٠.

٢. همو، همان، ص ٣٧٢؛ الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، [شيخ صدوق]، التوحيد، ص ١٩٤.

٣. الحلبي، احمد بن فهد، حدة الداعي و نجاح الساعي، ص ٦٩.

٤. سورة آل عمران (٣)، آيات ٢٦ - ٢٧.

٥. المجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٢٢٤؛ الحلبي، احمد بن فهد، حدة الداعي و نجاح الساعي، ص ٦٩.

٦. سورة آل عمران (٣)، آيات ١ - ٢.

٧. سورة طه (٢٠)، آية ١١١.

٨. سورة بقره (٢)، آية ١٦٣.

٩. سورة آل عمران (٣)، آيات ١ - ٢.

١٠. در اصل: جامع الجوامع.

١١. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ٣، ص ١٩٠. ١٢. همان، همان جا.

١٣. همو، مجمع البيان، ج ١، صص ٣٢ - ٣٣. ١٤. كفعي، ابراهيم بن علي، مصباح، ص ٤١١.

وَعَنِ الشَّعْبِيِّ: لِلَّهِ فِي كُلِّ كِتَابٍ سِرٌّ، وَ سِرُّهُ فِي الْقُرْآنِ حُرُوفُ الْهَجَاءِ.
وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ: أَنَّهَا أَسْمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى مُقَطَّعَةٌ، لَوْ عَلِمَ النَّاسُ تَأْلِيفَهَا عَلِمُوا الْأَسْمَاءَ
الْأَعْظَمَ يَقُولُ: «الر» و «حم» و «ن»، فَيَكُونُ الرَّحْمَانُ، وَ كَذَلِكَ سَائِرُهَا إِلَّا إِنَّا لَا نَقْدِرُ
عَلَى وَصْلِهَا.

يا. ما ذكر في كتاب الدستور^١ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ^٢ تَعَالَى بِالْإِسْمِ
الْأَعْظَمِ فَيُسْتَجَابَ لَكَ، فَاقْرَأْ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ﴾^٣، وَ آخِرِ الْحَشْرِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ﴾^٤، ثُمَّ اِرْفَعْ يَدَيْكَ وَقُلْ:
«يَا مَنْ هُوَ هَكَذَا أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، وَ سَلِّ
حَاجَتَكَ.

يب. ما ذكر في كتاب الفوائد العلية أنه في هذا الدعاء، وَ هُوَ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا
ذَا الْمَعَارِجِ وَ الْقُوَى، أَسْأَلُكَ بِإِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ بِمَا أَنْزَلْتَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَنْ
تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَ مَخْرَجًا، وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ
تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي، وَ تَقَبَّلَ تَوْبَتِي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^٥.

يج. ما ذكر في كتاب فضل الدعاء عن الصادق عليه السلام: إِقْرَأْ الْحَمْدَ، وَ التَّوْحِيدَ، وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ
الْقَدْرَ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ، وَ ادْعُ بِمَا أَحْبَبْتَ، فَإِنَّهُ الْأَسْمَاءُ الْأَعْظَمُ^٦.

يد. ما ذكر في كتاب التبصرة أنه في الفاتحة، وَ أَنَّهَا لَوْ قُرِئَتْ عَلَيَّ مِائَتَ سَبْعِينَ مَرَّةً، ثُمَّ رُدَّتْ
فِيهِ الرُّوحُ مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَبًا^٧.

١. قاضي القطاعى، محمد بن سلامة، دستور معالم الحكم و مآثور مكارم الشيم، صص ١٣٩ - ١٤٠.

٢. پايان ص ٨ الف از نسخه خطی.

٣. سورة حديد (٥٧)، آية ٦.

٤. سورة حشر (٥٩)، آية ٢١.

٥. المجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٢٣١؛ كفعمى، ابراهيم بن على، مصباح، صص ٤١١ - ٤١٢.

٦. كفعمى، ابراهيم بن على، مصباح، ص ٤١١؛ المجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٢٣١.

٧. كفعمى، ابراهيم بن على، مصباح، ص ٤١١؛ المجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٢٣١، به نقل از:

كفعمى، ابراهيم بن على، صفوة الصفات في شرح دعاء السمات.

يه. ما ذكر في كتاب البهي أنه في هذا الدعاء، وهو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، يَا مَنْ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^١.
يو. ما ذكر في كتاب التخصيل أنه في هذا الدعاء: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^٢.

يز. ما ذكر في كتاب إغاثة الداعي أنه في هذا الدعاء^٤، وهو: «يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! وَحَدِّكَ وَحَدِّكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ، أَنْتَ الْمَنَّانُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَذُو الْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ، وَذُو الْعِزِّ الَّذِي لَا يُرَامُ، وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ»^٥.

يج. ما ذكر في كتاب التهجد أنه في هذا الدعاء: تقول ثلاثاً: «يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ»، وثلاثاً: «يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ»، وثلاثاً: «يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ»، وثلاثاً: «يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ»، وثلاثاً: «يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»، وثلاثاً: «أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ يَا سَمِيعُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْعَزِيزُ الْمُبِينُ»^٦.
يط. ما ذكره في عُدَّة الداعي أنه: «يَا هُوَ يَا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ»^٧.

ك. أنه في الدعاء الذي نحنُ بصدده شرحه - إن شاء الله تعالى -؛ يعني دعاء السمات.
وَعَنْ كِتَابِ بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: أَنَّهُ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةً وَسَبْعِينَ حَرْفًا، فَأَعْطَى آدَمَ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا، وَأَعْطَى نُوحًا خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا، وَأَعْطَى إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ، وَأَعْطَى مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ، وَأَعْطَى عِيسَى حَرْفَيْنِ، فَكَانَ بَيْنَهُمَا يُحْيِي الْمَوْتَى وَيُبْرِئُ

١. كفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح، ص ٤١١؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ٩٣، ص ٢٣١، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات. ٢. اقتباس از سورة اخلاص (١١٢).
٣. کفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح، ص ٤١١؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ٩٣، ص ٢٣١، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات. ٤. پایان ص ٨ ب از نسخه خطی.
٥. همان، ج ٩٣، ص ٢٣١، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات؛ ج ٩٣، ص ٢٢٧، به نقل از: ابن الطاووس، السيد علی بن موسی، مهج الدعوات و منهج العبادات.
٦. کفعمی، ابراهیم بن علی، مصباح، ص ٤١١؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ٩٣، ص ٢٣١، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات؛ و در ج ٩٣، ص ٢٢٨، به نقل از: ابن الطاووس، السيد علی بن موسی، مهج الدعوات و منهج العبادات.
٧. الجلی، احمد بن فهد، عُدَّة الداعي و نجاح الساعي، ص ٧٠: «يَا هُوَ يَلْقَنُ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ»

الأكمة والأبرص، وأعطى مُحَمَّدٌ ﷺ اثنين وسبعين حرفاً، واحتجب سبحانه تعالى بحرف واحد. ١ أقول: جملة الكلام في الاسم الأعظم يظهر في لمعات.

﴿لمعة﴾

في بيان الاسم الأعظم في عالم الكون والوجود

إعلم أن الوجود الواجب الجامع لجميع الكمالات على النحو الأتم الأكمل مع وحدته الذاتية، وبساطته الحقيقية مُحِيطَةٌ بِكُلِّ الْأَشْيَاءِ، وَهُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، وَهُوَ قِيَوْمُ الْكُلِّ، وَ الْكُلُّ مُتَقَوِّمٌ بِهِ، مَرْبُوبٌ بِأَسْمَائِهِ ٢ عَلَى حَسَبِ رُتْبَةٍ وَجُودِهِمْ، وَ مَرْتَبَةِ اسْتِعْدَادِهِمْ، فَكُلُّ مَوْجُودٍ يَكُونُ فِي مَرْتَبَةِ الْكَمَالِ أْتَمَّ وَأَجْمَعَ، فَهُوَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقْرَبُ، وَمِنْ أَسْمَائِهِ الْأَعْظَمِ. فَالاسم الأعظم في عالم الكون هو الإنسان الكامل الواجد لجميع الصفات الكمالية: مِنَ الْعِلْمِ، وَ الْقُدْرَةِ، وَ الْجُودِ، وَ السَّمَاحَةِ، وَ الْعِفَّةِ مَعَ الشَّجَاعَةِ، وَ الْأَنْسِلَاخِ عَنْ لَوَازِمِ الْمَادَّةِ بِالْمَعْرِفَةِ الْحَقِيقِيَّةِ الْمَوْجِبَةِ لِلتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْأَنْابَةِ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ عِلَامَتِهِمْ أَنَّهُمْ يَعِيشُونَ فِي الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ، قُلُوبِهِمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، فَإِذَا تَوَسَّلَ * الدَّاعِي بِهِمْ، وَ دَعَى اللَّهَ بِأَسْمِهِمْ، فَقَدْ ظَفَرَ بِمُرَادِهِ، وَ دَعَى اللَّهَ تَعَالَى بِأَسْمِهِ الْأَعْظَمِ، وَ أَتَى الْبَيْتَ مِنْ بَابِهِ الَّذِي أَمَرْنَا أَنْ نَأْتِيَ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهِ ٣.

وَ إِلَى ذَلِكَ يَشِيرُ جُمْلَةٌ مَا وَرَدَ مِنْ أَنَّ آدَمَ ﷺ لَمْ يَقْبَلْ تَوْبَتَهُ حَتَّى دَعَى اللَّهَ بِالْأَسْمَاءِ الْخَمْسَةِ الْمُقَدَّسَةِ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ مَا وَرَدَ أَنَّهُ مَا ابْتَلَى نَبِيٍّ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا تَوَسَّلَ بِهِمْ، فَكَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ ٤، فَهُمُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، وَ الْاسْمُ الْأَعْظَمُ، وَ الصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ، وَ الْكَلِمَةُ الثَّمَامَةُ الَّتِي إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بِهَا أُجِيبَ.

١. كفعي، ابراهيم بن علي، مصباح، ص ٤١٧؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ٢٠٩.

٢. بايان ص ٩ الف از نسخة خطي.

*. فِي الْحَدِيثِ عَنِ السَّجَّادِ: أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نَعْمَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعاً لِأَمْرِ اللَّهِ، وَ قَوَاهُ مَبْدُولَةً فِي رِضَا اللَّهِ يَرَى الذَّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ، أَلَا فِيهِ فَتَمَسَّكُوا وَبِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا، فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ لَهُ دَعْوَةً وَ لَا يَخِيبُ عَنْهُ طَلِبَةً (مِنْهُ - عَفَى عَنْهُ -).

٣. اشاره است به: «وأتوا البيوت من أبوابها»، آية ١٨٩ از سورة بقره (٢).

٤. البحراني، السيد هاشم، البرهان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٨٧؛ المجلسي، محمدباقر، بحار الانوار ج ٢٦، صص ٣١٩ - ٣٣٤، باب ان دعاء الأنبياء استجيب بالتوسل والاستشفاع بهم.

﴿ لمعة ﴾

كُلٌّ مَنِ اتَّصَفَ بِصِفَةٍ مِنَ الصِّفَاتِ الْإِلَهِيَّةِ كَمَا وَرَدَ: اتَّصَفُوا بِصِفَاتِ اللَّهِ، وَتَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ، فَتِلْكَ الصِّفَةُ هِيَ الرَّابِطَةُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، وَمَقْرَبَهُ إِلَيْهِ، فَإِذَا بَلَغَ فِي تِلْكَ الصِّفَةِ بِحَدِّ الْكَمَالِ فَهُوَ الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ، فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ بِاسْمِ تِلْكَ الصِّفَةِ مَعَ إِنَّ الْأَسْمَ عَيْنَ الْمُسَمَّى، فَقَدْ دَعَاهُ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ، وَ مِنْ هُنَا يَنْتَقِلُ أَهْلُهُ إِلَى مَا يَنْبَغِي أَنْ يَنْتَقِلَ، وَ اللَّهُ وَلِيُّ الرَّشَادِ، وَ مِنْهُ الْمَبْدَأُ وَ إِلَيْهِ الْمَأْب.

فَكُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى مِنَ الرَّحْمَانِ وَ الرَّحِيمِ^١، وَ الْحَيِّ وَ الْقَيُّومِ، وَ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَكُونُ اسْمَ أَعْظَمَ بِالنُّسْبَةِ إِلَى مَنْ تَحَقَّقَ بِحَقِيقَةِ ذَلِكَ الْأَسْمِ، فَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَا يَكُونُ فِي تَحْتِ تَرْبِيَةِ ذَلِكَ الْأَسْمِ، فَلَا يَرُدُّ دَعْوَتَهُ، فَمَنْ اتَّصَفَ بِصِفَاتِ اللَّهِ، وَ تَشَبَّهُ بِالرُّوحَانِيِّينَ، وَ صَارَتْ نَفْسُهُ ذُو الْقُوَّةِ الثَّمَنِينَ، وَ انْخَلَعَتْ عَنْ لَوَازِمِ الْمَادَّةِ الْحَيَوَانِيَّةِ، وَ اتَّصَلَتْ بِالْمَبَادِي الْمَلَكُوتِيَّةِ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بِأَيِّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ مَعَ الْمُوَافَقَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَطْلُوبِ بِالرَّبْطِ الْمَعْنَوِيِّ، بِأَيِّ لُغَةٍ مِنَ اللُّغَاتِ، كَلَفْظِ «اللَّهُ» بِالْعَرَبِيَّةِ، وَ «رَام» بِالْهِنْدِيَّةِ، وَ «مَارِيَا» بِلِسَانِ قَوْمِ نُوحٍ - وَ لَعَلُّهُ لُغَةُ آريَائِي. وَ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ فِي ذِيْلِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ﴾: «هُوَ جَبَلٌ بِالمُوصِلِ فَضْرَبَ جَوْجُو السَّفِينَةَ الْجَبَلِ، فَقَالَ نُوحٌ: يَا مَارِيَا! اتقن؛ أَي يَا رَبِّ أَصْلِحْ». ^٢ - وَ «تَارِي» بِالْتُرْكِيَّةِ، وَ «يَزْدَان» بِالْعَجَمِيَّةِ^{*}، يَحْصُلُ مَطْلُوبُهُ - قَطْعاً - وَ لَوْ دُعِيَ بِهَذَا الْأَسْمِ غَيْرُهُ لَمْ يَتَرْتَبْ عَلَيْهِ أَثْرٌ أَصْلاً كَمَا هُوَ حَالُ نَحْنُ الْمَسَاكِينِ لَا يَزَالُ نَدْعُوا اللَّهَ بِأَسْمَائِهِ الْعِظَامِ وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى، وَ لَا نَرَى مِنْهُ أَثْرًا أَصْلاً.

﴿ تَتْمِيمٌ تَحْصِيلِي ﴾

قَدْ اشْتَهَرَ بَيْنَهُمْ أَنَّ مُدَاوِمَةَ الذَّاكِرِ بِاسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ تَعَالَى يُوَافِقُ مَعَ اسْمِهِ فِي حِسَابِ الْجَمَلِ، يَفِيدُ فِي حُصُولِ الْمَقْصَدِ وَ هُوَ كَذَلِكَ، فَقَدْ حَصَلَ لِي التَّجْرِبَةُ بِذَلِكَ فِي النَّجْفِ الْعَرَبِيِّ حِينَ اشْتَغَلْتُ بِبَعْضِ أَسْمَائِهِ كَذَلِكَ.

١. بايان ص ٩ ب از نسخه خطی. ٢. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ٣، ص ١٦٥.

* ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه در عربی الله و در فارسی خدا و بالهندیة ورام و بالترکیة تاری نامند، و به

اند. * ماریا گویند، و احتمال دارد که به معنی رب باشد (منسحق حنط)

وَ قَدْ اشْتَغَلَتْ بُرْهَةً مِنَ الزَّمَانِ بِذِكْرِ «يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ» بِآدَابِهِ، فَرَأَيْتُ مِنْهُ آثَاراً عَظِيمَةً غَرِيبَةً، وَ حَصَلَ لِي بِبَرَكََةِ الْمُدَاوِمَةِ عَلَيْهِمَا فُيُوضَاتُ كَثِيرَةٌ، وَ هُمَا الْأَسْمَانِ الْعَظِيمَانِ، لِهَمَّا تَأْثِيرَانِ غَرِيبَانِ فِي حَيَاةِ الْقَلْبِ، وَ قُوَّةِ النَّفْسِ، وَ الْقِيَامِ بِالْأُمُورِ الَّتِي مِنْ شَأْنِ الْأَوْلِيَاءِ الْقِيَامِ بِهَا، وَ قَدْ أَلْهَمْتُ^١ بِأَنَّ جَنَابَ الْمَسِيحِ النُّورَانِيِّ لَمَّا تَحَقَّقَ بِحَقِيقَتِهَا بَعْدَ اسْتِعْدَادِهِ الذَّاتِي مِنْ حَيْثُ إِنَّ هُوِيَّتَهُ مِنْ نَفْخِ جِبْرَائِيلَ، مَلَكَ الْحَيَاةِ الَّذِي تَمَثَّلَ لِأُمِّهِ بَشَرًا سَوِيًّا، كَانَتْ دَعْوَتُهُ بِهِمَا، فَيُحْيِي الْمَوْتَى، وَ يَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ، [وَ] كُلُّ ذَلِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ.

وَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْمُتَقَدِّمِ ذَكَرَهُ مِنَّا أَنَّ جَنَابَ الْمَسِيحِ أُعْطِيَ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَعْظَمِ حَرَفَانِ بِهِمَا يُحْيِي الْمَوْتَى، وَ يَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ*، وَ هَذَانِ الْحَرَفَانِ هُمَا الْأَسْمَانِ اللَّذَانِ ذَكَرْنَاهُمَا - بَعَيْنِهِمَا - أَعْنِي «يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ» بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ، وَ «أَهْيَا شَرَاهِيَا»* بِاللُّغَةِ الْعِبْرَانِيَّةِ. وَ قَدْ أَخَذَ السَّامِرِيُّ قَبْضَةً مِنْ أَمْرِ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ الَّذِي هُوَ مَظْهَرُ الْحَيَاةِ، فَالْقَاهَا فِي الْعَجَلِ فَكَانَ لَهُ خُور.

وَ الْمُدَاوِمَةُ بِذِكْرِ «يَا اللَّهُ»، أَوْ بِدُونِ حَرَفِ النِّدَاءِ - بِآدَابِهِ - يُؤَثِّرُ فِي كَشْفِ أَسْرَارِ التَّوْحِيدِ، وَ الْأَطْلَاعِ عَلَى عِلْمِ الْقُرْآنِ، وَ قَدْ ظَهَرَ لِلتَّقِيِّ الْمَجْلِسِيِّ - نَوَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ - بِبَرَكََةِ الْمُدَاوِمَةِ عَلَى هَذَا الْأَسْمِ الشَّرِيفِ مَا ظَهَرَ، كَمَا حَكَاهُ نَفْسُهُ فِي شَرْحِ الْفَقِيهِ^٢ فِي بَابِ فَضْلِ الْقُرْآنِ. وَ الْمُدَاوِمَةُ عَلَى ذِكْرِ «الصَّمَدِ» يَصْلُحُ لِلْمُرْتَضِينَ، فَلَا يَحْسُ بِأَلَمِ الْجُوعِ، وَ «الْهَادِي» لِمَنْ أَرَادَ التَّحْكِيمَ فِي الْبِلَادِ، وَ «الْخَبِيرُ» لِلاِسْتِخْبَارِ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ، وَ «يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ» لِلْإِطْلَاعِ عَلَى الْمَغْيِبَاتِ، وَ عُرُوجِ رُوحِهِ إِلَى السَّمَاوَاتِ، وَ لَفْظِ «الْعَلِيمِ» لِلْمَعْرِفَةِ وَ الْحِكْمَةِ، وَ تَيْسِيرِ الْمَسْئُولِ، وَ «يَا وَهَّابُ» لِلْغِنَى وَ الثَّرْوَةِ، وَ «يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» يَحْسُنُ إِكْتَارُهُ وَ إِدْمَانُهُ لِمَنْ أَرَادَ أَلُوجَاهَةَ فِي النَّاسِ، بَلْ رُبَّمَا يَحْصُلُ مِنْهُ حَالٌ يَعْظُمُ صَاحِبُهُ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ، وَ تَلْقَوُهُ بِالْكَرَامَةِ، وَ يُقَالُ إِنَّهُ الْأَسْمُ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ آصِفُ بْنُ بَرِخِيَا، وَ «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ»^٣ لِمَنْ أَرَادَ

١. پایان ص ١٠ الف از نسخه خطی. * صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ٢٢٨.

** شراهياً اهياً بتشديد اليائين المثنات التحتانية و قبل بتخفيفها أيضاً، و قبل بحذف الآ من الثانية؛ والله أعلم (منه - عفى عنه -). ٢. مجلسي، محمدتقی، روضة المتقين، ج ١٣، ص ١٢٧.

٣. پایان ص ١٠ ب از نسخه خطی.

لِقَاءِ الْمُلُوكِ، فَتَذَلَّ لَهُ، وَ يَنْقَادُ لِأَمْرِهِ، وَ «الْحَفِظُ» لِمَنْ أَرَادَ الْحِفْظَ مِمَّا يَضُرُّهُ، «وَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ» كَشَفُّ لِلْمُضْطَّرِّينَ، وَ أَمَانٌ لِلْخَائِفِينَ.

وَ عَنِ الْعِيَّاشِيِّ^١ عَنِ الرِّضَا - عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ وَ أَبْنَائِهِ سَلَامُ اللَّهِ - أَنَّهُ قَالَ: إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^٢ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «نَحْنُ، وَ اللَّهُ، الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»^٣.

﴿ لمعة ﴾

مِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ شِرَافَةَ الْأَسْمِ إِنَّمَا هِيَ بِالمُسَمَّى وَ يَكْسِبُ الشَّرَافَةَ مِنْهُ، وَ الَّا فَالْلَفْظُ بِمَا هُوَ لَفْظٌ لَا عِظْمَةَ فِيهِ، فَالْأَسْمُ الْأَعْظَمُ اللَّفْظِيُّ مِنْ بَيْنِ الْأَسْمَاءِ هُوَ كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ تَعَالَى يَكُونُ مُسَمَّاهُ مَبْدَأً لِجَمِيعِ الصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ، أَوْ جَامِعاً لَهَا، فَالْأَسْمُ الْأَعْظَمُ بِحَسَبِ الْجَامِعِيَّةِ، الْأَسْمُ الْمُبَارَكُ الْأَعْظَمُ، وَ هُوَ اللَّهُ، وَ يَنْشَعِبُ مِنْهُ اسْمَانِ آخِرَانِ وَ هُوَ: الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ، وَ يَنْدَرِجُ فِي تَحْتِهِمَا كُلُّ الْأَسْمَاءِ الْجَمَالِيَّةِ، فَلِذَا وَرَدَ^٤: «إِنَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبَ إِلَى الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ مِنْ سِوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا»^٥.

وَ مِنْهُ مَا سَبَقَ مِنْ جُمْلَةٍ مِنَ الْآيَاتِ الْمُشْتَمَلَةِ عَلَيْهِمَا أَنَّ فِيهَا الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ، وَ السَّرْفِي ذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ الصِّفَاتِ الْجَمَالِيَّةِ، بَلِ الْجَلَالِيَّةِ يَوْجِدُ يَنْدَرِجُ إِمَّا فِي الرَّحْمَةِ الرَّحْمَانِيَّةِ، أَوْ الرَّحْمَةِ الرَّحِيمِيَّةِ، وَ كِلَاهُمَا مُنْدَرِجَانِ تَحْتَ اسْمِ اللَّهِ، وَ هُوَ الْذَاتُ الْأَقْدَسُ بِاعْتِبَارِ اسْتِجْمَاعِهِ لِجَمِيعِ الصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ مِنَ الْجَمَالِيَّةِ وَ الْجَلَالِيَّةِ.

وَ أَمَّا الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ، بِحَسَبِ الْمَبْدِئِيَّةِ لِسَائِرِ الْأَسْمَاءِ، فَهُوَ: «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» كَمَا وَرَدَ بِهِ

١. السُّلَمِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ، مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ عِيَّاشِ [الْعِيَّاشِيُّ]، تَفْسِيرُ الْعِيَّاشِيِّ، ج ٢، ص ٤٢.

٢. سُورَةُ أَعْرَافٍ (٧)، آيَةٌ ٨٠.

٣. السُّلَمِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ، مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ عِيَّاشِ [الْعِيَّاشِيُّ]، تَفْسِيرُ الْعِيَّاشِيِّ، ج ٢، ص ٤٢، الْبَحْرَانِيُّ، السَّيِّدُ هَاشِمُ، الْبَرْهَانَ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، ج ٢، ص ٥٢.

٤. الْإِرْبَلِيُّ، عَلِيُّ بْنُ عِيَّاسٍ، كَشَفُ الْعَقَمَةِ، ج ٢، ص ٤٢، الْبَحْرَانِيُّ، السَّيِّدُ هَاشِمُ، الْبَرْهَانَ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، ج ١، ص ٩٦، ابْنُ الطَّائِبِ، السَّيِّدُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، مَهْجُ الدَّعَوَاتِ وَ مَنَهِجُ الْعِبَادَاتِ، ص ٣٧٩، الْحَوِيزِيُّ، عَبْدِ الْعَلِيِّ، نُورِ الثَّقَلَيْنِ، ج ١، ص ٨، هَمَكِيُّ بِهِ نَقَلَ إِزَامَامُ رِضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ -.

٥. السُّلَمِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ، مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ عِيَّاشِ [الْعِيَّاشِيُّ]، تَفْسِيرُ الْعِيَّاشِيِّ، ج ١، ص ٢١، فَيْضُ كَاشَانِيِّ، مُحْسِنٌ، تَفْسِيرُ صَافِي، ج ١، ص ٥٢.

النُّصُوصِ، وَقَضَتْ بِهِ الْعِيَانُ، وَأَمَّا «هُوَ»، فَهُوَ الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ بِحَسَبِ الْمُبْدِئِيَّةِ لِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ - يَقِينًا -، فَقَدْ وَرَدَ بِهِ النَّصُوصُ أَيْضًا.

وَسُورَةُ التَّوْحِيدِ فِيهِ الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ بِإِعْتِبَارِ اشْتِمَالِهِ عَلَيْهِ، لَكِنَّ كُلَّ ذَلِكَ لِأَنَّ دَخَلَ فِي زُمْرَةِ الْأَوْلِيَاءِ، وَسَلَكَ مَسْلَكَ الْأَنْبِيَاءِ، وَحَصَلَ لَهُ تَقْوَى الْقَلْبِ وَكَمَالُ النَّفْسِ، وَقُوَّةُ الْأَرَادَةِ وَالْإِتِّصَالُ بِالْمَبَادِي الْعَالِيَةِ، «فَإِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعْمَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ، وَقُوَاهُ مَبْدُوءَةً فِي رِضَاءِ اللَّهِ، يَرَى الذُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ - الْأَفِيهِ فَتَمَسَّكُوا، وَبِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا، فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ لَهُ دَعْوَةَ، وَلَا يَخِيبُ عَنْهُ طَلِبَةَ»^۱، وَلَنْ يَنَالَ تِلْكَ الْمَرْتَبَةَ كُلَّ دَنِيِّ الْهِمَّةِ، خَسِيسِ الْفِطْرَةِ، قَاصِرِ الْيَدِ، عُمِيَانِ الْبَصْرِ، نَاكِبًا عَنِ الصَّرَاطِ، مُكَبِّبًا عَلَى الشَّهَوَاتِ.

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی؟^۲

وَأَمَّا سَائِرُ الْأَسْمَاءِ اللَّهُ الْحُسْنَى الْحَاكِيَّةِ عَنْ صِفَةِ كَمَالِ فَكُلِّهَا أَسْمَاءُ الْعِظَامِ فِي حَدِّ ذَاتِهِ، يُؤَثِّرُ فِيهَا يَرْتَبِطُ بِمَحْكِيَّةِ لَكِنَّ الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ بِالْإِضَافَةِ إِلَى الْكُلِّ هُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ. قَالَ الشَّيْخُ مُحْيِي الدِّينِ فِي الْبَابِ السَّبْعَةِ وَالسَّبْعِينَ وَالْأَلْيَاةِ مِنَ الْفَتْوحَاتِ: وَمَعْلُومٌ عِنْدَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ أَنَّ تَمَّ الْأَسْمَاءُ يُسَمَّى الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ، وَهُوَ فِي آيَةِ الْكُرْسِيِّ، وَأَوَّلُ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ.^۳

وَ يَظْهَرُ مِنْ كَلَامِهِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ أَنَّ الْوَجْهَ فِي ذَلِكَ هُوَ اشْتِمَالُهُمَا عَلَى الْأَسْمَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ «الْحَيِّ» وَ «الْقَيُّومِ».

وَرَأَيْتُ فِي بَعْضِ شُرُوحِ الدُّعَاءِ^۴، هَكَذَا: فِي بَعْضِ أَكْثَرِ كُتُبِ عَامَّةِ دِيدِمِ نَقَلَ نَمُودَةَ مِنْ مُحَمَّدِ

۱. پایان ص ۱۱ الف از نسخه خطی.

۲. العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۱۸، به نقل از: الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۶۲؛ عسکری، امام حسن بن علی (ع)، تفسیر العسکری، به نقل از: امام سجاد - علیه السلام - : «لکن الرجل...». ۳. حافظ شیرازی، دیوان، «غزلیات».

۴. ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۳۰۰.

۵. علی اکبر نهاوندی این حکایت را از مفتاح النجاة در شرح دعای سمات آقا محمود کرمانشاهی نقل می کند (نهاوندی، علی اکبر، وسیلة النجاة در شرح دعای سمات، ص ۹۸).

بن ادریس الشافعی که زید بن حارثه را در سفری از اسفار، دزدی متعرض قتل او شد، گفت: مهیای مردن شو. زید التماس نمود که مرا مهلت ده، تا آن که دو رکعت نماز کنم.

دزد گفت: هیئات، این نماز را دیگران هم کردند، و نفعی به حال^۱ ایشان نبخشید، و بعد مرخص نمود که نماز کند. پس زید وضو ساخت، و دو رکعت نماز کرد، و این دعا را خواند: «یا وَدُودُ یا وَدُودُ، یا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ، یا فَعَالاً لِمَا یُرِیدُ! أَسْئَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی مَلَأَ أَرْکَانَ عَرْشِکَ، وَبِقُدْرَتِکَ الَّتِی قَدَرْتَ بِهَا عَلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ، وَبِرَحْمَتِکَ الَّتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، یا مُغِیثُ أَعْیُنِی، یا مُغِیثُ أَعْیُنِی»^۲.

این دعا را سه مرتبه خواند، بعد از آن، دزد متوجه شد به سوی او، و حربه خود را بلند کرد که بزند، ناگاه سواری پیدا شد که می دوانید و فریاد می کرد که نکش او را، چون ملتفت شد، دید سوار رسید، و حربه ای به او زد از مرکبش به زمین انداخت، بعد از آن، روی به زید کرد که: «ای زید! برخیز و بکش او را». زید گفت: «تا حال من کسی را نکشته ام».

پس سوار برگشت و آن دزد را کشت. بعد از آن به زید گفت که چون در مرتبه اول دعا کردی، جبریل ندا کرد: «کیست که این درمانده را دریابد؟». من گفتم که من می روم - و در آسمان هفتم بودم - و چون مرتبه دوم دعا کردی، در آسمان اول بودم، و در مرتبه سوم دعا کردی به این جا رسیدم، و بدان ای زید که دعا نمی کند کسی به مثل آن چه تو دعا کردی؛ مگر مستجاب خواهد شد. پس چون زید از سفر مراجعت به مدینه کرد، و به خدمت حضرت رسول ﷺ رفت و عرض کرد: حضرت فرمود: «ای زید! خدای تعالی تلقین نمود اسم اعظم خود را به تو، آن چنان اسمی که هرگاه خوانده شود به آن اسم، اجابت می کند، و هرگاه سؤال کرده شود به آن، عطا می کند»^۳.

وَ عَنِ الصَّدُوقِ فِي^۴ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النِّعْمَةِ^۵: قَدْ غَيَّبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْمَهُ

۱. پایان ص ۱۱ ب از نسخه خطی.

۲. بنگرید به: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۵۸ که شبیه این دعا را از ابو معلی انصاری نقل نموده است، و حکایت زید بن حارثه را بدون دعای مزبور آورده است.

۳. ابن اثیر جزری، الاصابه، ج ۷، ص ۳۱۳. ۴. پایان ص ۱۲ الف از نسخه خطی.

۵. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، کمال الدین، صص ۶۳۹ - ۶۴۰.

الأعظم الذي إذا دُعي به أجاب، وإذا سُئل به أعطى في أوائلِ سُورِ مِنَ الْقُرْآنِ، فَقَالَ - عَزَّ وَجَلَّ -: أَلَمْ أَلَمْ، وَ أَلَمْ، وَ أَلَمْ، وَ كَهَيْتِص، وَ حَمَقَسَق، وَ طَس، وَ طَسَم.

أقول: لا ريب في اشتغال الحُرُوفِ الْوَاقِعَةِ فِي أَوَائِلِ السُّورِ عَلَى الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ إِذَا رَكَّبَ، وَ عَلَى عُلُومِ غَرِيبَةٍ، وَ الْوَقَائِعِ الْكُلِّيَّةِ الْحَادِثَةِ مِمَّا كَانَ وَ مِمَّا قَدْ يَكُونُ، وَ عِلْمِ ظُهُورِ الْمَهْدِيِّ - رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ -، وَ غَيْرِ ذَلِكَ؛ كُلُّ ذَلِكَ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ، وَ مِنْ الْحَكْمِ الْمَخْفِيَّةِ فِي إِنْزَالِ الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ فِي أَوَائِلِ السُّورِ الْقُرْآنيَّةِ أَنَّهَا مُشْتَمِلَةٌ عَلَى الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ، وَ عِلْمِ الْوَقَائِعِ الْكُلِّيَّةِ الْحَادِثَةِ مَعَ اخْتِصَاصِ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ بِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَ الطَّهَارَةِ، فَيَقِيمُونَ بِهَا الدَّلَائِلَ، وَ يظهرون بها المعجزات، وَ لَوْ عَمَّ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرَهُ - بِمَعْرِفَتِهَا جَمِيعَ النَّاسِ، لَكَانَ ذَلِكَ خِلَافَ الْحِكْمَةِ، وَ ضِدَّ التَّدْبِيرِ، وَ رَبُّنَا يَدْعِي بِهَا عَلَى مَا لَا يَنْبَغِي، فَيَكُونُ فِي كُلِّ مِنَ الْإِجَابَةِ وَ عَدَمِهِ إِثْمًا وَ قُوعَ الْفَسَادِ، أَوْ خُلْفَ الْوَعْدِ، وَ انْفِكَاكِ الْأَثَرِ عَنِ الْمُؤَثِّرِ.

﴿لمعة﴾

الاسم الأعظم الكتبي عبارة عن الاسم الذي يكون التأثير قائماً بوجوده الكتبي سواء كان بنحو الزُّبُرِ، أَوْ الْبَيْتَةِ، أَوْ التَّرْكِيبِ الْحُرُوفِيِّ الْمُتَعَارَفِ، أَوْ التَّرْكِيبِ الْأَعْدَادِيِّ عَلَى الْوَضْعِ وَ الْمَحَاذَاتِ الْمَخْصُوصِ كَالطَّلِسْمَاتِ، وَ مِنْهُ مَا وَرَدَ فِي الْأَحْرَازِ أَنَّ مُصَاحِبَتَهَا يَكُونُ لَهَا مِنَ التَّأثيرِ كَذَا، وَ كَذَا الْمُصَاحِبَةُ حَزْزُ الْجَوَادِ^١، وَ كَهَذَا الدُّعَاءِ الَّذِي^٢ نَحْنُ بِصَدَدِ شَرْحِهِ، وَ مِنْهُ الشُّكْلُ الْمَعْرُوفُ الْمَحْكِيُّ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - .

وَ عَنِ شَمْسِ الْمَعَارِفِ^٣ حَكَى عَنْهُ^٤ آيَاتٌ فِي وَصْفِ هَذَا الشُّكْلِ:

١١١ هـ ١١١١ هـ ٥

ثلاث عصي صفت بعد خاتم
و ميم طميس أبتّر ثمّ سلم
على رأسها مثل السنان المقوم
إلى كلّ مأمول و ليسّ بسلم

١. قيومي، جواد، موسوعة الادعية، الصحيفة التّقوية، ج ٥، صص ٢٤٧ - ٢٥٣.

٢. بايان ص ١٢ ب از نسخة خطي.

٣. بوني، احمد بن علي، شمس المعارف الكبرى.

تَشِيرُ إِلَى الْخَيْرَاتِ مِنْ غَيْرِ مَعْصَمٍ
عَلَيْهَا إِذَا يَبْدُو كَأَنْبُوبٍ مَحْجَمٍ
فَوْقَ يَهْ كُلُّ الْمَكَارِهِ تَسْلَمُ
إِلَى كُلِّ مَخْلُوقٍ فَصِيحٍ وَ أَعْجَمٍ

وَ أَرْبَعَةٌ مِثْلُ الْأَسْبَاجِ صَفَقَتْ
وَ هَاءٌ شَقِيقٌ ثُمَّ وَاوٍ مَقْوَسٌ
فَيَا حَامِلَ الْأَسْمِ الَّذِي لَيْسَ مِثْلُهُ
فَذَلِكَ اسْمُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ

وَ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ بِالْفَارْسِيَّةِ هَكَذَا - عَلَى مَا وَجَدْتُ فِي مَجْمُوعَةٍ -:

صفری سه الف کشیده مدی بر سر میمی کج و کور، نردبانی در بر
پس چهار الف و ها و واوی مدبر این است یقین اسم خدای اکبر
وَ قِيلَ فِي ذَلِكَ الْمَعْنَى أَشْغَارٌ، عَلَى مَا وَجَدْتُ فِي مَجْمُوعَةِ وَالِدِي - تَعَمَّدَهُ اللَّهُ بِغُفْرَانِهِ وَ
رِضْوَانِهِ -:

که بود پنج گوشه، آن خاتم
که نراند بر آن دو بار قلم
که صد و یازده بود به رقم^۲
بکشد آن چنان که نبود خم
که بود کور و چشم آن بر هم
که نباشد از آن زیاد و نه کم
چو آنامل ستاده پهلو[ی] هم
که بود کج به هیأت محجم
هر یکی در صفا چو باغ ارم
چار از انجیل عیسی مریم
اسم اعظم همین بود فافهم^۱
ایمنی از همه بلا و سقم

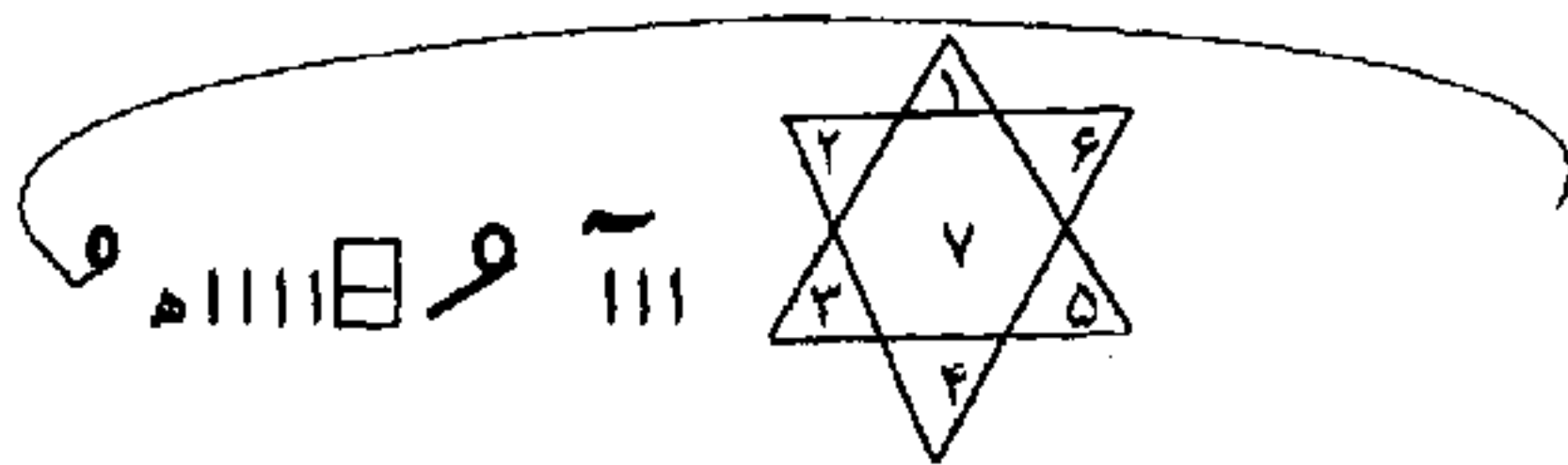
اولی خاتمی همی باید
لیک شرط نوشتنش آن است
بنویسد عقیب آن سه الف
بر سر هر سه چون سنان مدی
بعد از آن میم بی دمی باشد
پس بود نردبان سه پایه
بعد از آن چار الف بود همسر
هست آن گاه هاء [و] پس واوی
سیزده حرف باشد این صورت
چار حرف وی است از تورات
پنج حرف دگر ز قرآن است
ای که تو حامل چنین اسمی

۱. خ ل: فرق. ۲. پایان ص ۱۳ الف از نسخه خطی.

از وبا و علل تو آزادی
 نگزد مار و عقربت هرگز
 وز تب و دردِ عضو [و] جمله آلم
 نشوی تا بوی غمین و دُرم



وَ فِي مَجْمُوعَةِ وَالِدِي - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ -: در کتاب امام جعفر صادق عليه السلام بعضی ارقام هندسی در مثلثات وسط این خاتم که اول است زیاد کردند^۱، و آن در حصول نتیجه و ظهور اثر، اتم و اکمل است.



﴿لمعة﴾

يظهر مِنْ مَجَامِعِ الْأَخْبَارِ وَ مِلَاحِظَةِ الْأَثَارِ أَنَّ الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ اسْمٌ مَخْصُوصٌ مَخْفِيٌّ، كُلُّ مَنْ يَدْعُو بِهِ مِنْ الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ لِأَيِّ شَيْءٍ يُرَادُ أَحَبُّ، وَ هَذَا إِطْلَاقٌ آخِرٌ لِلْأَسْمِ الْأَعْظَمِ، وَ مَعْنَى آخِرَ لَهُ بِحَسَبِ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْمَلْفُوظِي، وَ قَدْ ذَكَرْنَا بِالِاسْتِيفَانِ الْعَقْلِيَّةِ أَنَّ كُلَّ مَنْ بَلَغَ إِلَى مَرْتَبَةِ الْكَمَالِ، وَ حَصَلَتْ لَهُ قُوَّةُ النَّفْسِ الْقُدْسِيَّةِ، إِذَا دَعَى اللَّهَ بِالْأَسْمِ الَّذِي هُوَ الرَّابِطُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى، عَلَى الْمُرَادِ الَّذِي هُوَ فِي تَحْتِ تَرْبِيَةِ ذَلِكَ الْأَسْمِ، فَقَدْ أَحْبَبَ وَ دَعَى اللَّهَ تَعَالَى بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ، بَلْ هُوَ بِنَفْسِهِ أَيْضاً اسْمٌ أَعْظَمٌ فِي عَالَمِ الْكُونِ، إِذَا دَعَى اللَّهَ بِهِ، وَ تَوَسَّلَ إِلَيْهِ تَعَالَى بِوَجْهِهِ، فَقَدْ دَعَى اللَّهَ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ، وَ بِذَلِكَ تَقْدِرُ عَلَى فَهْمِ الْمُرَادِ مِنَ النَّصُوصِ وَ الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي ذَلِكَ الْبَابِ، وَ أَنْ تَضَعُ كُلَّ مِنْهَا فِي مَوْضِعِهِ.

الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ بِالرَّحْمَةِ انْفَرَجَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيْسَّرَتْ.

یعنی چنان اسمی که اگر خوانده شوی تو به آن اسم بر درهای بسته شده از برای باز شدن به رحمت، هرآینه آن درهای بسته به رحمت بروی باز می شود و اگر خوانده شوی تو به آن اسم بر کارهای بسته مشکل، هرآینه در آن کارها فرجی حاصل^۱ می شود و آسان می شود.

﴿بیان ما ربما یحتاج الی بیان﴾

إِعْلَمَنَّ أَنَّ الْمَوْصُولَ - يَعْنِي الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ - مَعَ صَلَاتِهِ فِي مَوْضِعِ الصِّفَةِ لِلْأَسْمِ الْأَعْظَمِ، وَالضَّمِيرُ فِيهِ رَاجِعٌ إِلَيْهِ؛ يَعْنِي إِنَّ الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ صِفَةٌ هَذَا أَنَّ الدَّاعِيَ إِذَا دَعَى اللَّهَ تَعَالَى بِهَذَا الْأَسْمِ بِأَنْ صَارَ مَدْعُوًّا بِذَلِكَ الْأَسْمِ عَلَى الْأُمُورِ الْمُغْلَقَةِ، وَالْأَبْوَابِ الْمَسْدُودَةِ لِفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ وَالْبَرَكَةِ، وَإِذَا دَعَى اللَّهَ فِي حَالِ الشَّدَّةِ، وَضِيقِ الْحَالِ لَانْكَشَفَتْ بِالْفَرَجِ وَالْخَلَاصِ عَنِ الضِّيقِ.

وَالْمَغَالِقُ جَمْعُ مِغْلَاقٍ، وَهُوَ مَا يَغْلُقُ بِهِ الْبَابَ، كَالْمِفْتَاحِ لَمَا يَفْتَحُ بِهِ، فَالْمِغْلَاقُ آتَةٌ الْإِغْلَاقِ كَمَا أَنَّ الْمِفْتَاحُ آتَةُ الْفَتْحِ.

وَالْمَضَائِقُ - كَمَسَاجِدٍ - جَمْعُ مَضِيقٍ، وَالضِّيقُ سُكُونِ الْيَاءِ وَتَخْفِيفُهُ، مُخَفَّفُ الضِّيقِ بِتَحْرِيكِ الْيَاءِ وَتَشْدِيدِهِ، مِثْلُ: مَيْتٌ تَخْفِيفٌ مَيْتٌ بِتَشْدِيدِ الْيَاءِ، وَلَيْنٌ تَخْفِيفٌ لَيْنٌ كَذَلِكَ. وَحَكَى الْكُفَعْمِيُّ عَنْ كِتَابِ غُرَرِ الْجَوَاهِرِ^۲ أَنَّ أُسْقُفَ نَجْرَانَ سَأَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلٍ مِنْهَا: «مَا أَقْفَالُ السَّمَاوَاتِ؟».

فَقَالَ: «الشُّرُكُ بِاللَّهِ؛ لِأَنَّهُمْ إِذَا كَانُوا مُشْرِكِينَ لَا يَرْفَعُ لَهُمْ عَمَلٌ».

قَالَ: «فَمَا مَفَاتِيحُ تِلْكَ الْأَقْفَالِ؟».

۱. پایان ص ۱۴ الف از نسخه خطی.

۲. غرر الجواهر و مصباح الخواطر در شمار منابع کفعمی است، بنگرید به: مجموع الغرائب و موضوع الغرائب،

قال عليه السلام: «الإقرار بالشهادتين»^١.

وقال الكفعمي: ان فتح المغالق هنا مجاز لأنّ للسماء مفاتيح و مغالق، وإننا أريد أن بهذا الاسم يستفتح الأغلاق ويستمنح الأغلاق، وهو السبيل الموصل إلى السؤال، والدليل الدال على التأمول^٢.

أقول: قد ذكرنا في مطاوي كلماتنا خصوصاً في كتابنا المسمى بمسبّر الوسيلة^٣ أن جملة من الألفاظ الدائرة^٤ في الكتاب العزيز، وفي كلمات معادن العلم والوحي كالسماء والأرض، والميزان والصراط، واليد والأصبع، والفتح والأغلاق، والمفاتيح والمغالق^٥، لها حقايق ك्लीة، والمعاني العامة يرد في كل موضع مضاداً من مصاديق تلك الحقيقة الكلية.

فالميزان هو كل ما يوزن به سواء كان حسيّاً كالقبان وأمثاله لوزن أجسام الثقبلة الحسية، أو معنويّاً، كعلم المنطق يوزن به صحيح الفكر عن فاسده، وكالعدل الإلهي والشریعة الحقّة، والرسل والأوصياء، فإنها يوزن به الحقّ والباطل، وصحيح الاعتقادات من فاسدها، و مساوي الأخلاق من محامدها، وصوالح الأعمال من قبائحها، كما في زيارة سيّد الأوصياء: «السّلام عليك يا ميزان الأعمال»^٦، وقد عقد في معالم الزلفي^٧ باباً لذلك، وذكر فيه أخباراً كثيرة صريحة في أن الميزان هو العدل الإلهي والأنبياء والرسل.

والصراط هو كل ما يسلك فيه، سواء كان حسيّاً كالجادة الحسية للمشي، وقطع المسافة؛ أو معنويّاً كالشریعة الحقّة، والتوحيد والعبادة.

قال الله تعالى: «ألم أعهد إليكم يا بني آدم أن لا تعبدوا الشيطان إنه لكم عدو مبين»^٨ وأن

١. الصدوق، محمّد بن عليّ بن الحسين، [شيخ صدوق]، كتاب الخصال، ج ٢، ص ٤٥٦؛ المجلسي، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ١٠، ص ٨؛ ج ١٤، ص ٤١٢.

٢. المجلسي، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ٩٠، ص ١٠٣، به نقل از: كفعمي، ابراهيم بن علي، صفوة الصفات في شرح دعاء السمات.

٣. دهكردي، سيّدابوالقاسم، منبرالوسيلة، ج ١، ص ٤٠٨. ٤. بايان ص ١٤ ب از نسخة خطي.

٥. در اصل: المقالق.

٦. المجلسي، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ١٠٠، صص ٢٨٧ و ٣٣٠: «السّلام على ميزان الأعمال»؛ ص ٣٧٤.

٧. البحراني، السيّد هاشم، معالم الزلفي، ص ١٧٩.

٨. «السّلام عليك يا ميزان يوم الحساب».

أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^١، وَ هَكَذَا الْأَمْرُ فِي السَّمَاءِ وَ أَبْوَابِهِ، وَ الْأَرْضِ وَ مَضَائِقِهِ وَ فَتْحَهُمَا وَ اغْلَاقَهُمَا، فَقَدْ يُطْلَقُ السَّمَاءُ عَلَى جَهَةِ الْعُلُوِّ، كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾^٢، ﴿وَ يُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِيُطَهَّرَ بِهٖ﴾^٣، وَ يُقَابِلُهُ الْأَرْضُ - وَ هِيَ جَهَةُ السَّفْلِ -، وَ قَدْ يُطْلَقُ عَلَى الْأَفْلَاقِ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنِينًا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْنَاهَا﴾^٤، ﴿وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾^٥، ﴿وَ السَّمَاءِ بَنِينَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^٦، وَ يُقَابِلُهُ الْأَرْضُ بِمَعْنَى الْكُرَّةِ التُّرَابِيَّةِ، وَ قَدْ يُطْلَقُ عَلَى الْعُلُوِّ الْمَعْنَوِيِّ كَسَّمَاءِ الْعُقُولِ وَ الْأَرْوَاحِ، وَ أَرْضِ الْمَوَادِّ وَ الْقَابِلِيَّاتِ.

وَ مِنْهُ: إِنَّ الصَّلَاةَ تَرْفَعُ، فَتَفْتَحُ لَهَا بَابَ السَّمَاءِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ تَرْفَعُ إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَتَفْتَحُ لَهَا بَابَ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ - الْحَدِيثُ^٨.

فَإِنَّ رَفْعَ الْعَمَلِ إِنَّمَا هُوَ بِحَسَبِ دَرَجَاتِ الْخُلُوصِ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعَالِيَّاتِ - وَ هِيَ سَبْعَةٌ سَمَاءً -، ثُمَّ بَعْدَهُ الْكُرْسِيُّ الرَّفِيعُ، ثُمَّ الْعَرْشُ الْمَجِيدُ، ثُمَّ سُرَادِقَاتُ الْمَجْدِ وَ الْعِزَّةِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى جَنَابِ الْأَحَدِيَّةِ - عَلَى حَسَبِ الدَّرَجَاتِ وَ الْأَطْوَارِ -، وَ مِنْ هُنَا كَانَ اللَّهُ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ؛ فَافْتَهُمْ تَرُشِدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾^٩، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ﴾^{١٠}.

وَ مِنْهُ الْفَقْرَتَانِ مِنَ الدُّعَاءِ، فَإِنَّ الْمُرَادَ مِنَ السَّمَاءِ فِيهَا أَعَمٌّ مِنَ السَّمَاءِ الْمَعْنَوِيِّ، وَ هُوَ الدَّرَجَاتُ الْعَالِيَّاتِ، أَوْ الْأَفْلَاقِ، أَوْ جَهَةُ الْعُلُوِّ، وَ الْمُرَادُ مِنَ الْأَرْضِ هُوَ الْكُرَّةُ الْأَثِيرِيَّةُ، وَ الْجَهَةُ السَّفَلِيَّةُ، وَ مُطْلَقُ الْمَادَّةِ وَ الطَّبِيعَةِ.

فَيَكُونُ حَاصِلُ مُفَادِّ الْفَقْرَاتِ، وَ هِيَ قَوْلُهُ: الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ

١. سورة يس (٣٦)، آيات ٦٠ - ٦١. ٢. سورة فرقان (٢٥)، آية ٤٨.

٣. سورة انفال (٨)، آية ١١. ٤. سورة نازعات (٧٩)، آيات ٢٧ - ٢٨.

٥. سورة بروج (٨٥)، آية ١. ٦. بيان ص ١٥ الف از نسخة خطي.

٧. سورة ذاريات (٥١)، آية ٤٧.

٨. بنكريد به: الحلبي، احمد بن فهد، علة الداعي و نجاح الساعي، صص ٢٧٧ - ٢٧٩، حديث معاذ.

٩. سورة اعراف (٧)، آية ٤. ١٠. سورة حجر (١٥)، آية ١٤.

لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ، وَ إِذَا دُعِيَتْ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ بِالرَّحْمَةِ انْفَرَجَتْ، وَ إِذَا دُعِيَتْ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيْسَّرَتْ، إِنَّكَ إِذَا صَرْتَ مَدْعُوًّا بِهَذَا الْأَسْمِ - أَيِ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ - عَلَى الْأَبْوَابِ الْمُغْلَقَةِ لِلصُّعُودِ إِلَى الْمَقَامَاتِ الْعَالِيَةِ لِفَتْحِ تِلْكَ الْأَبْوَابِ فَيَرْفَعَ عَمَلَهُ، وَ يَصْعَدَ نَفْسَهُ، فَيَصِلُ إِلَى الْمَقَامَاتِ الْعَالِيَاتِ، وَ الدَّرَجَاتِ الرَّفِيعَاتِ.

وَ إِذَا صَرْتَ مَدْعُوًّا عَلَى الْأَبْوَابِ الْمُغْلَقَةِ لِلسَّمَاءِ وَ الْأَفْلاكِ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الرِّزْقِ، وَ الرَّحْمَةِ، وَ الْبَرَكَةِ، وَ حُسْنِ التَّقْدِيرِ، انْفَتَحَتْ لِنُزُولِ الْبَرَكَاتِ وَ الْأَرْزَاقِ، وَ إِذَا صَرْتَ مَدْعُوًّا بِهَذَا الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ عَلَى الْأَبْوَابِ الضَّيْقَةِ لِمَدْخَلِ الْأُمُورِ، لِحُصُولِ الْفَرَجِ فِيهَا، انْفَرَجَتْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ، وَ سَهَلَتْ الدُّخُولَ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ الصَّعْبِ الَّذِي انْسَدَّتْ أَبْوَابُ الدُّخُولِ فِيهِ، وَ إِذَا صَرْتَ مَدْعُوًّا بِهَذَا الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ عَلَى الْأُمُورِ الْعَسِيرَةِ لَتَيْسَّرَتْ، وَ سَهَلَتْ عَلَى صَاحِبِهَا.

قَالَ الْكُفَعَمِيُّ فِي شَرْحِ الدُّعَاءِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا^٢ قِيلَ: لَمَّا نَزَلَتْ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ، وَ هُوَ يَضْحَكُ، وَ يَقُولُ: لَنْ يَغْلِبَ عُسْرُ يُسْرَيْنِ^٣.

قَالَ الْفَرَّاءُ^٤: الْعَرَبُ إِذَا ذَكَرَتْ نَكْرَةً، ثُمَّ اعَادَتَهَا بِنَكْرَةٍ مِثْلَهَا صَارَتْ ائْتِنِينَ، فَإِذَا اعَادَتَهَا بِمَعْرِفَةٍ، فَهِيَ هِيَ، تَقُولُ: كَسَبْتُ دَرَهْمًا، وَ انْفَقْتُ دَرَهْمًا، فَالثَّانِي غَيْرُ الْأَوَّلِ، وَ تَقُولُ: كَسَبْتُ دَرَهْمًا، وَ انْفَقْتُ الدَّرَهْمَ، فَالثَّانِي هُوَ الْأَوَّلُ، وَ كَذَلِكَ فِي الْآيَةِ: لِأَنَّهُ - تَعَالَى - لَمَّا ذَكَرَ الْعُسْرَ، ثُمَّ اعَادَهُ بِالْأَلْفِ وَ اللَّامِ، عَلِمْتَ الْعَرَبُ أَنَّهُ هُوَ، فَلَمَّا ذَكَرَ يُسْرًا بِالْأَلْفِ وَ اللَّامِ، ثُمَّ اعَادَهُ بِغَيْرِ أَلْفٍ وَ لَامٍ، عَلِمُوا أَنَّ الثَّانِيَّ غَيْرُ الْأَوَّلِ. قَالَ:

إِذَا ضَاقَ بِكَ الْأَمْرُ فَفَكِّرْ فِي «الْمِ نَشْرَحِ» تَجِدُ يُسْرَيْنِ اجْتِمَاعًا عَلَى عُسْرٍ، فَلَا تَتْرَحُ ثُمَّ إِنَّ الْيُسْرَ وَ الْعُسْرَ يَجُوزُ أَنْ يُقْرَأَ بِضَمِّ السِّينِ فِيهِمَا، وَ يَسْكُونُهُ فِيهِمَا. قَالَ ابْنُ قَتَيْبَةَ^٥: إِذَا

١. پایان ص ١٥ ب از نسخه خطی.

٢. سورة انشراح (٩٤)، آيات ٥ - ٦.

٣. حاكم نيشابوري، المستدرک على الصحيحين، ج ٢، ص ٥٢٨؛ سيوطي، جلال الدين، درالمنثور، ج ٦، ص ٣٦٤؛

الحويزي، عبدالعلي، نورالثقلين، ج ٥، ص ٦٠٤؛ تويسركاني، محمدنبي، لتالي الاخبار، ص ٢٩.

٤. همان، ج ٥، ص ٦٠٤.

٥. المجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، ج ٩٠، ص ١٠٤، به نقل از: كفعمي، ابراهيم بن علي، صفوة الصفات في

تَوَالَتِ الضَّمَّتَانِ فِي حَرْفٍ، كَانَ لَكَ أَنْ تَخَفَّ؛ يَعْنِي تَبَدَّلَ الضَّمُّ بِالسُّكُونِ، وَأَنْ تَثَقَّلَ - أَيِ تَبَقِيَ الضَّمُّ بِحَالِهَا -، مِثْلُ: رُسُلٌ وَرُسُلٌ، وَشُغْلٌ وَشُغْلٌ، وَعُسْرٌ وَعُسْرٌ، وَيُسْرٌ وَيُسْرٌ، وَبُهُمْ وَبُهُمْ، وَكَذَا الْجُمُعَةُ وَالْجُمُعَةُ.

وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ.

يعنى به حقّ آن اسم اعظمی که اگر خوانده شوی توبه آن اسم بر مرده ها به جهت زنده شدن، هر آینه زنده می شوند.

﴿ لمعة ﴾

إِحْيَاءُ الْمَوْتَى أَمْرٌ مُمَكِّنٌ فِي حَدِّ ذَاتِهِ، قَابِلٌ لَتَعَلُّقِ الْقُدْرَةِ بِهِ، فَيَكُونُ مَقْدُورًا لِلَّهِ تَعَالَى، وَ قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِإِحْيَائِهِمْ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَرَدَّ إِنكَارَ الْمُتَكِبِّينَ حَيْثُ قَالُوا: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾^١ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^٢، إِذِ الْإِحْيَاءُ ثَانِيًا لَمْ يَكُنْ فِي نَظَرِ الْعَقْلِ أَبَدًا مِنَ الْإِنشَاءِ أَوَّلًا إِنْ لَمْ يَكُنْ أَسْهَلًا، بَلِ الْقُدْرَةُ عَلَى إِيجَادِ الشَّيْءِ أَوَّلًا دَلِيلٌ عَلَى قُدْرَتِهِ عَلَى اعَادَتِهِ ثَانِيًا إِذْ لَيْسَ الْإِعَادَةُ إِلَّا الْإِيجَادُ الثَّانَوِي^٣ ﴿أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^٤، ﴿بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾^٥، ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنِينَا﴾^٦ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْنَاهَا^٧ مُضَافًا إِلَى وَقُوعِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَيْضًا، كَقَضِيَّةِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ جَنَابِ إِبْرَاهِيمَ، وَ حِكَايَةِ عَزِيزٍ^٨، وَ مَا نَقَلَ عَنِ الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَ عَنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، بَلْ عَنْ أَوْصِيَانِهِمْ، وَ وَقُوعِ الشَّيْءِ أَدَلَّ دَلِيلٌ عَلَى امْتِكَانِهِ.

وَ لِأَنَّ حُسْنَ التَّكْلِيفِ إِنَّمَا هُوَ لِلثَّوَابِ وَ الْمُجَازَاةِ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ دَارٌ مُجَازَاةٍ يُجَازَى الْمُحْسِنِينَ بِإِحْسَانِهِ، وَ الْمَسِيءَ بِإِسَاءَتِهِ.

١. شرح دعاء السمات. ١. پایان ص ١٦ الف از نسخه خطی.

٢. سورة يس (٣٦)، آیه ٧٨. ٢. سورة يس (٣٦)، آیه ٧٩. ٤. خ ل: ثانياً.

٥. سورة ق (٥٠)، آیه ١٥. ٦. سورة قیامه (٧٥)، آیه ٤. ٧. در اصل: أ هم.

٨. سورة نازعات (٧٩)، آیات ٢٧ - ٢٨. ٩. بنگرید به سورة بقره (٢)، آیات ٢٥١ - ٢٥٢.

وَلِأَنَّ ذَلِكَ مُقْتَضَى الْعَدْلِ، فَيُقْبَحُ تَرْكُهُ، وَهَذَا - أَيْضاً - مِمَّا يَثْبُتُ بِهِ دَارُ الْآخِرَةِ لِلْمُجَازَاتِ فِي الْجَمَلَةِ، بَلِ الْجِسْمَانِيَّ مِنْهُ - أَيْضاً - لِعَدَمِ قَابِلِيَّةِ الرُّوحِ لِذَرَكِ لَذَاتِ^١ الْجِسْمَانِيَّةِ، أَوْ آامَهَا إِلَّا بِالْآلَاتِ الْجِسْمَانِيَّةِ، فَلَا يَتِمُّ الْمُجَازَاتُ إِلَّا بِالْمَعَادِ الْجِسْمَانِيَّ؛ فَافْهَمُ^٢ تَرُشِدُ.

وَقَدْ تَبَيَّنَ مِمَّا ذَكَرْنَا الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^٣، وَأَنَّ حَشْرَ الْأَجْسَادِ حَقٌّ، وَهُوَ جَمِيعُ أَجْزَاءِ بَدَنِ الْمَيِّتِ، وَتَأْلِيفُهَا، مِثْلُ مَا كَانَتْ أَوَّلًا، وَإِعَادَةُ رُوحِهِ الْمُدَبَّرَةَ لَهُ^٤ لِعُمُومِ قُدْرَتِهِ تَعَالَى، وَتُقُوذِ عِلْمِهِ بِجَمِيعِ الْأَشْيَاءِ مَعَ كَوْنِ ذَلِكَ أَمْرًا مُمَكِّنًا فِي حَدِّ ذَاتِهِ، فَيَكُونُ قَابِلًا لِتَعَلُّقِ الْقُدْرَةِ بِهِ، وَلَمْ يَمْنَعْ عَنْهُ قَائِمُ الْبُرْهَانِ، وَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ فِي كِتَابِهِ، بَلْ عَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْأَنْبِيَاءِ، وَجَمِيعِ الْمَلِيكِينَ، بَلْ وَقُوعِهِ كَمَا سَمِعْتَ أَدَلَّ دَلِيلٍ عَلَيْهِ.

وَلَمَّا كَانَ حَشْرُ الْأَجْسَادِ حَقًّا، وَجِبَ أَنْ لَا يَعدَمُ أَجْزَاءَ الْمُكَلَّفِينَ وَأَرْوَاحَهُمْ، بَلْ لَا يَكُونُ هُنَاكَ إِلَّا تَبْدِيلُ التَّأْلِيفِ مَعَ بَقَاءِ الْأَجْزَاءِ الْأَصْلِيَّةِ فِي وَعَائِهِ وَرُوحِ فِي نَشَأَتِهِ؛ لِأَنَّ إِعَادَةَ الْمَعْدُومِ مَحَالٌّ لِلزُّومِ تَخَلُّلِ الْعَدَمِ فِي وُجُودِ وَاحِدٍ، فَيَكُونُ الْوَاحِدِ اثْنَيْنِ، وَهُوَ مَحَالٌّ بِالتَّبْدِيلِ.

وَ يَرُشِدُ إِلَى ذَلِكَ التَّمَثِيلِ بِاللَّبْنَةِ وَالْخَاتَمِ فِي بَيَانِ الْمَعَادِ الْجِسْمَانِيَّ فِي كَلَامِ الصَّادِقِينَ عليه السلام.

وَ إِذَا دُعِيتَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ.

يعنى به حقّ آن اسم اعظمى كه اگر خوانده شوى به آن اسم بر زایل شدن فقر و سختى و ناخوشى و زمين گيرى، هر آينه بر طرف شود.

﴿ بيان لفظى ﴾

نَقَلَ الْكَفَعَمِيَّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ^٥ أَنَّ الْبَاسَاءَ وَالضَّرَاءَ: الشَّدَّةُ * وَهُمَا اسْمَانِ مُؤَنَّثَانِ.

١. در اصل: الذات. ٢. پایان ص ١٦ ب از نسخه خطی.

٣. اشاره است به: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، آیه ٢٥٦ از سوره بقره (٢).

٤. خ ل: إعادة روحه و نفسه إليه. ٥. الجوهرى، اسماعيل بن حماد، صحاح اللغة، ج ٣، ص ٩٠٧.

* وَأَصْلُهُ يَشْهَدُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرَّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» حَيْثُ أَنَّ أَيُّوبَ لَمَّا ابْتَلَى بِفُوتِ الْأَمْوَالِ وَمُوتِ الْأَوْلَادِ وَشَهِدَ الْجِرَاحَةَ فِي بَدَنِهِ دَعَا رَبَّهُ وَقَالَ: أَنِّي مَسْنِي الضُّرَّ، فَعَبَّرَ عَنْ جَمِيعِ مَا

وَعَنْ جَوَامِعِ الطَّبْرَسِيِّ ١: الْبَأْسَاءُ الْفَقْرُ وَالشَّدَّةُ؛ وَالضَّرَاءُ الْمَرَضُ وَالزَّمَانَةُ.
وَعَنِ الْغَرِيبِيِّينَ ٢: الْبَأْسَاءُ فِي الْأَحْوَالِ وَهُوَ الْفَقْرُ، وَالضَّرَاءُ فِي الْأَنْفُسِ وَهُوَ الْقَتْلُ.
وَقَرِيبٌ مِنْهُ مَا عَنِ الْمِقْدَادِ فِي كَنْزِهِ ٣، وَهُوَ: أَنَّ الْبَأْسَاءَ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَالِ، كَالْفَقْرِ وَغَيْرِهِ؛ وَالضَّرَاءُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْبَدَنِ كَالْعَمَى وَالزَّمَانَةَ وَغَيْرَهَا.
وَالْبَأْسُ: الْعَذَابُ وَالشَّدَّةُ ٤، وَرَجُلٌ بَيْسٌ: أَيُّ شَدِيدٌ، وَعَذَابٌ بَيْسٌ: أَيُّ شَدِيدٌ، وَقَوْلُهُ
تَعَالَى: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾ ٥؛ أَيُّ امْتِنَاعِ الْعَدُوِّ.
وَالْبُؤْسُ خِلَافُ النَّعْمَةِ، وَالضَّرُّ بِالْفَتْحِ خِلَافُ النَّفْعِ، وَبِالضَّمِّ الْهَزَالُ وَسُوءُ الْحَالِ.
وَعَنِ الْهَرَوِيِّ فِي الْغَرِيبِيِّينَ فِي قَوْلِهِ ﷺ: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» أَنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ
مِنَ اللَّفْظَيْنِ مَعْنَى غَيْرِ الْآخِرِ فَمَعْنَى قَوْلِهِ: «لَا ضَرَرَ»، لَا يُضِرُّ الرَّجُلَ أَخَاهُ فَيَنْقُصُهُ شَيْئًا مِنْ
حَقِّهِ، وَهُوَ ضِدُّ النَّفْعِ، وَقَوْلُهُ ﷺ: «وَلَا ضِرَارَ» أَيُّ لَا يُضَارُّ الرَّجُلُ جَارَهُ مَجَازَاةً لَهُ، فَالضَّرَارُ
مِنْهُمَا، وَالضَّرُّ فِعْلٌ وَاحِدٌ.
قَالَ ابْنُ قُتَيْبَةَ فِي أَدْبِهِ ٦: الضَّرُّ وَالضَّرُّ - يَعْنِي بِالْفَتْحِ وَالضَّمِّ - لُغَتَانِ، وَكَذَا سَمُّ الْخِيَاطِ، وَ
سَمُّهُ، وَسَمُّ الْحَيَّةِ وَسَمُّهَا، وَعَقْرُ الدَّابَّةِ وَعُقْرُهَا، وَالضَّعْفُ وَالضُّعْفُ، وَالشَّهْدُ وَالشُّهْدُ
لِلْعَسَلِ فِي شَمْعِهِ، وَالْمَدَقُ وَالْمُدَقُ، وَالْخُسْفُ وَالْخُسْفُ، وَغَيْرُ ذَلِكَ مِمَّا جَاءَ عَلَى فَعْلٍ وَ
فُعْلٍ.

﴿لمعة﴾

وَمِمَّا جُرِّبَ لِكَشْفِ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ أَنْ يَقْرَأَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ اثْنَيْ عَشَرَ
أَلْفَ مَرَّةً هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ ٧، فَإِنَّ لَهَا أَثْرًا قَرِيبًا عَاجِلًا
لِكَشْفِ مَا بِهِ مِنَ السُّوءِ وَالضُّيْقِ.

١- أصابه من الفقر والمصيبة والمرض والزمانة بالضر، فكل ما أصابه الانسان من الشدائد من أي جهة كانت فهو
ضر (منه - عفى عنه -).

٢- المجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٩٠، ص ١٠٤، به نقل از: كعمي، ابراهيم بن علي، صفوة الصفات في

شرح دعاء السمات. ٣- السيوري، مقداد بن عبدالله [فاضل مقداد]، كنز العرفان، ج ١، ص ٢٢١.

٤- پایان ص ١٧ الف از نسخه خطی.

٥- سورة حديد (٥٧)، آية ٢٥.

٦- ابن قتيبه، ادب الكاتب، ص ٢٣٠.

٧- سورة نمل (٢٧)، آية ٤٢.

وَمِمَّا جَرَّبْتُهُ لِحَلِّ عُقَدِ الْمُشْكِلَاتِ، وَكَشْفِ الْكُرْبَاتِ، وَ الْفَوْزِ إِلَى الْحَاجَاتِ، وَ إِنْجَاحِ الْطَلِبَاتِ، قِرَاءَةَ دُعَاءِ السَّيِّدِ السَّجَادِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ الْمَذْكُورَةَ عليه السلام فِي الصَّحِيفَةِ السَّجَادِيَّةِ أَوَّلَهُ: «يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ»^۱ وَ قَدْ قَرَأْتُهَا مِرَاراً لِيُكْشَفَ الْكُرْبَاتِ، وَ إِنْجَاحِ الْطَلِبَاتِ فِي قُنُوتِ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ وَ أَعْقَابِهَا، وَ فِي قُنُوتِ صَلَاةِ الْوُثْرِ، وَ فِي السَّجْدَةِ بَعْدَهَا، فَمَا مَضَى إِلَّا قَلِيلٌ مِنْ^۲ الْأَيَّامِ فُزْتُ بِالْمَقْصُودِ عَلَى أَحْسَنِ وَجْهِ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَعْبُودِ. وَ قَدْ ذَكَرَ الْفَاضِلُ الزَّرَاقِيُّ فِي خَزَائِنِهِ^۳ طَرِيقاً مَخْصُوصاً لِقِرَاءَةِ هَذَا الدُّعَاءِ، فَقَالَ: طَرِيقُ حَتْمِ يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ إِلَى آخِرِهِ، تَبْدَأُ بِهِ يَوْمَ الْأَحَدِ وَ تَقْرَأُ كُلَّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ إِلَى ثَلَاثَةِ عَشْرِ يَوْماً، وَ كُلَّمَا تَصَلَّيْتَ إِلَى لَفْظَةِ يَا رَبِّ، تَكَرَّرْهُ حَتَّى تَنْقَطِعَ بِهِ النَّفْسُ، وَ تَسْجُدَ وَ تَطْلُبَ الْحَاجَةَ، وَ قَبْلَ الدُّعَاءِ تُصَلِّيْ عَشْرَ مَرَّاتٍ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقُولُ: «يَا اللَّهُ!» أَرْبَعِينَ مَرَّةً، وَ تَقُولُ بَعْدَ الدُّعَاءِ أَرْبَعِينَ مَرَّةً، وَ لِيَكُنْ مَا بَيْنَ الطَّلُوعَيْنِ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ، وَ يُجْتَنَبُ عَنِ الْحَرَامِ وَ كَثْرَةَ الْأَكْلِ فِي الْأَيَّامِ، وَ يِرَاعَى سَائِرَ شُرُوطِ الدُّعَاءِ مِنَ الطَّهَارَةِ، وَ الْقِبْلَةِ، وَ الْخُضُوعِ وَ حُضُورِ الْقَلْبِ يُقْضَى حَاجَتَكَ.

و از جمله کنوز مخفیّه که این ضعیف استخراج نمودم از آیات فرقانیّه، این است که هرگاه کسی را نقصان حالی روی دهد، مثل ابتلا به مرض و بیماری، و آفت بدنی، یا ضرر مالی به او وارد شود، مثل ذهاب و تلف اموال او، مداومت نماید در هر حال به خواندن این آیه شریفه: ﴿وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرُنَا لِلْعَابِدِينَ^۴، و در قنوت نماز وتر خود، و بعد از اداء فریضه صبح، صد و ده دفعه بخواند، و هم چنین بعد از فریضه ظهر و عصر، و مغرب و عشا بعد از هر یک، این آیه شریفه [را] صد و ده دفعه بخواند با توجه خاطر و شکستگی قلب و ملازمت تقوی، بی شک خداوند متعال، در امر او فرج^۵ و مخرج عطا فرماید، و دلیل این مطلب که موجب یقین است این است که خداوند متعال،

۱. صحیفه سجادیّه، دعای هفتم. ۲. پایان ص ۱۷ ب از نسخه خطی.

۳. زراقی، احمد، خزائن، ص ۴۱۹. ۴. سوره انبیاء (۲۱)، آیات ۸۳-۸۴.

۵. پایان ص ۱۸ الف از نسخه خطی.

عقیب این آیه شریفه می فرماید: ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ﴾^۱.

و هرگاه بخواند: رَبِّ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^۲ به دستور مذکور و مداومت کند هم خوب است؛ زیرا که از اسماء حسنی که داعی خوانده، و به او متوسل شده، ارحم الراحمین است. این است که در جواب هم می فرماید: ﴿وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا﴾^۳. لکن مداومت که می کند، مراقبت بر حضور قلب هم داشته باشد.

وَبِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَكْرَمِ الْوُجُوهِ وَأَعَزُّ الْوُجُوهِ.

یعنی به حق بزرگواری ذات کریم تو که گرامی ترین ذات ها است و عزیزترین ذات ها است.

﴿بیان لفظی﴾

وَبِجَلَالِ وَجْهِكَ عَطْفٌ اسْتِ بِرِ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ؛ پس اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ اعَادَهُ می شود؛ یعنی اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ.*

وَجَلَالُ اللَّهِ عَظَمَتُهُ وَكِبْرِيَانُهُ، وَوَجْهُ الشَّيْءِ هُوَ ذَلِكَ الشَّيْءُ بِعَيْنِهِ، وَهُوَ الْمُرَادُ لِمَنْ فَسَّرَ الْوَجْهَ بِالذَّاتِ وَالْوُجُوْدَ.

چنانچه کفعمی نقل کرده که: وَالْعَرَبُ تَذَكُرُ الْوَجْهَ وَتُرِيدُ بِهِ صَاحِبَهُ، فَيَقُولُونَ: أَكْرَمَ اللَّهِ وَجْهَكَ؛ أَيُّ أَكْرَمَكَ اللَّهُ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۴؛ یعنی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا اللَّهَ.

و هرگاه ضمیر وجهه را به شیء ارجاع نماییم؛ یعنی هرچیزی فانی و هلاک می شود مگر وجه آن شیء؛ پس وَجْهَ این جا به معنی ظهور آن شیء و جهتِ یلی الرَّبِّ او است که وجود

۱. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۸۴. ۲. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۸۳ به صورت: «رَبِّهِ أَنْتَ...».

۳. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۸۴.

* و اکرم الوجوه، بدل کل است از وجه، و هم چنین معطوف بر او که أعز الوجوه باشد، و تکرار بدل به جهت بیان اتصاف ذات حضرت حق است به دو نحو از صفات، از صفات اکرام و صفات عزت؛ چنانچه در لعمه بعد ذکر کنیم؛ ان شاء الله تعالی (منه - عفی عنه -). ۴. سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۸.

ربطی^۱ او و حضرت حقّ باشد که مایه قیوم و هستی او است که قیومیّت آن شیء به آن است.

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی^۲
فَإِنَّهُ تَعَالَى فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَيْسَ فِي شَيْءٍ ﴿فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^۳؛ یعنی اینما وجه اُمّة
مُحَمَّدٌ ﷺ لِلْعِبَادَةِ فَهِيَ إِلَى اللَّهِ؛ لِأَنَّهُمُ الْمُوَحِّدُونَ، يَرُونَ الْوُجُوهُ كُلَّهَا اللَّهُ، فَافْهَمُوا الْإِشَارَةَ،
تُرْشِدُ.

بلی گاهی می شود که مراد از وجه، دین باشد.

و استعمال می شود وجه در عضو مخصوص که در او چشم و دهان است که عرفاً صورت
می گویند، و به این معنی است قوله تعالی: ﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَ وُجُوهُ
يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾^۴، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ * وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ
عَلَيْهَا غَبْرَةٌ * تَرَهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾^۵، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ *
تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾^۶، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ﴾^۷،
و در دعای وضو است: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ^۸ فِيهِ الْوُجُوهُ، وَ لَا تُسْوِدْ وَجْهِي يَوْمَ
تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ»^۹.

و استعمال وجه به این معنی در قرآن مجید، و ادعیه و خطب، بسیار است، و این جا محل
لغزش مشبّه شده که اطلاق وجه، و جنب، و ید را در آیات فرقاتیه به معنی جارحه
مخصوصه گرفته، و در ورطه تشبیه افتاده اند، و حال آن که هر وقت وجه نسبت به خدا داده
شود، مراد، ذات بی چون حضرت سبحان متعال است، مثل: ﴿وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ
الْإِكْرَامِ﴾^{۱۰}، وَ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^{۱۱}.

۱. پایان ص ۱۸ ب از نسخه خطی. ۲. اصفهانی، هاتف، کلیات.
۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۵. ۴. سوره قیامه (۷۵)، آیات ۲۲-۲۴.
۵. سوره عبس (۸۰)، آیات ۲۸-۴۰. ۶. سوره مطففین (۸۳)، آیات ۲۲-۲۴.
۷. سوره غاشیه (۸۸)، آیات ۸-۹. ۸. خ ل: تبیض.
۹. العاملی، محمّد بن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۲. ۱۰. سوره الرّحمان (۵۵)، آیه ۲۷.
۱۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۸.

و نقل نموده کفعمی از کتاب^۱ اعتقاد^۲ که وجه در آیه شریفه به معنی دین است؛ یعنی کلّ شیء هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ، و هم چنین جنب مثل: ﴿مَا فَزَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾^۳؛ یعنی فی أوامره و نواهیهِ، فَإِنَّ التَّفْرِيطَ يَنَاسِبُ ذَلِكَ الْمَعْنَى، و لَا بُعَاثَ ذَلِكَ الْأَوَامِرِ وَ النَّوَاهِي عَنْ عِلْمِهِ الْأَزَلِيِّ الَّذِي هُوَ عَيْنُ ذَاتِهِ، وَ لَهُ شِدَّةُ الْأَتْصَالِ بِهِ، فَكَانَهُ جَنْبَهُ، لَا الْجَنْبَ بِمَعْنَى الْعَضْوِ الْمَخْصُوصِ، وَ كَذَا أَلَيْدٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۴، وَ ﴿يَدَاؤُهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾^۵ کنایه از قدرت تامّه حضرت حقّ است.

و بالجمله، علاوه بر این که قرائن مقامیّه، قائم است که هر موضعی که این الفاظ، نسبت به حضرت حقّ داده شده، معانی که از لوازم جسم است اراده نشده، دلیل قطعی عقلی هم قائم است بر تنزیه حضرت حقّ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - از جسم و لوازم جسم که لابدّ باید نسبت این نوع الفاظ به حضرت حقّ به معنی اعضا و جوارح مخصوصه نباشد.

و این نوع استعمال، در جمیع کتب آسمانی به جهت تقریب به افهام عوام، بسیار است، مثل استعمال پدر و اب در معلّم و مربّی، و برادر بر رفیق و بر ظهیر و بر هم کیش و آیین و هم مذهب و دین و استعمال امّ در غمگسار مهربان خیرخواه اِلَى غیر ذلک.*

۱. پایان ص ۱۹ الف از نسخه خطی.

۲. الصّدوق، محمّد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، الاعتقادات، ص ۲۳.

۳. سورة زمر (۳۹)، آیه ۵۶. ۴. سورة فتح (۴۸)، آیه ۱۰. ۵. سورة مائده (۵)، آیه ۶۴.

*. و گاهی هم وجه به معنی قصد استعمال می شود؛ چنان چه کفعمی نقل کرده فی قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ»؛ ای قصدک، وَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّهِ»؛ ای قصدت بعبادتی و توحیدی اِلَيْهِ. لکن الحقّ انّ الوجه فی الآيتين بِمَعْنَى الْأُولَى الْحَقِيقِيَّةِ، فَمَعْنَى «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ»؛ یعنی اقامه کن و به پا دار خود را از برای دین، یعنی قائم به امر دین باش. و در آیه ثانیه، معنی او این است که متوجه ساختیم خود را از برای خدا؛ یا متوجه ساختم صورت خود را از برای خدا یعنی صورت خود را رو به قبله گردانیدم از برای خدا که امر فرموده که رو به قبله عبادت او را کنم.

بالجمله وجه، به معنی روی چیز، و ظهور شیء است، و این معنی عامّ است [و] در همه جا موجود است، و روی هر چیزی به حسب آن شیء، اعتبار می شود، و در همه موارد، استعمالات وجه به این معنی یافت می شود؛ پس همه استعمالات بر نحو حقیقت باشد - الا ما شدّ و ندر -، این است که مکرّر گفتیم که الفاظ، موضوع از برای حقایق کلیه هستند که مصادیق آن حقیقت کلیه، به حسب عوالم و اشیاء و موارد، فرق می کند، و در همه موارد استعمالات، اصل معنی حقیقی موجود است؛ فافهم (منه - عنی عنه -).

﴿لمعة﴾

از اکتشاف وجه به جلال و اکرام در دو فقره از دعا که فرموده: **وِ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ**؛ یعنی و به عظمت ذات تو که این صفت دارد، ذات تو کریم است.

و باز فرمود: **أَكْرَمِ الْوُجُوهِ وَ أَعَزَّ الْوُجُوهِ**؛ یعنی وجه تو این صفت دارد، گرامی‌ترین ذات‌ها و عزیزترین ذات‌ها است^۱، نکته لطیفی استفاده می‌شود که ذات حضرت حق، جامع جمیع صفات کمالیه است؛ چه صفات لطف و رحمت که آن‌ها را صفات جمال و اکرام گوئیم، و چه صفات قهر و غضب که آن‌ها را صفات جلال و عزت خوانیم؛ لهذا وجه توصیف شده به دو نحو از صفات در قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَيَتَّقِ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲، و در این فقره از این دعا در دو موضع، وجه را توصیف فرموده به جلال و اکرام، پس فهم کن معارف مندرجه در کلمات الهیه را.

و به دو نحو از صفات جلال و جمال اشارت شده در دعای سحر شهر رمضان، در یک فقره می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ، وَ كُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ»، و در یک فقره دیگر می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِأَجْلِهِ، وَ كُلُّ جَلَالِكَ جَلِيلٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ».

و اما وجه تفصیل در صفات جلال و جمال که در فقرات دعای مذکور دارد، آن‌چه به نظر قاصر، حین تحریر رسید، آن است که صفات جمال که مظاهر رحمت‌اند، بسیار است، از قبیل رزاق، و غفار، و محسن، و قاضی الحاجات، و مفرج الكربات.

و اجمل آن‌ها که جامع جمیع مراتب رحمت است - چه رحمت رحیمیّه، و چه رحمت رحمانیّه، چه جامعیت حقیقی، و چه جامعیت اضافی -، اسمی است که به ازاء رحمت واسع‌تر باشد که می‌گویی در دعای کمیل: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» که اسم رحمان، یا رحیم، یا محسن باشد؛ پس این اسم، اجمل صفات جمال است - حقیقه -، و اما اجمل اضافی، مثل: مُبَدَّلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ، نسبت به سَتَارِ الْعُيُوبِ، وَ^۳

۲. سورة الرّحمان (۵۵)، آیه ۲۷.

۱. پایان ص ۱۹ ب از نسخه خطی.

۳. پایان ص ۲۰ الف از نسخه خطی.

غَفَّارِ الذُّنُوبِ، چه فی نفسه اجمل حقیقی نیست، به جهت این که مندرج در تحت رحمت
واسعه است.

و هم چنین صفات جلال، مثل: منتقم، و مُدْرِك، و مُهْلِك، و اَجَلٌ آن‌ها - حقیقَةً - قادر، یا
قاهر، یا قَهَّار است، و اَجَلٌ اضافی مثل: مُمِيت، و مَفْنِی نسبت به منتقم، و به این تحقیق، بعد
از احاطه به حقیقت آن، بالمقایسه سایر فقرات را هم می توانی معنی نمایی؛ بنابراین، پس
داعی اوّلًا مسألت می کند از خداوند، و می خواند خدا را به اجمل صفات حضرت حقّ که
محیط به جمیع صفات جمال و رحمت است - اجمالاً - بعد، عدول می کند از اجمال به
تفصیل، و می خواند به جمیع صفات جمال - تصریحاً - که در ضمن اجمل صفات، اجمالاً و
ضمناً، اوّلًا خوانده بود.

الَّذِي عَنَّتْ لَهُ الْوُجُوهُ، وَ خَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ، وَ خَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ، وَ وَجِلَتْ لَهُ
الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِكَ.

یعنی آن چنان وجهی که ذلیل و منقادند برای او جمیع ذوات اشیاء و خاضع و کج شده
است از برای او گردن‌ها و خاشع و پست شده است برای او صداها و ترسان شده از برای او
دل‌ها از ترس تو.^۱

﴿بیان لفظی﴾

الَّذِي بِاِصْلِهِ خُودٌ فِي مَوْضِعِ صِفَتٍ اسْتِزْجَارِيَّةٍ لِرَبِّهِ، وَ هُمُ الَّذِي عَنَّتْ لَهُ الْوُجُوهُ، وَ
خَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ، وَ خَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ، وَ وَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ بِأَنَّهَا
وَ مَخَافَةٌ مَصْدَرٌ مِمِّيٌّ اسْتِزْجَارِيٌّ بِمَعْنَى اخَافَهُ مِنْ «أَخَافُ» مُتَعَدِّيٌّ؛ نَهْ بِمَعْنَى خَوْفٍ مِنْ
«خَافَ» لَازِمٌ.

۱. قَالَ: مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ، فَيَا مَسْكِينِ مَا ظَنَنْتَ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرِيَّ النَّسْمَةِ، لَوْ
عَرَفْتَ اللَّهَ لَمْ تَعْصِ اللَّهَ وَ لَمْ تَغْفُلْ عَنْهُ أَيَّامًا، وَ لَمْ تَلْتَفِتْ إِلَى الْفَانِيَّاتِ الدَّائِرَاتِ، فَكَيْفَ بِالْمَهْلَكَاتِ الْمَوْبِقَاتِ
أَبَدًا، وَ لَبَكَيْتَ كَثِيرًا وَ ضَحَكْتَ قَلِيلًا، وَ لَأَقْبَلْتَ بِوَجْهِكَ إِلَى عَالَمِ الثُّورِ وَ دَارِ السُّرُورِ الَّذِي لَا تَبِيدُ وَ لَا تَفْنَى وَ قَفْنَا
اللَّهِ وَ إِيَّاكُمْ يَا إِخْوَانِي لِمَرْضَاتِهِ (منه - عفی عنه - السید ابوالقاسم).

﴿لمعة﴾

الَّذِي عَنَتْ لَهُ الْوُجُوهُ^۱ - چنانچه گفتیم - صفت است از برای وَجْه در فقره قبل که وَ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ باشد؛ یعنی ذات تو این صفت دارد [که] تمام ذوات اشیاء از برای او دلیل و مُنقادند.

و این انقیاد و ذلّت، تکوینی، ذاتی است که عبارت از ذلّت احتیاج باشد که در جمیع موجودات، ثابت است، و ذره‌ای از ذرات ممکنات، قدم از دایره عجز و افتقار، و مذلّت و انکسار بیرون ننهاده؛ چه این که جمیع ممکنات، به جهت امکان ذاتی آنها محتاج است به رحمت واسعة الهیه، و فیض مُنبسط حضرت فیاض علی الاطلاق که آنها را از حیّز امکان خارج، و به خلعت وجود، مُخلّع نماید، و از ظلمت لیس محض، آنها را به نور وجود، منور نموده، مشکوة مهیّات اشیاء را به مصباح وجود، روشن گرداند.

و محقق نزد محققین این است که ممکنات - حدوثاً و بقاءً - محتاج به رحمت واسعة الهیه هستند؛ چه این که آنها علّت احتیاج را امکان دانند نه حدوث و امکان، ذاتی اشیاء است، و از آنها منفک نمی‌شود؛ پس احتیاج هم، ذاتی آنها و لا ینفک است.

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله أعلم^۲

چنانچه در این مقام بعضی گفتند: خضوع و خشوع، اضطراری اشیاء است نزد خالق البریّات؛ پس آنها به مقتضای فقر و احتیاج ذاتی امکانی، در وجود و بقاء، محتاج به قدرت کامله قاهره محیطه به وجودات است، و هرگاه در آنی از آنها، افاضه وجود از سماء قیومیّت و فاعلیّت مطلقه بر اراضی قوایل و مستعدّات بر وجه اصلح نشود، هر آینه کَأَنْ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً، راجع به عدم اصلی خود می‌شود.

اگر آنی کند نازی به هم ریزند قالبها

اعمّ از آن که قائل به تجدد امثال شویم - چنانچه مذهب جمعی از محققین است -، و یا آن که تدویتی و استقراری از برای ممکنات قائل باشیم، و لکن^۳ شکی نیست که چنانکه

۲. شبستری، محمود، گلشن راز.

۱. پایان ص ۲۰ ب از نسخه خطی.

۳. پایان ص ۲۱ الف از نسخه خطی.

ممکن در وجود، محتاج به موجد است در بقاء نیز محتاج است؛ زیرا که علت احتیاج، در هر دو یکی است، و آن امکان است، و چنان که وجود حادثی است، بقاء^{*} نیز حادثی است، و هر یک چیز دیگری است؛ پس بقاء، حادثی است جدا، کأنه غیر حدوث اولی و محتاج به مَبْقَى است.

بلی، گاه می شود که نحوه وجود آن موجود به وضعی است که تصرّف اولی، کفایت در بقاء آن می کند، و آن نیز - فِي الْحَقِيقَةِ - مستند به علت اولی است، و قیاس نمایی بنای آسمان و زمین را به خانه ای که بنا می سازد؛ زیرا که بناء در او احدائی ننموده؛ مگر آن که صورت شخصیّه و هیئتیّه معلومه از ترکیب و ترتیب آن حادث شده - قهراً - که سابق بر این نبود، و گِل و خشت و سایر اجزاء را جناب اقدس الهی به قوّه قاهره خود، موجود دارد، و هم چنین بقاء آن صورتی که به تَوْسُطِ عَمَلِ بِنَا بِقُوَّةِ اللَّهِ تَعَالَى الْمُوَدَّعَةِ فِي الْبَنَانِ، حاصل شده است.

أَمَّا مَادَّةٌ وَ صُورٌ جَسْمِيَّةٌ وَ نَوْعِيَّةٌ وَ قَوَائِمٌ كَمَا مَقْتَضِي تَمَاسُكِ اجْزَاءِ بِنَا است بر نحو مخصوص، به قوّه قاهره ربّ الارباب است. فَأَيُّنَ الثُّرَيَّا مِنَ الثَّرَى، و قول خداوند متعال: **﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾** شاهد این مدعا است.

پس چنان چه اشعه انوار آفتاب عالم تاب - آناً فاناً - افاضه نور می نماید، و اگر اندکی محتجب به حجابی از کُسُوف و ابر و غروب شود، به جز ظلمت، اثری از آثار انوار باقی نمی ماند، هم چنین هرگاه شمس حقیقت، منع فیض اقدس و مقدّس خود فرماید، در اراضی قوابل، به جز ظلمت اعدام، چیزی باقی نمی ماند، و این است معنی قِيَوْمِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

وَ كَيْفَ مَا كَانَ شَكِّي نِيسْتِ دَرِ احْتِيَاجِ وَ اِفْتِقَارِ مَخْلُوقَاتِ بَسِيطَه، و مرکبه مجرّده، و مَادِيَّةٌ لَاهُوتِيَّةٌ وَ نَاسُوتِيَّةٌ دَرِ وُجُودِ وَ بَقَاءِ^۲ - ذَاتاً وَ فِعْلاً وَ اِثْراً - بَهِ جَنَابِ رَبِّ الْاِرْبَابِ، وَ مَسَبَّبِ الْاَسْبَابِ، وَ مَالِكِ الرَّقَابِ، جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ وَ عَظُمَ شَأْنُهُ.

*. لا يَخْفَى أَنَّ بَقَاءَ الْحَادِثِ لَيْسَ حَادِثاً آخِرَ غَيْرِهِ حَتَّى يَبْتَغِيَ بِهِ الْاِحْتِيَاجَ إِلَى الْعِلَّةِ الْمُبْتَغِيَةِ إِلَّا عَلَى الْقَوْلِ بِتَجَدُّدِ الْأُمْتَالِ (منه - عفی عنه -). ۱. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۱. ۲. بیان ص ۲۱ ب از نسخه خطی.

و اما سه فقره بعد که وَ خَضَعَتْ لَهُ الرَّقَابُ، وَ خَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ، وَ وَجَلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِكَ باشد، پس اشاره به خضوع و انقیاد تشریحی است که مخصوص ذوی العقول، و مکلفین از جن و انس و ملائکه باشد.

پس خضوع رقاب، عبارت است از استکانت و مذلت عابدین که هنگام عبادت، گردن خود را کج نمایند که علامت ذلت و استکانت است، و خشوع اصوات، عبارت از خوف و تأدب است که عبید، هنگام مکالمه، از ترس و تأدب آقای خود، صدای خود را پست کنند، و خوف و ترس قلوب، علامت معرفت است که فرمود: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱. و هرچه علم و معرفت، زیاده باشد، خوف بنده زیاده است، چنانچه رجاء او هم زیاد می شود، و همیشه قلب مؤمن، بین خوف و رجاء است، و أمن مِنْ مَكْرِ اللَّهِ که عبارت از عدم خوف از اخذ الهی است، و مقابل خوف مِنْ اللَّهِ است، و یأس مِنْ رَوْحِ اللَّهِ که عبارت از مأیوسی از رحمت خدا است، و مقابل رجاء بِاللَّهِ است، هر دو ناشی از عدم معرفت، و عدم یقین است، و از جمله کبائر؛ بلکه از موبقات مهلکات هستند، أَعَاذَنَا اللَّهُ وَ جَمِيعِ إِخْوَانِي فِي اللَّهِ مِنْ جَمِيعِ الْمُوبِقَاتِ.

و به دو نحو از انقیاد و خضوع تکوینی، و یا تشریحی - ایضاً - اشاره دارد آیه شریفه ﴿وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲.

در سفری که وفود الی الله بود، و از مشهد حسینی به مشهد علوی علیه السلام می رفتم، یکی از اولیاء خدا سؤال نمود از من، از تفسیر این آیه شریفه، و فرمود: «چه شده که باید جمیع اشیاء، تسبیح و تحمید حضرت اقدس اله را گویند، به جز انسان که باید عصیان ورزد و کفران نماید؟».

این حقیر گفتم: آن تسبیحی که جمیع اشیاء دارند، تسبیح تکوینی است که انسان هم به نحو اتم و اکمل دارد، و هیچ کس در این تسبیح، عصیانی ندارد، و آن تسبیحی است که همه اشیاء، به زبان حال و حقیقت که اتم از این زبان قال است، تنزیه حضرت حق می نمایند از

۱. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸. ۲. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۴۴. ۳. پایان ص ۲۲ الف از نسخه خطی.

جميع نقائص، و به وحدانيت، و كمال علم و حكمت و قدرت و رحمت او شهادت مي دهند.

فَقِيَ كُلَّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ. تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ^۱

خصوص انسان که به صورت جامعه الهیه مخلوق شده، چنانچه فرموده اند: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيَّ صُورَتِهِ»^۲، و یا تسبیح الهامی طبیعی است که در جميع حیوانات و طیور، ثابت است به تعلیم و تربیت ربّ النوع، چنانچه اخبار بسیار در موارد متفرقه وارد است که حیوانات ولوله دارند که ذکر خدا را گویند، و جميع طیور به ذکر از اسماء خدا ناطق اند، و آن تسبیحی که انسان در او عصیان می کند، تسبیح تشریحی و عبادت اختیاری است که مِنْهُمْ مُؤْمِنٌ وَ مِنْهُمْ كَافِرٌ^۳ «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»^۴.

جواب فرمود: حیوانات هم علاوه بر آنچه تو گفتی، عبادت و ذکر دارند.

و این مطلب که ایشان فرموده، اگرچه اخبار بسیار در موارد متفرقه دارد که حیوانات به لسان خود ولوله دارند، و ذکر خدا را می گویند، و طیور هرکدام ذاکر به اسمی از اسماء الله هستند، و در همه آنها یک نحو شعوری هست که تسبیح خدا را می کنند، و هیچ مرغی گرفتار صیاد نمی شود؛ مگر آن که^۵ از ذکر خدا غافل شده،^۶ بلکه در جمادات هم بعضی گفتند، و همین احتمال در آیه شریفه سابق هم می رود؛ یعنی جميع اشیاء، تسبیح و تحمید دارند به زبان خود، و شما تسبیح آنها را نمی فهمید، به جهت آن که زبان آنها را نمی دانید؛ الا این که اگر از طریق کشف یا شهود.

اولیاء الله این مطلب را می خواهند بفرمایند که آنها اهل اند از برای این، و بر این ضعیف، این مطلب مکشوف نشده، و مشهود نگشته، و اگر از طریق عقل و دلیل است، دلیل قطعی در این باب نیست؛ بلکه برهان و دلیل ثابت است که اختیار و عقل که مناط عبادت اختیاری است، مخصوص انسان است، و یا به اضافه جنّ و ملائکه است.

۱. ابوالعاهیه، اسماعیل بن قاسم، دیوان، ص ۶۹.

۲. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴، صص ۱۱ و ۱۴؛ ج ۱۱، صص ۱۱۱ و ۱۲۱.

۳. اقتباس از: «فمنکم کافر و منکم مؤمن»، سورة تغابن (۶۴)، آیه ۲. ۴. سورة شوری (۴۲)، آیه ۷.

۵. پایان ص ۲۲ ب از نسخه خطی. ۶. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۵.

بلی، فی الجمله شعوری در حیوانات که مدار تعیش آنها، و مایه بقاء نوع آنها است در آنها هست، از دانستن نفع و ضرر و نر و ماده خود را، چنانچه روایت دارد که حیوانات، چهار چیز را به الهام الهی می دانند: نفع و ضرر، و نر و ماده خود را*؛ بلکه از آن روایت، حصر استفاده می شود.^۱

و اما اخبار وارده^۲ در موارد مخصوصه که طیور و حیوانات ذکر دارند، و هر کدام اسمی از اسماء الله می خوانند، اگرچه بسیار است، ولی مفید قطع نیست، به علاوه آن که قابل تأویل است، یا ظاهر است در داشتن تأویل که مراد از نطق و لسان آنها، زبان حال و حقیقت آنها است که اگر حال و حقیقت آنها که امر معنوی و معقول است، محسوس شود و به زبان حسی درآید، چنین و چنان گویا می شود. پس اینها از قبیل تنزیل معقول است به مرتبه^۳ محسوس؛ فَافْهَمُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

مثل این که: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا^۴ که مراد از وحی، همان الهام فطری آنها است که به آن مفطور هستند به تربیت ربّ النوع آنها، و این که حیوانات به فهمیدن نفع و ضرر، مُلْهَمٌ می شوند، همان الهام به معنی مفطور بودن است به تربیت ملک ربّ النوع آنها نه این که صاحب نفس ناطقه و قوه مدركه باشند که مدار عبادت اختیاری است. لهذا شنیده نشده که هیچ وقت، هیچ پیغمبری اینها را دعوت کرده باشد.

و بِقُوَّتِكَ الَّتِي بِهَا تُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ وَ تُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا**

* شاید مراد، تذکر آنها باشد که به آن معانی اذکار به مقتضای خلقت اولیه و علاوه به اصوات خود نیز حرکاتی دهند که اطباع ایشان بر آن مجبول است، و بعضی از محققین، این نحو از شعور و معرفت را در جمادات نیز قائل اند و شواهد بسیار از آیات و اخبار ذکر نمودند؛ واللّٰه العالم بحقایق مخلوقات (منه - عفی عنه -).

۱. الکلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۵۳۹؛ الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، کتاب الخصال، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین، منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسنان، ج ۳، ص ۱۰۴؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۴، صص ۵۰ - ۵۱. ما بهمت ألبهائم عنه فلم تبهم عن أربعة: معرفتها بالرّبّ تبارک و تعالی، و معرفتها بالموت، و معرفتها بالأشی من الذکر، و معرفتها بالمرعی الخصب.

۲. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۴، صص ۲۷ - ۲۹. ۳. پایان ص ۲۳ الف از نسخه خطی.

۴. سورة نحل (۱۶)، آیه ۶۸، بد صورت: «و أوحی ربّک إلی...».

** و قوله (ع): ان تقع هنا لا محذوفة او المعنى ان لا تقع على الأرض وان لا تزولا وهم يحذفون لافي مواضع و

یعنی سؤال می‌کنم یا قسم می‌دهم تو را به قوّة و قدرت تو، آن‌چنان قوّتی که به او نگاه می‌داری آسمان را از این‌که بیفتد بر زمین، مگر به رخصت تو در روز قیامت و نگاه می‌داری آسمان‌ها و زمین را از آن‌که بر طرف و معدوم شوند.

﴿ لمعة ﴾

قوّت، هرگاه نسبت به خدای تعالی داده شود به معنی قدرت است؛ نه قوای منطبعه طبیعیّه؛ یعنی ظهور کمال قدرت خداوندی است که آسمان را نگاه داشته به غیر عمد و ستونی، مگر هنگامی که اذن دهد؛ یعنی مشیّت و امر تکوینی او تعلق به زوال او گیرد که هنگام انشقاق او باشد، چنان‌چه فرموده: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾^۱.

و بِمَشِيَّتِكَ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ.

یعنی سؤال می‌کنم تو را به مشیّت و خواست تو، آن‌چنان مشیّتی که منقاد شدند از برای و جمیع مخلوقات.

﴿ لمعة ﴾

هرگاه عالمون به فتح خوانده شود، پس مراد به مشیّت اراده تکوینیّه^۲ متعلقه به خلق شیاء است بر وجه اصلح و موافق حکمت.

و انقیاد اشیاء، عبارت از قبول آن فیض کامل و رحمت واسعه است.

و هرگاه عالمون به کسر لام خوانده شود، معنی چنان می‌شود که به مشیّت تو، آن‌چنان مشیّتی که مطیع شدند آن مشیّت را علماء که اطاعت او امر و نواهی الهیّه را نمودند، پس مراد به مشیّت، اراده تشریحیّه خواهد بود.

→ المراد الاثبات كهذين الموضعين و كَقَوْلِهِ تَعَالَى كَجَهْرٍ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اِي اِنْ لَا تَحْبِطُ وَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى تَا اَللّٰهُ تَفْتَوُوْا اَكْثَرُ مَا تَضُمُّ فِي الْقِسْمِ وَ قَدْ نَضُمُّ فِيْ غَيْرِ الْقِسْمِ. اَقُوْلُ: كَذَا فِي الْكَفْتَمِي فِي شَرْحِ عَلَي الدُّعَاءِ فِي هَذَا الْمَقَامِ لَكِنْ الظَّاهِرُ عَدَمُ الْحَاجَةِ اِلَى الْاَضْمَارِ فِي الْفَقْرَتَيْنِ مِنَ الدُّعَاءِ وَ الْمَعْنَى هَكَذَا وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي تَمْسُكُ السَّمَاءَ مِنْ اَلْوُقُوعِ عَلَي الْاَرْضِ وَ تَمْسُكُهَا مِنْ اَلزَّوَالِ لِاَنَّ اِنَ النَّاصِبَةَ هِيَ الْمَصْدَرِيَّةُ فَلَا حَاجَةَ اِلَى تَكْلُفِ الْاَضْمَارِ وَ اَلتَّقْدِيرُ هَكَذَا مِنْ اِنْ تَقَعُ عَلَي الْاَرْضِ (منه - عفى عنه -).

۱. سورة انشقاق (۸۴)، آیه ۱.

۲. پایان ص ۲۳ ب از نسخه خطی.

وَبِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.

یعنی سؤال می‌کنم تو را به حق کلمه تو؛ یعنی مشیت تو آن چنان کلمه و مشیتت که خلق نمودی به او، آسمان‌ها و زمین را.

﴿لمعة﴾

أقول: از برای کلمه و کلمات، استعمالات کثیره است، چه در آیات قرآنیّه، و چه در ادعیه، و چه در اخبار مرویه، و در این فقره از دعا - ظاهراً - مراد از کلمه، مشیت باشد؛ زیرا که خلقت آسمان‌ها و زمین‌ها و تمام مخلوقات، نمی‌باشد مگر به واسطه مشیت، و چون این امر معنوی، هرگاه تنزل نماید، و کسوت لفظ پوشد، صورت او، کلمه «كُن» خواهد بود؛ لهذا تعبیر از آن مشیت، به کلمه شده؛ پس هرگاه بگوییم مراد از کلمه، همان کلمه «كُنْ فَيَكُونُ» است که می‌فرماید: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱، صحیح گفته‌ایم، نظر به صورت اراده در عالم شهادت، و هرگاه بگوییم مراد از کلمه همان مشیت کلیه الهیه است که علت ایجاد است، نظر به حقیقت آن کلمه، هر آینه صحیح گفتیم.

وَقَالَ الْكُفْعَمِي فِي شَرْحِهِ عَلَى الدُّعَاءِ فِي هَذَا الْمَقَامِ: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾^۲؛ أَي حِجَّةَ رَبِّكَ، أَوْ دِينَهِ مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَالْأَحْكَامِ وَالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ. وَقِيلَ: إِنَّ الْمُرَادَ بِهَا الْقُرْآنَ.

أقول: الْقُرْآنَ مِنَ الْحُجَّةِ وَأَعْلَاهَا^۳، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾^۴ هِيَ كَلِمَةُ الشَّرْكِ بِقَوْلِهِمْ: اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى﴾^۵؛ يَعْنِي الشَّرْكَ ﴿وَكََلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾^۶؛ يَعْنِي التَّوْحِيدَ، وَكََلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾^۷؛ يَعْنِي بِهَا وَعَدَهُمُ السَّاعَةَ.

۱. برگرفته از سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲. ۲. سوره انعام (۶)، آیه ۱۱۵.

۳. پایان ص ۲۴ الف از نسخه خطی.

* قَالَ الْكُفْعَمِي فِي مَعْنَى الْآيَةِ: أَي مَا اكْبَرَهَا كَلِمَةً، وَالْعَرَبُ تَقُولُ قَبِيحٌ هَذَا قَوْلًا، وَحَسَنٌ هَذَا قَوْلًا أَي مَا أَقْبَحَهُ وَ أَحْسَنَهُ (منه - عفی عنه -). ۴. سوره كهف (۱۸)، آیه ۵. ۵. سوره توبه (۹)، آیه ۴۰.

۶. سوره توبه (۹)، آیه ۴۰.

۷. سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۹؛ سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۰؛ سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲۹؛ سوره فصلت (۴۱)، آیه

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ﴾^١؛ أَي لَوْلَا الْوَعْدُ بِتَأْخِيرِ عَذَابِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى الْآخِرَةِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ؛ أَي فَرَّغَ مِنْ عَذَابِهِمْ فِي الدُّنْيَا.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾^٢؛ يَعْنِي كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^٣، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾^٤؛ أَي عِلْمُهُ وَحِكْمَتُهُ. كَذَا قَالَ الْكَفْعَمِيُّ، وَأَقُولُ: يَعْنِي لِنَفْدِ الْبَحْرِ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ أَحْصَاءُ مَخْلُوقَاتِ رَبِّي وَمَوْجُودَاتِهِ.

وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^٥؛ يَعْنِي مَقْدُورَاتِهِ وَمَعْلُومَاتِهِ، قَالَ الْكَفْعَمِيُّ فِي شَرْحِهِ عَلَى الدُّعَاءِ: لِأَنَّهَا إِذَا كَانَتْ لَا تَنْتَاهِي، فَالْكَلِمَاتُ الَّتِي تَقَعُ عِبَارَةً عَنْهَا أَيْضًا لَا تَنْتَاهِي، إِنْ قُلْتَ: إِذَا كَانَتْ لَا تَنْتَاهِي كَثْرَةً، فَلِمَ ذَكَرْنَا هُنَا سُبْحَانَهُ فِي صِغَةِ عَدَدِ الثَّقَلَةِ، قُلْتُ: لِأَنَّ الْعَرَبَ تَقِيمُ جَمْعَ الْقَلِيلِ مَقَامَ الْجَمْعِ الْكَثِيرِ، وَيَالْعَكْسُ قَالَ حَسَّانُ:

أَمَّا الْخَفِيَّاتُ الْغَرَّ تَلْمَعَنَّ بِالضُّحَى
وَ أَسْيَافُنَا يَقْطُرَانِ مِنْ مَجْدِهِ دَمًا

وَفِي كِتَابِ الْإِحْتِجَاجِ^٦ عَنِ الْإِمَامِ الْهَادِي - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - نَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي لَا تُدْرِكُ فُضَائِلُنَا وَلَا يُسْتَقْصَى^٧.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^٨؛ أَي تَوْحِيدُهُ^٩ وَتَحْمِيدُهُ، وَتَقْدِيسُهُ وَتَمْجِيدُهُ، وَأَطْيَبَ الْكَلَامَ لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ.

وَفِي حَيَاةِ الْحَيَوَانَ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ بَعَثَ يُسْتَلِ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ أَفْضَلِ الْكَلَامِ مَا هُوَ، وَالثَّانِي، وَالثَّلَاثُ، وَالرَّابِعُ، وَالْخَامِسُ؟ فَكُتِبَ إِلَيْهِ: أَفْضَلُ الْكَلَامِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ الَّتِي

→ ٤٥؛ سورة شوري (٤٢)، آية ١٤. ١. سورة شوري (٤٢)، آية ٢١.

٢. سورة آل عمران (٣)، آية ٦٤.

٣. سورة آل عمران (٣)، آية ١٠٩، به صورت: «أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ...».

٤. سورة كهف (١٨)، آية ١٠٩. ٥. سورة لقمان (٣١)، آية ٢٧.

٦. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، الاحتجاج، ج ٢، ص ٥٠٠.

٧. المفيد، محمد بن محمد بن نعمان [شيخ مفيد]، الاختصاص، ص ٩٤؛ الحراني، حسن بن علي، تحف العقول،

ص ٤٧٩. ٨. سورة فاطر (٣٥)، آية ١٠. ٩. بايان ص ٢٤ ب انفسخة خطي.

لَا يَقْبَلُ عَمَلٌ إِلَّا بِهَا، وَ الَّتِي تَلِيهَا «سُبْحَانَ اللَّهِ» وَ يَحْمَدُهُ حَلْوَةَ الْخَلْقِ، وَ الَّتِي تَلِيهَا «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، كَلِمَةُ الشُّكْرِ، وَ الَّتِي تَلِيهَا «اللَّهُ أَكْبَرُ»، وَ الْخَامِسُ: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ ١ الْكَلِمَةُ التَّوْحِيدُ، وَ قِيلَ ٢: هِيَ كُلُّ كَلِمَةٍ حَسَنَةٍ، كَالْتَسْبِيحَةِ وَ التَّحْمِيدَةِ، وَ الِاسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ؛ وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ هِيَ كُلُّ شَجَرَةٍ مُثْمِرَةٍ طَيِّبَةِ الثَّمَارِ، كَالنَّخْلِ، وَ التَّيْنِ، وَ الزَّيْتُونِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ ٣، وَ عَنِ الْبَاقِرِ ٤: شَجَرَةُ الطَّيِّبَةِ النَّبِيِّ ﷺ، وَ فَرْعُهَا عَلِيُّ ﷺ، وَ عُنْصُرُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ، وَ ثَمَرُهَا أَوْلَادُهَا، وَ أَغْصَانُهَا وَ أَوْرَاقُهَا شَيْعَتُنَا ٤، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ» ٥ الْكَلِمَةُ الْخَبِيثَةُ: الشُّرْكُ.

وَ قِيلَ: هِيَ كُلُّ كَلِمَةٍ قَبِيحَةٍ، وَ الشَّجَرَةُ الْخَبِيثَةُ كُلُّ شَجَرَةٍ لَا يُطِيبُ ثَمَرُهَا كَالْحَنْظَلِ وَ الْكَشُوتِ ٦.

وَ عَنِ الْبَاقِرِ ٧: هِيَ بَنُو أُمَّيَّةَ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» ٧، أَي لَا خَلْفَ لَوَعْدِهِ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» ٨، أَي فَقَامَ بَيْنَ حَقِّ الْقِيَامِ، وَ أَدَاهُنَّ حَقَّ التَّأْدِيَةِ مِنْ غَيْرِ تَقْرِيطٍ وَ تَقْصِيرٍ.

وَ الْكَلِمَاتُ قِيلَ ٩: هِيَ الْإِمَامَةُ الَّتِي ذَكَرَهَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» ١٠، وَ قِيلَ: هِيَ مَنَاسِكُ الْحَجِّ ١١.

وَ قِيلَ ١٢: الْكَلِمَاتُ هِيَ الْمِلَّةُ الْخَبِيثَةُ، وَ هِيَ الطَّهَارَةُ، خَمْسٌ فِي الرَّأْسِ: أَخَذَ الشَّارِبَ، وَ

١. برگرفته از: سورة ابراهيم (١٤)، آیه ٢٤.

٢. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ٢، ص ٤٢٧.

٣. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ٦، ص ٤٨٠.

٤. الصدوق، محمد بن علی بن الحسين، [شيخ صدوق]، معانی الاخبار، ص ٤٠٠.

٥. سورة ابراهيم (١٤)، آیه ٢٤. ٦. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، همان، ج ٢، ص ٤٢٨.

٧. سورة يونس (١٠)، آیه ٦٤. ٨. سورة بقره (٢)، آیه ١٢٤.

٩. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ١، ص ٢٠٠.

١٠. سورة بقره (٢)، آیه ١٢٤.

١١. سيوطی، جلال الدين، تفسير الجلالين، ص ٢٦؛ بيضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزيل و اسرار التأويل، ج ١،

ص ١٨٦. ١٢. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ١، ص ٣٧٧.

إِعْفَاءِ اللَّحْيِ، وَ طَمِّ الشَّعْرِ^١ (جِزَّهُ وَ قَصَّهُ)، وَ السَّوَاكِ، وَ الْخُلَّالِ؛ وَ خَمْسٍ فِي الْبَدَنِ: حَلَقِ الشَّعْرِ مِنَ الْبَدَنِ، وَ الْخِتَانِ، وَ قَلَمِ الْأَظْفَارِ، وَ الْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَ الطُّهُورِ بِالْمَاءِ.

وَقِيلَ^٢: هِيَ ثَلَاثُونَ خِصْلَةً مِنْ خِصَالِ شَرَايِعِ الْإِسْلَامِ عَشْرَةٌ فِي سُورَةِ الْبُرَاثَةِ: «التَّائِبُونَ (عَنِ الْكُفْرِ)، الْعَابِدُونَ (الَّذِينَ عَبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ)، الْحَامِدُونَ (لِنِعْمَائِهِ تَعَالَى شَأْنَهُ)، السَّائِحُونَ (الصَّائِمِ الْمَلَاذِمِ لِلْمَسْجِدِ. عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: سِيَاحَةُ أُمَّتِي فِي الْمَسَاجِدِ)^٣، الرَّاكَعُونَ السَّاجِدُونَ (الْمُؤَدُّونَ لِلصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ، فِيهَا الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ)، الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ (بِالطَّاعَةِ وَ الْإِيمَانِ)، وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ (الشُّرْكِ وَ الْمَعَاصِي) وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ (فِي مَا بَيْنَهُ وَ عَيْنِهِ مِنَ الْحَقَائِقِ وَ الشَّرَائِعِ)، وَ بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ»^٤.

وَ عَشْرَةٌ فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ، وَ هِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ؛ أَيِ الْمُخْلِصِينَ لِبِطَاعَةِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: رَجُلًا سَالِمًا لِرَجُلٍ، أَيِ خَالِصًا، وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ (الْمُصَدِّقِينَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الرِّسَالَةِ).

قِيلَ: الْإِسْلَامُ، الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ، وَ الْإِيمَانُ التَّصَدِّيقُ بِالْقَلْبِ، وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ (الْمُدَاوِمِينَ عَلَى الطَّاعَةِ)، وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ (فِي الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ)، وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ (عَلَى الطَّاعَاتِ وَ عَنِ الْمَعَاصِي)، وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ (الْمُتَوَاضِعِينَ لِلَّهِ بِقُلُوبِهِمْ وَ جَوَارِحِهِمْ)، وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ (بِمَا وَجِبَ فِي مَالِهِمْ، أَوْ الْأَعْمَ)، وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ (الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ، أَوْ الْأَعْمَ)، وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ (عَنِ الْحَرَامِ)، وَ الْذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الْذَّاكِرَاتِ (بِقُلُوبِهِمْ^٥ وَ أَسْنِنَتِهِمْ) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً (لِذُنُوبِهِمْ) وَ أَجْرًا عَظِيمًا»^٦.

وَ عَشْرَةٌ فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنِينَ^٧: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ

١. بايان ص ٢٥ الف از نسخة خطي. ٢. همان، ج ١، ص ٢٠٠.

٣. الاحسائي، محمد بن علي [ابن ابي جمهور] عوالي اللآلي العزيزة في الاحاديث الدينية، ج ٣، ص ٢٩٢؛

المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٨٣، ص ٣٨٢: «السياسة في ائمتي لزوم المسجد و انتظار الصلاة بعد

الصلاة». ٤. سورة توبه (٩)، آية ١١٢. ٥. بايان ص ٢٥ ب از نسخة خطي.

٦. سورة احزاب (٣٣)، آية ٢٥. ٧. در اصل: ... سورة المؤمنين و الحشر.

خَافِظُونَ»^١، إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ *﴾ - قُرْءَ عَلَى الْوَحْدَةِ وَعَلَى الْجَمْعِ: أَيُّ يُحَافِظُونَ أَوْقَاتَهَا - أَوْلَيْكَ هُمْ الْوَارِثُونَ * وَالَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^٢.

وَفِي سُورَةِ سِنِّ سَائِلٍ^٣ إِضَافَةٌ: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ *﴾ (الْمَحْرُومِ الَّذِي لَا يَسْتَلُّ، فَيُحْسَبُ غَنِيًّا فَيُحْرَمُ) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»^٤، إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ»^٥ ﴿أَوْلَيْكَ فِي جَنَّاتٍ (بَسَاتِينٍ يَحْفَهَا الشَّجَرُ) مُكْرَمُونَ»^٦، أَيُّ مَعْظُمُونَ.

وَعَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):^٧ الْكَلِمَاتُ الَّتِي أُبْتَلِيَ بِهَا إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ، فَتَابَ عَلَيْهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»^٨، وَهِيَ - عَلَى مَا فِي كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ -: اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، عَمِلْتُ سُوءًا، وَظَلَمْتُ نَفْسِي، فَاعْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ»^٩.

وَعَنْ تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: ^{١٠} أَنَّهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي، وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي، فَاعْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي، وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي، فَاعْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

وَعَنِ الْجَوَامِعِ الْجَامِعِ ^{١١} أَنَّهَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا ^{١٢} لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{١٣}، وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: ^{١٤} أَنَّ الْكَلِمَاتِ: اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَاعْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ، اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ وَ

١. سورة مؤمنون (٢٣)، آيات ١ - ٥. ٢. سورة مؤمنون (٢٣)، آيات ٨ - ١١.

٣. سورة معارج. ٤. سورة معارج (٧٠)، آيات ٢٤ - ٢٧. ٥. سورة معارج (٧٠)، آية ٣٣.

٦. سورة معارج (٧٠)، آية ٣٥. ٧. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ١، ص ٢٠٠.

٨. سورة بقره (٢)، آية ٣٧. ٩. الحويزي، عبدالعلی، نورالثقلين، ج ١، ص ٦٧.

١٠. القمي، علی بن ابراهيم، تفسير القمي، ج ١، ص ٧٣.

١١. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ١، ص ٤٠. ١٢. بيان ص ٢٦ الف از نسخة خطی.

١٣. سورة اعراف (٧)، آية ٢٣. ١٤. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ١، ص ٨٩.

يَحْمَدُكَ، رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَارْحَمْنِي إِنَّكَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ
يَحْمَدُكَ، رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.
وَقِيلَ^١: الْكَلِمَاتُ هِيَ أَسْمَاءُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ عَلَّمَهُ اللَّهُ آدَمَ لِيَتَوَسَّلَ بِهَا فِي قَبُولِ تَوْبَتِهِ^٢،
كَمَا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^٣، وَفَسَّرَ الْكَلِمَاتُ بِذُبْحِ وَلَدِهِ، وَالنَّارُ يَعْنِي النَّارَ
أَوْ قَعُوا فِيهَا، وَمَنَاسِكَ الْحَجِّ وَبِالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ^٤، وَبِكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ^٥، وَهِيَ
أَسْمَاءُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ: «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِمَةُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحْسِنُ
بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ»^٦.

أَقُولُ: قَدْ تَرَىٰ إِجَابَةَ دَعْوَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَقَاءِ الْإِمَامَةِ فِي ذُرِّيَّتِهِ حَيْثُ أَنَّهُ مِنْ حِينِ
صِرُورَتِهِ إِمَامًا، وَدَعْوَتِهِ بَقَاءَ ذَلِكَ فِي ذُرِّيَّتِهِ إِلَىٰ زَمَانِنَا هَذَا كَانَتْ الْإِمَامَةُ وَالنُّبُوَّةُ وَالْخِلَافَةُ
الْإِلَهِيَّةَ فِي وَلَدِ إِسْحَاقَ إِلَىٰ ظُهُورِ نُبُوَّةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ، فَكَانَتْ فِيهِ وَفِي الْأَيْمَةِ الْاِثْنَى عَشَرَ
مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ إِلَىٰ أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ، وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ، وَيَعْقِبُهُ قِيَامُ الْقِيَامَةِ^٧. وَ
قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾^٨، قَالَ هِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ
الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾^٩ سَمَّاهَا^{١٠} كَلِمَةً، وَإِنْ كَانَتْ هِيَ كَلِمَاتٍ؛ لِأَنَّهَا لَمَّا
انْتَضَمَتْ فِي مَعْنَى وَاحِدٍ كَانَتْ فِي حُكْمِ كَلِمَةٍ مُفْرَدَةٍ.
أَقُولُ: لَعَلَّ الْمُرَادَ بِالْكَلِمَةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ كَلِمَةُ الْوَعْدِ بِالنَّصْرِ، وَالْغَلَبَةِ بِحَسَبِ الْحُجَّةِ، أَوْ
بِحَسَبِ الْخَارِجِ بِالنُّسْبَةِ إِلَىٰ أَوْلِي الْعَزْمِ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

١. همو، جوامع الجامع، ج ١، ص ٤٠.

٢. السلمى السمرقندى، محمد بن مسعود بن عياش [العياشى]، تفسير العياشى، ج ١، ص ٤١.

٣. سورة بقره (٢)، آية ١٢٤. ٤. فخر رازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير، ج ٤، ص ٤٢.

٥. همو، مجمع البيان، ج ١، ص ٢٠٠.

٦. البحرانى، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ص ١٠٤، المجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٤٤،

ص ٢٤٥، ج ١٠٩، ص ٨٥. ٧. البحرانى، السيد هاشم، البرهان فى تفسير القرآن، ج ١، ص ١٤٧.

٨. سورة صافات (٣٧)، آية ١٧١. ٩. سورة صافات (٣٧)، آيات ١٧٢ - ١٧٣.

١٠. بايان ص ٢٦ ب از نسخه خطى.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَ كَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ﴾^۱؛ يَعْنِي عِيسَى؛ لِأَنَّهُ كَانَتْ تُكُونُ فِي رَحِمِ مَرْيَمَ بِالنَّفْسِ الرَّحْمَانِي، وَ كَلِمَةٌ كُنَ النَّفْخُ التَّكْوِينِي مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ آخَرَ طَبِيعِي.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى عَنْ يَحْيَى: ﴿مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ﴾^۲، يَعْنِي مُؤْمِنًا بِعِيسَى؛ لِأَنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ - كَمَا مَرَّ آنِفًا -، قِيلَ إِنَّهُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَقِيلَ: مَعْنَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ؛ أَيُّ مُؤْمِنًا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَ سَمِيَ الْكِتَابُ كَلِمَةً كَمَا قِيلَ لِلْقَصِيدَةِ كَلِمَةً -، وَ هَذَا مِنْ تَسْمِيَةِ الشَّيْءِ بِاسْمِ جُزْئِهِ -، قَالَهُ الطَّبْرَسِيُّ^۳، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا﴾^۴، عَنِ الْهَرَوِيِّ: يَعْنِي بِهِ عِيسَى، وَ عَنِ الطَّبْرَسِيِّ^۵: هِيَ مَا تَكَلَّمَ سُبْحَانَهُ بِهِ، وَ أَوْحَاهُ إِلَى أَنْبِيَائِهِ^۶.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾^۷؛ أَيُّ: وَ جَعَلَ أَعَزَّهُمْ كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ الَّتِي تَكَلَّمَ بِهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ؛ أَيُّ فِي ذُرِّيَّتِهِ، فَلَا يَزَالُ فِيهِمْ مَنْ يُوحِدُ اللَّهَ وَ يَدْعُو إِلَى تَوْحِيدِهِ، وَقِيلَ: أَيُّ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ عَنِ السَّدِيِّ: هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ^۸، وَ بِالْجُمْلَةِ، مُوَارَدُ اسْتِعْمَالِ كَلِمِهِ وَ كَلَامِ دَرِ آيَاتِ وَ أَخْبَارِ، بَسِيَارٌ اسْت، وَ لَكِنْ دَرِ خُصُوصِ ائِنِ فِقْرِهِ اَزِ دَعَا كِه مِي فِرْمَايِد: وَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ظَاهِرٌ أَنَّهُ مَرَادٌ، هِمَانِ مَشِيَّتِ وَ ارَادَةُ تَكْوِينِي بَاشَد؛ يَعْنِي كَلِمَةَ «كُنْ» كِه اَمْرِ تَكْوِينِي بِه اِيْجَادِ اَشْيَاءِ [اِسْت].

وَ دَرِ مَوْضِعِ دِيْگَرِ اَزِ ائِنِ دَعَا كِه^۹ مِي فِرْمَايِد: وَ بِشَأْنِ الْكَلِمَةِ الثَّامَةِ شَايْدِ مَرَادٌ، اِسْمِ اعْظَمِ بَاشَد؛ وَ شَايْدِ مَرَادٌ، اِمَامَتِ بَاشَد، وَ اِحْتِمَالِ دَارِدِ كِه مَرَادٌ، قِرْآنِ مَجِيدِ بَاشَد، وَ مَحْتَمَلِ اسْتِ كِه مَرَادٌ، مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - بَاشَد.

وَ لَكِنْ أَقْوَى دَرِ نَظَرِ اِحْقَرِ اَنِّ اسْتِ كِه تَفْسِيرِ شُودِ بِه هِمَانِ اِسْمِ اعْظَمِ، وَ سَايِرِ مَحْتَمَلَاتِ، مَنْدَرَجِ دَرِ اَوِ اسْتِ، بِه جِهَتِ ائِنِ كِه اَنِّ هَا هِمِ مَصَادِيقِ اِسْمِ اعْظَمِ هَسْتَنَد.

۱. سورة نساء (۴)، آية ۱۷۱. ۲. سورة آل عمران (۳)، آية ۳۹.

۳. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ۱، ص ۴۲۸. ۴. سورة تحریم (۶۶)، آية ۱۲.

۵. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، همان، ج ۵، ص ۳۱۹.

۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۵، ص ۱۴۰.

۷. سورة زخرف (۴۳)، آية ۲۸. ۸. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، همان، ج ۵، ص ۴۵.

۹. پایان ص ۲۷ الف از نسخه خطی.

و در موضع دیگر این دعا می فرماید: وَ بِكَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، شاید مراد، نعم غیر متناهی الهی باشد، یا آن که مراد، اسماء الهی است که اسماء حسنی باشد که تعلیم به خلق خود نموده که خدای خود را به آن اسماء بخوانند که اگر نبود این اذن و تفضل الهی، و الهام ربّانی به پیغمبران که خدای - عزّ اسمه - را به این اسماء بخوانند، هر آینه کسی را حقّ این جرأت نبود که اطلاق این اسماء بر ذات واجب الوجود مقدّس الهی کند.*

و در موضع دیگر این دعا می فرماید: وَ بِكَلِمَتِكَ كَلِمَةِ الصِّدْقِ؛ یعنی وعد تو؛ مثل: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾^۱؛ آئی لا خُلْفَ لِعَوْدِهِ.

و در موضع دیگر می فرماید: وَ أَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ، محتمل است که مراد، قدرت کامله و مشیّت نافذة خدایی باشد، و شاید مراد، امانت باشد که کفعمی احتمال داده، و محتمل است که حجّت و دلیل و براهین الهیه باشد.

﴿لمعة﴾

کلمه و کلمات، و اسم و حرف در کتاب عزیز و اخبار ماثوره معصومیّه، و بیانات اهل توحید، کراراً وارد شده، و کثیراً ما استعمال^۲ شده... وَ فِي الْأَدْعِيَةِ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ، وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَا ذَرَأَ وَمَا بَرَأَ،^۳ و در بعض اخبار، قریب به این مضمون، یا عین این مضمون است: إِنَّ اللَّهَ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ تِلْكَ الْكَلِمَةُ نُورًا^۴. وَ فِي الشُّعْرِ الْمَنْسُوبِ إِلَى إِمَامِ الْمُوَحِّدِينَ:

وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي
بِأَحْرَفِهِ تُظْهِرُ الْمُضْمَرَّ^۵

و تحقیق در این مقام، این است که چنانچه کتاب تدوینی که صورت علمیّه کتاب

*. وَ الْكَلَامُ اسْمٌ جِنْسٌ تَقَعُ عَلَى الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ، وَ الْكَلِمَاتُ لَا يَكُونُ أَقْلٌ مِنْ ثَلَاثِ كَلِمَاتٍ، لِأَنَّهُ جَمْعُ كَلِمَةٍ. ذَكَرَهُ الْكَفَّعِيُّ (مِنْهُ - عَفَى عَنْهُ -). ۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۴. ۲. پایان ص ۲۷ ب از نسخه خطی.

۳. الكلینی، محمد بن یعقوب، الكافی، ج ۲، ص ۵۶۱؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۹۵.

۴. التّروضة فی المعجزات و الفضائل، ص ۱۳۵؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۵، صص ۹ - ۱۰: «ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا»؛ همو، همان، ج ۴۰، ص ۴۴: «فَتَكَلَّمَ اللَّهُ كَلِمَةً، فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ، فَخَلَقَ مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَةِ نُورًا...» ۵. دیوان امام علی (ع)، ص ۱۷۵.

تکوینی است که: «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^۱، و منطبق با کلمات ملفوظی است، و به حکم تطابق بین اللفظیة، وَ التَّدْوِينِيَّة، وَ التَّكْوِينِيَّة چنانچه صوت، مادّة حروف و کلمات ملفوظی است، و صورت کلام، پذیرفته نمی شود؛ مگر به تعینات خاصّه که عارض شود صوت را، و تقطیعات مخصوصه که حاصل شود از برای صوت به مرور او به مقاطع حروف، و پس از حصول صورت حروف، و ترکیب کلمه و کلمات از حروف بسیطه، حکایت نماید آن کلمات از صورت علمیّه مندمجه در نفس که سامع، اطلاع یابد به واسطه آن کلمات بر ما فِي الضَّمِير متکلم.

همچنین مداد صالح و رأس قلم، مادّة حصول صور حروف و کلمات کتبی است که به واسطه قلم، صورت کتابت در رِقّ منشور، ظاهر وَ هُویدا شود، و هم حکایت کند از معانی مفصّله که به نحو اجمال و کمون، کامن در نفس است، کَذَلِکَ خَالِقِ عَلٰی الْاِطْلَاقِ ايجاد نمود، و خلق کرد مادّة مواد را به مشیّت قاهرة خود، وَ رَكْبَهَا الصُّورَ كُلَّهَا، فَكُلُّ مُمَكِّنِ زَوْجِ تَرْكِيبِيٍّ مِنْ مَاهِيَّةٍ^۲ وَ^۳ صُورَةٍ، وَ الْمَجْرَدِ الْحَقِيقِيِّ وَ الْبَسِطِ الصَّرْفِ الْوَاقِعِيِّ مُنْخَصِرٍ بِذَاتِ الْوَاجِبِ تَعَالَى عِزُّهُ، فَهُوَ اللَّهُ الْقَيُّومُ لِلْخَلْقِ كُلِّهَا قِيَامٌ صُدُورٌ، وَ تَقْوَمٌ، وَ تَدَوَّتْ، كَقِيَامِ الْكَلَامِ بِالْمُتَكَلِّمِ، وَ الْكِتَابَةِ بِالْكَاتِبِ مِنْ وَجْهِ مَا، لَا كَقِيَامِ الْعَرُضِ بِالْمَعْرُوضِ، وَ لَا الْحَالِ بِالْمَحَلِّ، بَلْ يَنْحَوِ آخِرُ يَعْلَمُهُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.

وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ الْمَصْنُوعَةِ الْمَخْلُوقَةِ الْوَاسِطَةَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ بِالنُّورِ، وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنْهَا بِالْقَلَمِ، وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنْهَا بِالْعَقْلِ، وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنْهَا بِالمَاءِ،* وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنْهَا بِالْحَقِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ﷺ، وَ الْحَقِّ الْمَخْلُوقِ بِهِ، وَ الْإِضَافَةِ الْإِشْرَاقِيَّةِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ التَّعْبِيرَاتِ، وَ

۱. سورة انعام (۶)، آیه ۵۹. ۲. خ ل: مادّه. ۳. پایان ص ۲۸ الف از نسخه خطی.

* قوله: وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنْهَا بِالمَاءِ قَالَ بعض الفضلاء فی شرح هذه الكلمة: فكلما نزل عن عالم الأنوار يكثر جمودها، و يزيد ظلمتها حتى تصل إلى درجة الهولاء و الأجسام المادّية العنصرية، ففي كلّ مرتبة من المراتب و نشأة من النشأة يتعلّق بها صورة يوافقها، و هويّة أو تعین يلائمها و بخلاف ذلك على حسب المراتب كلما يكون أقرب إلى النور و الصفا يقلّ ظلمتها و يتقوى صفاتها و يتمّ ذاتها و نظير ذلك في عالم الشهادة نظير شعاع الشمس فإنّ الجهة الموافقة لها يكون في غاية الاستضاءة سيما إذا كانت المقابل لها مرآة صافية، و يقع منها على الجهة المخالفة للشمس ضوء انقاص ممّا دفع فيها، كالجدار المقابل لهذا الجدار ما يقرب إليه كان نور و أشدّ استضاءته من الأبعد و هكذا (منه - عفى عنه -).

بنابراین بیان که نمودیم، نور پیغمبر ما، کلمه تامه‌ای است که به او خلق شده آسمان‌ها و زمین‌ها، و خلق شد از این نور مقدّس، نور امیرالمؤمنین، و از او نور سایر ائمه علیهم‌السلام و انبیا، و کاملین و شیعیان تابعین، چنان‌چه این معنی را که تحقیق نمودیم، بر نقاد بصیر، خوب مشهود و معاین است از ادعیه و اخبار بسیار، و استبصارات عقلیه از برای اهل استبصار.

و کلمات وجودیه تکوینیّه در کتاب تکوین، بعضی از آن‌ها در غایت نورانیّت، و صفا و کمال و بهاء هستند، و ظاهر الدلالة و آیات محکمه داله بر کمال قدرت و حکمت خلاق *عَلَى الْإِطْلَاقِ*، مثل انوار خمسه طاهره، و سایر معصومین و انبیاء کملین، و ملائکه مقربین. پس موصوف می‌شوند این‌ها به کلمه تامه، و کلمات تامات، و آنچه انقص و انزل از آن‌ها است، اطلاق کلمه به نحو اطلاق بر آن‌ها می‌شود، حتّی حیوانات که به زبان حقیقت، به توحید حقّ تعالی گویا، و به کلمه طیبّه *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* شاهد و ناطق‌اند:

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ *تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ*

پس ^۲ در فقرة دعا که محلّ شرح است که می‌فرماید: *وَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ صَحِيحٌ* است که بگوییم آن کلمه، حقیقت محمدیه است، چنان‌چه صحیح است که بگوییم آن کلمه، مشیّت مطلقه الهیه است به ایجاد اشیاء، چون آن امر معنوی، هرگاه تنزل کند به عالم شهادت، به صورت کلمه «کن» درمی‌آید، لهذا تعبیر از آن مشیّت الهیه به کلمه شده، چنان‌چه هرگاه بگوییم آن کلمه، حقیقت ولایت مطلقه الهیه است که قائم به او، پیغمبر ما است در مقام نورانیّت - بالاصالة -، و حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب، و سایر ائمه معصومین از وُلد آن حضرت - بالوراثه - هم صحیح باشد.

و از بعضی نقل شده که گفتند: کلمه، کنایه آورده می‌شود از هر یک از ماهیّات و ذوات اشیاء، و اعیان و حقایق، و موجودات خارجیّه؛ پس هر متعیّنی به تعیّنات کونیّه وجودیه را کلمه گویند، چنان‌چه خود کلمه، صوت متعیّن خاصّ است، و تخصیص داده می‌شود معقولات از بین آن‌ها به کلمه معنویّه، و اعیان خارجیّه به کلمه وجودیه، و مجردات و مفارقات به کلمه تامه. و این بیان از برای کلمه هم صحیح است، و محذوری ندارد؛ بلکه

۲. پایان ص ۲۸ ب از نسخه خطّی.

۱. ابوالعتاهیه، اسماعیل بن قاسم، دیوان، ص ۶۹.

راجع است به همان مطلب که ما بیان نمودیم، و به همین قدر اکتفا نموده، و عنان قلم را نگاه داشتیم، و به این شعر^۱ اکتفا نمودیم:

مصدر به مَثَل، هستی مطلق باشد
عالم همه اسم و حرف و مشتقّ باشد
ما بقی را از درون خود بدان^۲
بعد از این، تو از درون خود بخوان

وَ بِحِكْمَتِكَ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ.*

یعنی [تورا] می خوانیم به حکمت تو، آن چنان حکمتی که ساختی به آن، امور عجیبه را.

﴿لمعة﴾

مراد به حکمت در این مقام^۳، حکمت عملیه است که عبارت باشد از دارا بودن فاعل، مقام و مرتبه علم و اراده که مبدأ صدور افعال محکمه متقنه به نحو اتمّ و اکمل، محتوی بر مصالح و منافع واقعیّه، مطابق حُسن و قُبْح عقلی، اعمّ از این که آن مصالح و منافع، عاید به ذات فاعل شود، یا عاید به غیر شود، چه خود، مفعول و مخلوق باشد، یا غیر او از مخلوق دیگر، یا راجع به حفظ نظام جُملی عالم باشد، و حفظ انواع آن ها باشد، أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَعْلَمُهُ اللَّهُ تَعَالَى.

بلی، در این مقام به جهت غنای ذاتی فاعل، لابدّ منافع و مصالح، راجع به غیر خواهد شد، و حکمت بر دو قسم است: یکی حکمت نظریّه است که عبارت از علم به حقایق اشیاء - عَلَي مَا هِيَ عَلَيْهَا - است؛ و یکی حکمت عملیه است که عبارت از خلق اشیاء است، مطابق حُسن و قُبْح عقلی، و مصلحت و مفسده نفس الامری که در کمال اتقان و استحکام، و احتواء بر مصالح و منافع، و خلوّ از مفاسد و مضارّ، خلق و ایجاد اشیاء نماید، و تفصیل معانی حکمتین، و بیان مراتب آن ها را مفصلاً در کتاب منبر و سبیل بیان نمودیم، اگر حاجتی دارید، به آن رجوع نمایید.^۴

۱. در اصل: رباعی. ۲. ظ: بخوان.

* قوله: العجائب، عجائب جمع عجیبه و اعاجیب جمع اعجوبه است، هر امری که مخفی باشد اسباب او و در نفس وقع عظیم داشته باشد، آن عجیب است (منه - عفی عنه -). ۳. پایان ص ۲۹ الف از نسخه خطی.

۴. دهکردی، سید ابوالقاسم، منبر الوسیله، ج ۱، صص ۱۵۶ - ۱۵۷.

و الْعَجَائِبُ هِيَ الْأُمُورُ الَّتِي خَفِيَتْ أَسْبَابُهَا، وَ عَظُمَتْ مَوَاقِعُهَا.

وَ خَلَقَتْ * بِهَا الظُّلْمَةَ وَ جَعَلَتْهَا لَيْلًا وَ جَعَلَتْ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ خَلَقَتْ بِهَا النُّورَ وَ جَعَلَتْهُ نَهَارًا وَ جَعَلَتْ النَّهَارَ نُشُورًا مُبْصِرًا.

یعنی [و] آن چنان حکمتی که خلق نمودی به او تاریکی را و قرار دادی آن را شب و قرار دادی شب را محلّ قرار و خلق نمودی به آن روشنایی را و قرار دادی او را روز و قرار دادی روز را زمان پراکندگی مردم و سبب دیدن چیزها به جهت معاش آن‌ها.

﴿ لمعة ﴾

یکی از حکمت‌های^۱ بزرگ حضرت حکیم علیّ الإِطْلَاق، خلقت نور و ظلمت است. معنی نور، ظاهر به ذات و مُظْهَر غیر است، و مفرّق نور بصر است، و ظلمت، به معنی تاریکی و ضدّ نور است، و يُعْرَفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا؛ پس ظلمت، خفاء محض و قابض نور بصر [است]، و با او چیزی دیده نمی‌شود.^۲

قَالَ صَاحِبُ كِتَابِ الْهَدُودِ - عَلِيّ الْمَحْكِي عَنْهُ -: الظُّلْمَةُ هِيَ جِسْمٌ رَقِيقٌ مُخْتَصَّ بِهَيْئَةِ السَّوَادِ، وَ النُّورُ جِسْمٌ رَقِيقٌ مُضِيٌّ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى، عَنْ يُونُسَ النَّبِيِّ ﷺ: ﴿قَنَادِي فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۳؛ يَعْنِي ظُلْمَةَ اللَّيْلِ، وَ ظُلْمَةَ الْبَحْرِ، وَ ظُلْمَةَ بَطْنِ الْحَوْتِ، وَ خَدَاوَنَدَ حَكِيمِ عَلِيّ الإِطْلَاقِ خَلَقَ نَمُودَ، يَعْنِي ائِجَادَ فَرْمُودَ بَعْدَ الْعَدَمِ، تَارِيكِي رَا بَه خَلَقِ اسْبَابِ وَ عِلَلِ اُو، وَ اُو رَا شَبِ قَرَارِ دَادِ كِه عِبَارَتِ اَز قَطْعِه‌اِي اَز زَمَانِ اَسْتِ كِه بَعْدِ اَز غُرُوبِ شَمْسِ اَسْتِ تَا طُلُوعِ فَجْرِ صَادِقِ، وَ مَعْلُومِ مِي شُودِ غُرُوبِ شَمْسِ بَه سَقُوطِ

* الخلق هو الأيجاد بعد العدم و خلق به معنی تقدیر هم آمده مثل خلق الموت و الحياة، ای: قدر الموت و الحياة (منه - عفی عنه - في يوم سه شنبه غرة صيام).

۱. پایان ص ۲۹ ب از نسخه خطی.
۲. قَالَ الطَّبْرَسِيُّ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى ثُمَّ اَتَمَّ الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ اِي مِنْ وَقْتِ طُلُوعِ فَجْرِ الثَّانِي وَ هُوَ الْمَسْتَطِيلُ الْمَعْتَرِضُ الَّذِي يَأْخُذُ الْاَفْقَ وَ هُوَ الْفَجْرُ الصَّادِقُ الَّذِي يَجِبُ عِنْدَهُ الصَّلَاةُ اِلَى وَقْتِ دُخُولِ اللَّيْلِ وَ هُوَ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ وَ عَلَامَتُ دُخُولِهِ عَلَيَّ الْاَسْتِظْهَارِ سَقُوطِ الْحَمْرَةِ مِنْ جَانِبِ الْمَشْرِقِ وَ اِقْبَالَ السَّوَادِ مِنْهُ وَ الْاَفَاذُ غَابَتِ الشَّمْسُ مَعَ ظُهُورِ الْاَفَاقِ فِي الْاَرْضِ الْمَسْطُوطَةِ وَ عَدَمِ الْجِبَالِ فَقَدْ دَخَلَ اللَّيْلُ (انتهی کلامه منه - عفی عنه -).

۳. سورة انبياء (۲۱)، آیه ۸۷.

حُمَره و کندن او از افق شرقی به قسمی که افق تاریک، و به رنگ آبی می‌زند، یا آن‌که عبارت از سقوط حُمَره از افق شرقی، و برطرف شدن او از سمت الرّأس، و این اوفق به احتیاط است.

و معلوم می‌شود طلوع فجر به ظهور روشنایی مستطیل از افق شرقی، و پهن شدن او بر افق به قسمی که آن‌چه نگاه می‌کنی روشنایی او - عرضاً و طولاً - زیاد شود؛ پس بنابراین، روز عبارت می‌شود از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب، و قول به این‌که شب عبارت است از اوّل غروب آفتاب تا طلوع آفتاب که بین الطّلعین که طلوع فجر باشد تا طلوع آفتاب، داخل شب است از بعضی اقوایل است، و بیان این مطلب این است که اختلاف نمودند در حدّ لیل و نهار، و محلّ خلاف^۱، در بین الطّلعین است که طلوع فجر صادق باشد تا طلوع آفتاب که داخل در شب است یا داخل در روز است، یا واسطه بین روز و شب است.

مشهور و معروف قریب به اجماع؛ بلکه اجماعی است بین عامّه و خاصّه که شب عبارت از غروب شمس است تا طلوع فجر صادق، و روز، عبارت از طلوع فجر است تا غروب شمس.*

و علامه مجلسی می‌فرماید:^۲ و مخالفت نکرده در این مطلب؛ مگر شردمه قلیله که آن‌ها هم منقرض شدند، و بعضی اصحاب ما در زمان ما تجدید این نزاع کردند، و بعضی قائل شدند که شب عبارت است از غروب آفتاب تا طلوع آفتاب، و روز عبارت است از طلوع آفتاب تا غروب که بین الطّلعین داخل در شب می‌شود، و این قول را نسبت به اعمش و غیر او داده‌اند، و روایت شده نیز از حذیفه. حتّی آن‌که گفته‌اند حرام نیست اکل و شرب بر صائم تا طلوع شمس، چنان‌چه علامه مجلسی نقل می‌فرماید.^۳

۱. پایان ص ۳۰ الف از نسخه خطی.

* قال الْمُحَقِّقُ الْقُمِّي فِي بَابِ الْمَجْمَلِ وَالْمَبِينِ: إِنَّهُمْ اخْتَلَفُوا فِي حَقِيقَةِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَطَالَ التَّشَاوُرُ بَيْنَهُمْ، فَقِيلَ بِأَنَّهُ أَيُّ النَّهَارِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ الثَّانِي إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ وَقِيلَ: مَا بَيْنَ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى الْغُرُوبِ وَقِيلَ بِالِاشْتِرَاكِ وَقِيلَ مَا بَيْنَ الطَّلُوعَيْنِ وَاسْطَةً، وَالتَّحْقِيقُ عِنْدِي الْقَوْلُ الْأَوَّلُ... (منه - عفی عنه -).

۲. المجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۷۴. ۳. همان، ج ۸۰، ص ۷۷.

قول سیّم نسبت داده‌اند به طائفه‌ای که قائل شده‌اند به این که بین الطلوعین نه داخل شب است نه داخل روز، بلکه واسطه است بین روز و شب و زمانی است منفصل از روز و شب، و این قول سیّم، ضعیف است، و کفایت می‌کند در ردّ او، قول خدای تعالی: ﴿يُوجِزُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوجِزُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^۱؛ زیرا که ایلاج، متحقق نمی‌شود با قول به این که بین الطلوعین، زمانی است منفصل از روز و شب؛ بلکه ایلاج، به ادخال نور روز است به ظلمت شب، و ادخال ظلمت شب است در نور روز، هنگام غروب آفتاب که اقبال ظلمت شب است. و اما قول اوّل که عَلَيْهِ جَمُهورُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ، و موافق تحقیق است این است که یوم و نهار - لغةً و شرعاً و عرفاً - عبارت است حقیقه از طلوع فجر صادق، تا غروب شمس، به جهت تبادر^۲ و فهم اهل لسان، و دلالت آیات و اخبار کثیره*^۳. اما تبادر که وجدان بر او شاهد است، و علامه مجلسی - رحمه الله - و دیگران تصریح به او نموده‌اند. علامه مجلسی در جلد صَلَاةِ بِحَارِ الْأَنْوَارِ در باب تحقیق منتصف لیل می‌فرماید: وَ عِنْدَنَا أَنَّهُ لَا يَفْهَمُ فِي عُرْفِ الشَّرْعِ، وَ لَا فِي الْعُرْفِ الْعَامِ، وَ لَا بِحَسَبِ اللَّغَةِ مِنَ الْيَوْمِ، أَوْ النَّهَارِ إِلَّا مَا هُوَ مِنْ ابْتِدَاءِ طُلُوعِ الْفَجْرِ، وَ لَمْ يَخَالَفْ فِي ذَلِكَ إِلَّا شِرْذِمَةٌ قَلِيلَةٌ قَدْ أَنْقَرُوا.^۴

و شیخ طبرسی - عَطَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ - در مجمع البیان در تفسیر ﴿وَ وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾^۵ فرموده: ليله از غروب شمس است تا طلوع فجر ثانی، و یوم از طلوع فجر ثانی است تا غروب آفتاب^۶، و معنای دیگری از برای یوم و ليله ذکر نکرده، و در تفسیر آیه مبارکه ﴿وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ﴾^۷ فرموده: تسخیر - فِي الْحَقِيقَةِ - نسبت به شمس و قمر

۱. سورة لقمان (۳۱)، آیه ۲۹؛ سورة فاطر (۳۵)، آیه ۱۳؛ سورة حدید (۵۷)، آیه ۶.

۲. پایان ص ۳۰ ب از نسخه خطی.

* قَالَ الشَّيْخُ فِي الْخِلَافِ - عَلَى الْمُحْكَمِ عَنْهُ -: الْفَجْرُ الثَّانِي هُوَ أَوَّلُ النَّهَارِ وَ آخِرُ اللَّيْلِ، فَيَنْفَصِلُ بِهِ اللَّيْلُ مِنَ النَّهَارِ وَ تَحَلُّ بِهِنَّ الصَّلَاةُ، وَ يَحْرَمُ بِهِنَّ الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ عَلَى الصَّائِمِ، وَ تَكُونُ صَلَاةُ الصَّبْحِ صَلَاةً مِنَ النَّهَارِ، وَ بِهِ قَالَ عَامَّةُ أَهْلِ الْعِلْمِ (منه - عفی عنه -).

۳. المجلسی، محمّدباقر، بحار الانوار، ج ۸۰، باب ۱۰، «تحقیق منتصف اللیل و منتهای و مفتتح النهار»، صص ۷۴ -

۷۵. ۴. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۴۲.

۵. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳۱.

۶. سورة ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۳؛ سورة نحل (۱۶)، آیه ۱۲.

است به جهت این که نهار، عبارت از حرکات شمس است از وقت طلوع فجر تا غروب شمس، و لیل، عبارت از حرکات شمس است تحت الارض از وقت غروب شمس الی وقت طلوع الفجر، الا این که حقّ - سبحانه - نسبت داده تسخیر را به شب و روز بر سبیل تجوّز و اتساع^۱.

و اما آیات مثل: ﴿يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^۲؛ زیرا که ایلاج، به معنی ادخال و فرو بردن چیزی در چیزی است، و دخول نور در ظلمت، محقق نمی شود؛ مگر به بدایت ظهور نور، و طلوع آن در ظلمت شب که عبارت از طلوع فجر صادق که مبدأ ظهور نور و دخول او است در ظلمت شب، و هم چنین دخول ظلمت در نور، محقق نمی شود؛ مگر به ظهور ظلمت، و دخول آن در نور روز که اول غروب شمس و اقبال ظلمت، و دخول آن است در روشنایی روز، و اما منافات آیه شریفه با قول سیّم که خیلی واضح است، چنان چه سبق^۳ ذکر یافت، و اما اخبار که به آنها استدلال شده، بسیار است، اظهر آن ها چند روایت است به آنها اکتفا می شود:

مِنْهَا مَا عَنِ الْعِلَلِ^۴ به سند خود از حضرت هادی علیه السلام که در جواب یحیی بن اکثم قاضی که سؤال نمود از آن حضرت که چرا نماز صبح، جَهراً قرائت می شود، و حال آن که از نمازهای نهاریه است، و جهر در نمازهایی است که شب خوانده می شود، فرمود: جهت آن است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در اول فجر - که بدایت اختلاط ظلمت شب است به روشنایی روز - نماز می گزاردند، پس کانه جزء نمازهای شب محسوب می شود، و مثل این هم در تحف العقول^۵ روایت کرده.

وَ مِنْهَا مَا عَنِ الْعِلَلِ^۶ أَيْضاً بِسَنَدِهِ عَنْ زُرَّازَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام كَمَا فِي صَلَاةِ وَسْطَى، نَمَاز

۱. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۴۲.

۲. سورة لقمان (۳۱)، آیه ۲۹؛ سورة فاطر (۳۵)، آیه ۱۳؛ سورة حدید (۵۷)، آیه ۶.

۳. پایان ص ۳۱ الف از نسخه خطی.

۴. الصدوق، محمّد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۲.

۵. الحرّانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۸۰.

۶. الصدوق، محمّد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، همان، ج ۲، ص ۴۳.

ظهر است، و آن نماز ظهر، اول نمازی است که خوانده پیغمبر خدا ﷺ و آن نماز ظهر، نماز وسط است بین دو نماز که در روز^۱ خوانده می شود که یکی نماز صبح باشد، و یکی نماز عصر، و مثل این روایت را عیاشی از زراره نقل کرده^۲، و هم چنین صدوق در معانی الاخبار^۳ از حریر از زراره از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده، و این که به اسانید صحیحه وارد شده، دلالت واضح دارد، مثل روایت سابقه، بر این که فجر که وقت نماز صبح است، جزء نهار است، و نماز او، جزء نمازهای نهاریه است، و ظاهراً عرفاً و شرعاً به حکم تبادل، فرقی نیست بین یوم و نهار، و هر دو مترادف اند.

وَ مِنْهَا مَا عَنِ الْفَقِيهِ^۴، وَ مَجَالِسِ الصَّدُوقِ^۵، وَ التَّوْحِيدِ^۶، وَ الْعَيُونِ^۷، وَ الْأَخْتِجَاجِ^۸ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنِ الرِّضَاءِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنَزِّلُ مَلِكًا مِنْ سَمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الثَّلَاثِ^۹ الْأَخِيرِ، وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيهِ... إِلَى قَوْلِهِ: يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكَوَتِ السَّمَاءِ.

وَ مِنْهَا مَا عَنِ ارْشَادِ الْقَلُوبِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام در بیان فضیلت این ائمت که از جمله فضائل آنها این است که خداوند متعال، واجب گردانید بر آنها پنج نماز را: دو نماز در شب، و سه نماز در روز^{۱۰}؛ پس بنا بر این حدیث، باید نماز فجر، جزء نمازهای روز باشد؛ پس روز، از مبدأ فجر خواهد بود.

وَ مِنْهَا مَا عَنِ الْعِلَلِ از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام که در علت اوقات نماز فرمود: به درستی که خدای عزّ و جلّ دوست می دارد که ابتدا شود در هر عملی به عبادت و طاعت

۱. خ ل: نهار.

۲. السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود بن عیاش [العیاشی]، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، معانی الاخبار، ص ۳۳۲.

۴. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۱.

۵. همو، آمالی، ص ۴۱۱. ۶. همو، التوحید، ص ۱۷۶.

۷. همو، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶.

۸. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۹۱. ۹. پایان ص ۳۱ ب از نسخه خطی.

۱۰. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۱۱۰.

او، پس امر کرد بندگان خود را اوّل نهار که ابتدا کنند به عبادت او، پس از آن پراکنده شوند به جهت تحصیل مؤونه دنیای خود، پس به این جهت واجب نمود بر آن‌ها نماز فجر را^۱، و معلوم است به اجماع علما، بلکه ضرورت دین که اوّل وقت وجوب نماز صبح، طلوع فجر است؛ پس اوّل نهار و یوم، اوّل طلوع فجر خواهد بود.

وَ مِنْهَا مَا عَنِ الْكَافِي^۲ به سند صحیح از حلبی که گفت: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از این آیه: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾^۳ فرمود: یعنی ظاهر شود از برای شما بیاض و سفیدی روز از تاریکی و سواد شب، و فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله دو مؤذن داشت: یکی ابن امّ مکتوم، و آن اعمی بود، و صبح نشده، اذان می‌گفت؛ و دیگری بلال و او اذان می‌گفت هنگام^۴ طلوع فجر، پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله: ابن امّ مکتوم، در شب اذان می‌گوید که هنوز صبح نشده، پس اگر شنیدید اذان او را، پس باکی نیست بر شما که بخورید و بیاشامید تا هنگامی که بشنوید اذان بلال را.

و این قدر از اخبار، کفایت در وضوح مطلب می‌کند، با این که واضح است، و اگر تفصیل مطلب را طالبی، رجوع نما به جلد صلاة بحار الانوار، در بیان مواقیت، در باب تحقیق نصف شب^۵؛ وَ اللَّهُ الْعَالِمُ.

و اما یوم اجاره که فقها فرموده‌اند از طلوع آفتاب است، پس نه از جهت این است که یوم، حقیقت در این معنی است؛ بلکه از جهت انصراف است به قرینه عامّه عرفیه که بنا و عمل که می‌گیرند، معهود است که از اوّل آفتاب، مشغول عمل می‌شوند؛ بلکه قدری از آفتاب برآمده هم مُسامحه می‌کنند، مثل این که یوم وعده که می‌گویند: صبح را می‌آییم منزل تو، معهود است که مراد از اوّل آفتاب؛ بلکه قدری از آفتاب برآمده است؛ بلکه عرض می‌کنم: از همین فقره از دعا که فرمود: وَ خَلَقْتَ بِهَا النُّورَ، وَ جَعَلْتَهُ نَهَاراً می‌توان صحّت این قول را استفاده نمود؛ زیرا که اگر خدا نور را نهار قرار داده، پس طلوع که مبدأ ظهور نور

۱. همان، ج ۸۰، ص ۱۱۰. ۲. الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۹۸.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۷. ۴. پایان ص ۳۲ الف از نسخه خطی.

۵. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۸۰، باب ۱۰، صص ۷۴-۱۴۵.

است باید داخل در نهار باشد؛ زیرا که مبدأ شیء که بدایت آن شیء است، داخل آن است، و نمی تواند بدایت شیء خارج از آن شیء باشد؛ لِأَنَّهُ بِدَايَتِهِ كَمَا لَا يَتَّبِعِي ان يَخْفَى لَا أَنَّهُ أَمْرٌ مَوْهُومٌ پس اول طلوع فجر، بدایت یوم و نهار است؛ فَأَقْبَهُمْ.

و اما قول دوم که یوم حقیقت باشد در بین طلوع^۱ شمس الی غروب شمس که بین الطلوعین داخل در شب باشد؛ پس متمسک به تبادر عرفی شده، چنانچه در باب اجارات و بناء اعمال در عرف، همین است، و در بحار الانوار در تحقیق مُنتَصَفِ اللَّيْلِ هم اخباری نقل می کند که می توان به ظاهر آن ها^۲ متمسک شد^۳؛ ولی چون این قول ضعیف است - قولاً و قائللاً و دلیلاً - ما در این مختصر اعراض نمودیم از ذکر آن اخبار و جواب آن ها.

و بالجمله، صاحب این قول می گوید: یوم - لغةً و عرفاً - حقیقت است در مابین طلوع شمس الی غروبها، و لکن حقیقت شرعیّه پیدا کرده در مابین طلوع فجر الی غروب شمس، پس یوم صائم که از طلوع فجر است، و نماز صبح که داخل در صلوات یومیّه است، به جهت حقیقت بودن یوم است - شرعاً -، در این قطعه از زمان، پس قول اعمش و بعضی دیگر که تجویز کردند مُفْطِرَاتِ را از برای صائم بعد طلوع الفجر، خلاف معنی یوم است - لغةً و عرفاً و شرعاً -، و مخالف اقوال قوم است در معنی یوم و لیل، و خلاف اجماع تمام علما، و جزو اقوال باطله است.

و اما قول سوّم که بین الطلوعین نه داخل شب است، و نه داخل روز؛ بلکه واسطه بین روز و شب است، پس گذشت^۴ ضعف آن، و آن که خلاف آیه شریفه ﴿يُوجِزُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ يُوجِزُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ﴾^۵ است.

وَ خَلَقَتْ بِهَا الشَّمْسَ وَ جَعَلَتْ الشَّمْسَ ضِيَاءً، وَ خَلَقَتْ بِهَا الْقَمَرَ وَ جَعَلَتْ الْقَمَرَ نُورًا.

۱. پایان ص ۳۲ ب از نسخه خطی. ۲. در اصل: آن.

۳. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸۰، باب ۱۰، صص ۷۴-۱۴۵. ۴. کتاب حاضر، ص ۷۵.

۵. سورة لقمان (۳۱)، آیه ۲۹؛ سورة فاطر (۳۵)، آیه ۱۳؛ سورة حدید (۵۷)، آیه ۶.

یعنی و آفریدی به آن حکمت خود، آفتاب را و قرار دادی آفتاب را کمال^۱ روشنی و آفریدی به آن حکمت خود ماه را و قرار دادی ماه را روشنایی.

﴿لمعة﴾

ذَكَرَ الْكَفَعَمِي^۲: أَنْ أَلْجَعَلَ هُنَا بِمَعْنَى الصَّيْرُورَةِ وَمِنْهُ: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳؛ أَي صَيَّرْنَا هُمْ.

وَقَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى عَمَلٍ، كَقَوْلِكَ: جَعَلْتَ الشَّيْءَ بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ.

وَقَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى الْوَصْفِ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً﴾^۴؛ أَي وَصَفُوهُمْ بِذَلِكَ.

وَقَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى الْخَلْقِ * كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۵.

وَقَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى التَّبْيِينِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا﴾^۶.

وَقَدْ يَجِيءُ بِمَعْنَى الرُّؤْيَةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ﴾^۷؛ أَي هَلْ رَأَوْا غَيْرَ اللَّهِ خَلَقَ شَيْئًا، فَاشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ خَلْقَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ خَلْقِهِ.

وَقَدْ يَجِيءُ بِمَعْنَى الْحُكْمِ وَالْإِعْتِقَادِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾^۸؛ أَي لَا تَعْتَقِدْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَتَحْكَمْ بِهِ.

وَقَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى الْأَنْشَاءِ وَالْحُدُوثِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^۹؛ أَي أَنْشَأَهُمَا وَأَخْدَثَهُمَا.

و شيخ طبرسی در تفسیر این آیه شریفه: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ

۱. پایان ص ۳۳ الف از نسخه خطی.

۲. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۶، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات. ۳. سورة اعراف (۷)، آیه ۲۷. ۴. سورة زخرف (۴۳)، آیه ۱۹.

* أقول: وَقَدْ يَجِيءُ الْخَلْقُ بِمَعْنَى التَّقْدِيرِ وَمِنْهُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»، أَي: قَدَرَهُمَا بِمِقْدَارِ

(منه - عفی عنه -). ۵. سورة انبياء (۲۱)، آیه ۳۰.

۶. سورة نحل (۱۶)، آیه ۹۱، در اصل نسخه: «... عليكم رقيباً». ۷. سورة رعد (۱۳)، آیه ۱۶.

۸. سورة اسراء (۱۷)، آیه ۳۹؛ هم چنین آیه ۲۲، در اصل نسخه: «ولا تجعل...».

۹. سورة انعام (۶)، آیه ۱.

الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ^۱ فرموده^۲ که فرق بَيْنَ الْخَلْقِ وَ الْجَعْلِ این است که خلق، در او معنی تقدیر مأخوذ است، و جعل، در او معنی تصییر، مثل انشاء شیء از شیء، یا گردانیدن چیزی را چیز دیگری، و مِنْ ذَلِكَ: ﴿وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^۳، ﴿وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾^۴؛ پس معنی آیه شریفه، این است که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْدَثَ عَلَيَّ نَحْوِ التَّقْدِيرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ أَنْشَأَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ.^۵

و از فاضل مقداد حکایت شده که در لوامعش فرموده: فرق بین صانع و خالق و باری، این است که صانع، هُوَ الْمَوْجِدُ لِلشَّيْءِ الْمَخْرُجِ لَهُ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى التَّوْجُودِ، وَ الْخَالِقُ هُوَ الْمُقَدِّرُ لِلْأَشْيَاءِ عَلَى مُقْتَضَى الْحِكْمَةِ، سِوَاءَ خَرَجَتْ إِلَى التَّوْجُودِ أَمْ لَا.^۶

أَقُولُ: وَ ذَلِكَ مِثْلَ خَلْقِ الْمَوْتِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ﴾^۷، وَ الْبَارِي، هُوَ الْمَوْجِدُ لَهَا مِنْ غَيْرِ تَفَاوُتٍ، أَوْ الْمُمَيِّزُ لَهَا بَعْضًا عَنْ بَعْضٍ بِالصُّورِ وَ الْأَشْكَالِ.

وَ عَنِ الْغَزَالِيِّ فِي تَفْسِيرِ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى: ^۸ وَ قَدْ يَظُنُّ أَنَّ الْخَالِقَ وَ الْبَارِيَّ وَ الْمَصَوِّرَ، أَلْفَاظَ مُتَرَادِفَةً، وَ أَنَّ الْكُلَّ يَرْجِعُ إِلَى الْخَلْقِ وَ الْإِخْتِرَاعِ، وَ لَيْسَ كَذَلِكَ، بَلْ كُلُّنَا يَخْرُجُ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى التَّوْجُودِ مُفْتَقِرًا إِلَى تَقْدِيرِهِ أَوَّلًا، وَ إِلَى إِبْجَادِهِ ثَانِيًا، وَ إِلَى التَّصْوِيرِ بَعْدَ الْإِبْجَادِ ثَالِثًا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى خَالِقٌ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مُقَدِّرٌ. وَ بَارِيٌّ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مُخْتَرَعٌ وَ مُوَجِدٌ، وَ مُصَوِّرٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مُرْتَّبٌ صُورَ الْمُخْتَرَعَاتِ أَحْسَنَ تَرْتِيبٍ فِي هَذَا، كَالْبِنَاءِ (وَ هُوَ الْمِعْمَارُ) مَثَلًا، فَإِنَّهُ يَحْتَاجُ إِلَى مُقَدِّرٍ يَقْدِرُ مَا لَا يَدَّ مِنْهُ مِنَ الْخَشَبِ وَ اللَّبَنِ، وَ مَسَاحَةِ الْأَرْضِ، وَ عَدَدِ الْأُيُنِيِّةِ وَ طُولِهَا وَ عَرْضِهَا، وَ هَذَا يَتَوَلَّاهُ الْمُهَنْدِسُ فَيَرَسِّمُهُ وَ يَصَوِّرُهُ، ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَى بِنَاءٍ يَتَوَلَّى الْأَعْمَالَ الَّتِي عِنْدَهَا يَحْدُثُ أَصُولُ الْأُيُنِيِّةِ، ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَى مَزِينٍ يَنْقِشُ ظَاهِرَهُ، وَ يَزِينُ صَوْرَتَهُ فَيَتَوَلَّاهُ غَيْرُ

۱. سورة انعام (۶)، آیه ۱.

۲. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ۱، صص ۲۶۵ - ۳۶۶؛ همو، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۲۳.

۳. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۸۹. ۴. سورة نبا (۷۸)، آیه ۸، به صورت «... وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا».

۵. پایان ص ۳۳ ب از نسخه خطی.

۶. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۵، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات. ۷. سورة ملک (۶۷)، آیه ۲.

۸. الغزالی، مقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی، صص ۵۲ - ۵۳.

الْبِنَاءُ هَذِهِ هِيَ الْعَادَةُ فِي التَّقْدِيرِ فِي الْبِنَاءِ، أَوْ التَّصْوِيرِ، وَ لَيْسَ كَذَلِكَ فِي أَعْمَالِهِ - تَعَالَى -، بَلْ هُوَ الْمُقَدَّرُ وَالْمُوجِدُ وَالصَّانِعُ، فَهُوَ الْخَالِقُ وَالْبَارِيُّ وَالْمُصَوِّرُ.

و اما لفظ ضياء، پس طبرسی فرموده: هُوَ أَكْبَرُ مِنَ النُّورِ^۱، وَ عَنِ شَرْحِ النَّهْجِ لِلشَّيْخِ الْمُقَدَّادِ^۲: أَنَّ الضَّوْءَ * مَا كَانَ مِنْ ذَاتِ الشَّيْءِ^۳ كَالنَّارِ، وَالشَّمْسُ، وَالنُّورُ مَا كَانَ مُكْتَسِباً مِنْ غَيْرِهِ كَاسْتِنَارَةِ الْجِدَارِ بِالشَّمْسِ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً﴾^۴.

پس در تعبیر به ضياء در شمس که فرمود در دعاء: وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً، وَالْقَمَرَ نُوراً اشاره به آن است که نور شمس، ذاتی او است، و نور قمر، مکتسب از نور شمس است چنانچه اهل ارساد هم بیان نموده، و دلیل این مطلب را تجربه حسی هم مقرر داشته که به تمام مقابله جرم قمر با جرم شمس، تمام جرم قمر، نورانی شود، و به نقصان مقابله به اندازه نقصان، نور او کم شود، بدواً و ختاماً، و وجه تسمیه کوکب مضیء مخصوص را به شمس - چنانچه شیخ ادیب ماهر کفعمی می فرماید - این است که شمس در وسط کواکب سبعة، سیاره است؛ زیرا که سه کوکب در فوق فلک شمس است که زُحَل و مشتری و مریخ باشد؛ و سه کوکب دیگر در زیر فلک شمس است که زهره و عطارد و قمر باشد؛ و وسط مخنقه^۵ که قلاده باشد، شمس و شمسه گویند.

وَ عَنِ تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ^۶، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ الشَّمْسَ سِتُّونَ فَرْسَخاً فِي سِتِّينَ فَرْسَخاً وَالْقَمَرَ أَرْبَعُونَ فَرْسَخاً فِي أَرْبَعِينَ فَرْسَخاً بَطُونَهُمَا يَضِيئَانِ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ ظُهُورُهُمَا يَضِيئَانِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ يَعْنِي جَرْمَ شَمْسٍ، شَصَتْ فَرَسَخٌ فِي شَصَتْ فَرَسَخٌ وَ جَرْمَ قَمَرٍ، چهل فرسخ در چهل فرسخ است. باطن آنها روشنی می دهد به اهل آسمان و ظاهر آنها روشنی می دهد به اهل زمین.

۱. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۹۸.

۲. السیوری، مقداد بن عبدالله [فاضل مقداد]، ارشاد الطالبین فی شرح نهج المسترشدين، ص ۷۶.

* الضوء - بفتح الضاد المعجمة و ضمها - الضياء بكسر الضاد (منه - عفی عنه -).

۳. پایان ص ۳۴ الف از نسخه خطی. ۴. سورة یونس (۱۰)، آیه ۵.

۵. مخنقه بخاء معجمة: قلاده و گردن بند (کنز اللغة).

۶. القمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶.

فَتَأْمَلُ فِي الرُّوَايَةِ كَيْفَ يُمْكِنُ تَطْبِيقُهَا مَعَ مَا عَلَيْهِ أَهْلُ الْأَرْضَادِ وَالتَّجْهِيمِ.
و نیز روایت نموده از سلام بن مستنیر که گفت: گفتم به حضرت باقر علیه السلام: «لِمَ صَارَتْ
الشمسُ أحرَّ مِنَ الْقَمَرِ؟»
فَقَالَ: «لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الشَّمْسَ مِنْ نُورِ النَّارِ، وَ صَفَا الْمَاءَ طَبَقًا مِنْ هَذَا وَ طَبَقًا مِنْ
هَذَا، فَلَمَّا صَارَتْ^۱ سَبْعَةَ أَطْبَاقٍ أَلْبَسَهَا سُبْحَانَهُ لِبَاسًا مِنْ نَارٍ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَحْرَبُ مِنَ الْقَمَرِ، وَ
الْقَمَرُ خَلَقَ كَذَلِكَ، فَلَمَّا صَارَ سَبْعَةَ أَطْبَاقٍ أَلْبَسَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِبَاسًا مِنْ مَاءٍ، فَهُوَ أَبْرَدُ مِنَ
الشمسِ^۲»، فَافْهَمُوا إِنْ كُنْتُمْ مِنْ أَهْلِهِ.

وَ خَلَقَتْ بِهَا الْكَوَاكِبَ وَ جَعَلَتْهَا نُجُومًا وَ بُرُوجًا وَ مَصَابِيحَ وَ زِينَةً وَ رُجُومًا
لِلشَّيَاطِينِ.

یعنی و آفریدی به آن کلمه یا به حکمت خود ستاره‌ها را یعنی آن اجرام منیره که
مرتکزند در چشم فلک از ستاره‌های ثوابت و سیّاره و قراردادی آن ستاره‌ها را بعضی را
نجوم و ستاره کوچک، و بعضی را بروج و بیوت معروفه که محلّ سیر شمس و قمر [و] سایر
سیّارات است که از برج حمل باشد تا برج حوت، و بعضی از آنها را چراغ‌ها، که مردم را
نور بخشند، و هادی آنها باشند، و زینت آسمان‌ها که نظرکنندگان را خوش آید^۳، و بعضی
را تیرهای دفع کننده از برای شیاطین.

بعضی از فضلاء گفته‌اند: کواکب عبارت از اجرام نیّره است که مستقرّ است در جرم
فلک، یا بر جرم فلک از ثوابت و سیّارات، و نُجُوم را بعضی گفتند که عبارت از ستارگان
کوچک است، و بُرُوج و بعضی^۴ نجوم را به معنای هادی و دلیل و معین اوقات، و بروج را
عبارت از بیوت معروفه گفته‌اند که عبارت از حمل، و ثور، و جوزا، و سرطان، و اسد، و
سنبله، و میزان، و عقرب، و قوس، و جدی، و دلو، و حوت باشد.

۱. پایان ص ۳۴ ب از نسخه خطی. ۲. همان، ج ۲، ص ۱۷.

۳. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ»، وَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَزَيَّنَّاهَا
لِلنَّاطِرِينَ». ۴. در اصل: و بُرُوج و از بعضی.

و بُرُوج در لغت به معنی قصور عالیه است، و چون این‌ها از برای سیّارات مثل منازل اند از برای سکنه خود؛ لهذا استعاره کردند از برای آن‌ها لفظ بروج را، و در^۱ ابتدای قسمت فلک - به مقتضای صور این کواکب - فلک البروج را دوازده قسم کرده، هر قسمی را به مناسبت، برجی نام نهاده، و چنین گمان کردند که فلک البروج را حرکتی بر توالی بروج نخواهد بود، و پیوسته ساکن است؛ و از این جهت آن را فلک ثوابت گفتند؛ چون کواکب آن را حرکتی نبود، و بعد ذلک حرکت بسیار بطیئی از برای او یافتند که به تقریب، بیست و پنج هزار سال، یک دوره طی می‌کند، و به این حرکت، آن صور از محالّ اولیة خود گذشته، و این است که منجمین، ملاحظه صورت و برج را - هر دو - در اختیارات و احکام می‌نمایند. و ستاره‌های بسیار روشن را به مصباح تشبیه کرده‌اند، و زینت بودن کواکب در انظار ناظرین، کمال وضوح را دارد^۲، و نظر به عدم حاجیّت اجرام، افلاک در نظر بیننده، چنان چه می‌نماید که این نقوش، همه در سقف واحدی هستند که قریب به عالم خاک است، چون سقف اتاق که منقش کرده باشند، و از این است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۳، و باز می‌فرماید: ﴿وَزَيْنَّاهَا لِلنَّاطِرِينَ﴾^۴.

و از جمله کواکب، نوعی است که آن را شهاب می‌گویند، و آن، کوكب حقیقی نیست، و مرکوز، یا مستقرّ در اجرام فلک نیست؛ بلکه ماتحت فلک قمر است، قریب به کره نار، متکون می‌شود، و چنان چه در نظر می‌آید که از جمله کواکب آسمان است.

و آن کوكب که شهاب باشد، باعث طرد شیاطین است، و گویا سنگ‌سار می‌شوند شیاطین که صعود به آسمان می‌کنند از برای استفاده علوم از ملائکه، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ﴾^۵، ﴿إِلَّا مَنْ أَشْرَقَ السَّمْعُ فَاتَّبَعَهُ شَيْهَابٌ ثَاقِبٌ﴾^۶، و جای

۱. پایان ص ۳۵ الف از نسخه خطی.

۲. السیوری، مقداد بن عبدالله [فاضل مقداد] اللوامع الإلهیة، صص ۱۲۴ - ۱۲۷.

۳. سورة صافات (۳۷)، آیه ۶، در اصل نسخه: «وَزَيْنَّا السَّمَاءَ...» ۴. سورة حجر (۱۵)، آیه ۱۶.

۵. سورة صافات (۳۷)، آیه ۷. ۶. پایان ص ۳۵ ب از نسخه خطی.

۷. سورة صافات (۳۷)، آیه ۱۰، به صورت: «إِلَّا مَنْ خُطِفَ الْخُطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ...» و سورة حجر (۱۵)، آیه ۱۸، به صورت: «... فَاتَّبَعَهُ شَيْهَابٌ مَبِينٌ».

دیگر می فرماید: ﴿وَحَفَظْنَاَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾ * إِلَّا مَنْ أَشْرَقَ أَلْسَمَعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ^۱.

و در بعضی روایات وارد شده که سابق ایام، شیاطین به سماوات صعود می کردند، و اطلاع می یافتند بر بعضی اخبار عالم ملکوت، و اخبار به کاهنان می نمودند، و ایشان چنان به خاطر مردم می انداختند که عالم به غیب اند، و بعد از تولد حضرت عیسی از آسمان چهارم ممنوع شدند، و بعد از تولد حضرت خاتم النبیین ﷺ از همه سماوات ممنوع شدند، و این سهی که مشاهده می شود، سهام است که ملائکه به آنها، شیاطین را به جهت اطلاع و شنیدن اخبار می زدند، و طرد می نمودند.^۲

وَ جَعَلَتْ لَهَا مَشَارِقَ وَ مَغَارِبَ.

یعنی و قرار دادی از برای آن کواکب، مشرق ها یعنی محل بیرون آمدن و مغرب ها یعنی محل پنهان شدن.

اقول: مشارق جمع مشرق است، و مشرق، محل اشراق و تابیدن نور کوكب است از افق بر سطح زمین، یا محل ظهور کوكب است از افق.

و مغارب هم جمع مغرب است، و مغرب، محل پنهان شدن کوكب از افق تحت الأرض، [و از برای] سیاره و ثوابت، این دو حال ظاهر است، و اختصاص به خصوص سیارات وجه ندارد، و در کتاب عزیز هم وارد شده: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا﴾^۳ به صیغه افراد، و وارد شده: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾^۴ به صیغه تثنیه، و وارد شده: ﴿بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ﴾^۵ به صیغه جمع.

ظاهراً مراد از اول، جنس مشرق و مغرب باشد - به نحو اطلاق -، و مراد^۶ در ثانی، دو

۱. سوره حجر (۱۵)، آیات ۱۷ - ۱۸.

۲. الحویزی، عبدالعلی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۵؛ الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۱۰.

۳. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۸. ۴. سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۱۷.

۵. سوره معارج (۷۰)، آیه ۴۰، در اصل نسخه: «و ربّ المشارق و ربّ المغارب».

۶. پایان ص ۳۶ الف از نسخه خطی.

مشرق و مغرب در اوّل ربیع و اوّل خریف است که دو نقطه اعتدال ربیعی و خریفی باشد، و یا دو مشرق و مغرب در اوّل صیف و شتا است؛ و مراد در ثالث، مشارق و مغارب به اعتبار هر روزی است که متعدد می‌شود، به اعتبار این که هر روز آفتاب مثلاً از جزیی از فلک، طالع شود، و در جزیی از فلک، غروب کند غیر از جزء یوم سابق، و یا به اعتبار هر فصلی.

وَجَعَلَتْ لَهَا مَطَالِعَ وَ مَجَارِيَ وَ جَعَلَتْ لَهَا فَلَكَأَ وَ مَسَابِحَ.

یعنی به حقّ حکمت و کاردانی تو که قرار دادی از برای آن کواکب، محلّ طلوع و مطالع، جمع مطلع است، و آن جزیی از فلک است که از آن، کواکب طلوع می‌نماید؛ لکن به حسب اصطلاح منجمین و ارباب هیأت، مطالع اطلاق می‌شود بر جزیی از فلک البروج، و طوابع بر جزیی از فلک الافلاک که طلوع کنند.

و مجاری جمع مجری است، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۱، و فلک، مفرد افلاک^۲ چون سبب و اسباب، و هر مُستدیری را در لغت، فلک می‌گویند، و در بعضی استعمالات، اطلاق فلک بر دوران آسمان می‌کنند، و در اصطلاح، این اجرام سماوی، محیط به مرکز عالم است، و در بسیاری از آن‌ها - علی ما ذکره بعض - کواکب هست، و در بعضی نیست، بنا بر فهم اصحاب هیأت؛ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

و مسابح جمع مسبح و به معنی مجری است - عَلَى الظَّاهِر - و تکرار به جهت تأکید و توضیح است، چنان که می‌فرماید - عَزَّ مِنْ قَائِلٍ -: ﴿وَ كُلُّ فِي فَلَكَ يَسْبَحُونَ﴾^۳، و شاید که مجاری، نسبت به حرکت یومیّه، و مسابح، نسبت به حرکت خاصّه^۴ کواکب باشد^۵، و این به نظر احقر، اظهر است، و بعضی احتمال محلّ تسبیح به معنی تنزیه حضرت حقّ داده‌اند، و این احتمال، بعید است.

۱. سورة یس (۳۶)، آیه ۳۸.

۲. و بر وزن فلک - به ضمّ فاء و سکون عین - نیز آمده، چون اُسْد و اُسْد (منه - عفی عنه -).

۳. سورة یس (۳۶)، آیه ۴۰. ۴. پایان ص ۳۶ ب از نسخه خطی.

۵. المجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۷.

وَقَدَّرْتَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا وَصَوَّرْتَهَا فَأَحْسَنْتَ تَصْوِيرَهَا؛

یعنی مقدر و معین نمودی از برای آن‌ها در آسمان منزل‌ها، پس نیکو گردانیدی تو تقدیر آن منازل را و مصور گردانیدی تو آن‌ها را، پس نیکو گردانیدی تصویر آن‌ها را. و تقدیر در قَدَّرْتَهَا چنین است: وَقَدَّرْتِ لِمَسِيرِهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ، و این کلام، مقتبس است از کلام حق تعالی شانه که می‌فرماید: ﴿وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾^۱، و بعید نیست که مراد، همین منازل معهوده نزد اصحاب هیأت باشد*، چنان‌چه

۱. سورة یس (۳۶)، آیه ۳۹.

﴿قَالَ بَعْضُ الْفُضَلَاءِ: وَ مَنَازِلَ قَمَرٍ كَهَذَا فِي كُلِّ دَوْرَةٍ مِنْ دَوْرَةِ الْفَلَکِ تَمَامُ الْمَنَازِلِ الرَّاطِبِ مِی‌کند، و شهر عبارت از آن است ثُمَّ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ بیست و هشت منزل است که قمر، قطع آن منازل می‌نماید فی شهرٍ وَ الشَّمْسُ یَقْطَعُهَا فِي سَنَةٍ. ۱. شُرَطَيْنِ - بَضْمُ الشَّيْنِ وَ فَتْحُ رَاءٍ وَ طَاءٍ - وَ آن‌ها دو ستاره است که بر دو شاخ حمل واقع‌اند. ۲. بُطَيْنِ - بِه ضَمِّ بَاءٍ مَوْحَدَةٍ وَ فَتْحُ طَاءٍ مَوْفَقَةٌ مُهْمَلَةٌ - وَ آن سه ستاره کوچک است مَثَلْتُ الْوَضْعَ، واقع‌اند بر شکم حمل. ۳. ثَرِيَّتَا وَ آن شش ستاره معروف‌اند که بر کاهل ثور واقع‌اند، و کاهل مجمع کتفین از حیوان است. ۴. دِبْرَانِ - بِه کَسْر دَالٍ وَ فَتْحُ بَاءٍ مَوْحَدَةٍ - ستاره روشنی است در شاخ ثور و اَوْرَاعِیْنِ الثَّوْرِ نِیز گویند. ۵. هَقَّةٌ - بِه فَتْحُ هَاءٍ وَ قَافٍ - ستاره‌های کوچک مثل ابر که واقع‌اند بر سر جوزاء. ۶. دَذْرَاعٍ وَ آن دو ستاره است روشن که واقع‌اند بر سر اسد که بعد مابین آن‌ها قریب به ذراع است. ۷. نَثْرَةٌ - بِه نُونٍ وَ ثَاءٍ مَثَلْتُهُ - ستاره‌های سحایته‌اند که واقع‌اند بر دهن اسد که در دو طرف آن‌ها دو ستاره روشن است. ۸. طُرْفَةٌ - بِه طَاءٍ وَ رَاءٍ مَهْمَلَتَيْنِ وَ فَاءٍ مَوْحَدَةٍ - وَ آن دو ستاره است بر پیشانی اسد که به جای دو چشم اسد است. ۹. جِبْهَةٌ - بِه ضَمِّ جِیمٍ وَ سَکُونِ بَاءٍ مَوْحَدَةٍ - وَ آن چهار ستاره است از اسد که یکی از آن‌ها مَسْمُومٌ است به قلب الاسد. ۱۰. زَبْرَةٌ - بِه زَاءٍ وَ بَاءٍ نَقْطَه‌دَارٍ وَ رَاءٍ بِی نَقْطَةٍ - دو ستاره است روشن بر کاهل اسد. ۱۱. صَرْفَةٌ وَ آن یک ستاره است بر پشت اسد پهلوی زبیره. ۱۲. دَعْوَاءٌ - بِه تَشْدِيدٍ - وَ آن پنج ستاره است بر ورک اسد که به فارسی کفل گویند. ۱۳. سَمَکٌ اغْزَلٌ ستاره روشنی است که واقع است بر گوشه‌ای از سنبله. ۱۴. غُفْرَةٌ - بِه ضَمِّ غَیْنٍ وَ فَاءٍ - وَ آن سه ستاره کوچک‌اند از میزان. ۱۵. اَزْبَابَا - بِه زَاءٍ مَعْجَمَةٍ وَ بَاءٍ مَوْحَدَةٍ - وَ آن دو ستاره است بر دو کفه میزان، و بعضی گفته‌اند بر دو شاخ عقرب‌اند. ۱۶. اَکْلِیلٌ وَ آن سه ستاره‌اند که صف کشیده‌اند، و بعضی گویند که چهارند که به صورت تاج واقع‌اند در برج عقرب، خارج از صورت عقرب. ۱۷. قَلْبٌ وَ گویند که آن ستاره‌ای است درخشانده بر وسط عقرب که او را قَلْبُ الْعَقْرَبِ می‌گویند. ۱۸. شَوْلَةٌ وَ آن دو ستاره‌ای است درخشانده که بر دم عقرب واقع‌اند. ۱۹. نَعَائِمٌ وَ آن هشت ستاره است از قوس. ۲۰. بَلْدَةٌ گویند که آن موضعی است خالی از کواکب که احاطه نموده است به آن موضع، شش ستاره. ۲۱. سَعْدٌ اَبِیجٌ گویند آن دو ستاره روشن است که واقع‌اند بر سوراخ دماغ جدی. ۲۲. سَعْدٌ تَبِیعٌ وَ آن دو ستاره است در جدی، خارج از صورت. ۲۳. سَعْدٌ اَحْبَنِیَّةٌ بعضی گویند به ضَمِّ هَمْزَةٍ وَ تَشْدِيدِ یَاءٍ، چهار یا دو ستاره است که سه عدد از آن‌ها در سه زاویه به شکل مثلثی واقع‌اند و یک ستاره در میان مثلث واقع

ذکر نمودند از برای قمر، بیست و هشت منزل که در هر دوره‌ای از فلک الافلاک را که قمر طی می‌کند، در این بیست و هشت منزل، سیر خواهد کرد، و هم‌چنین سایر کواکب را در سیر خود منازلی است یا در عین همین منازل، یا مغایر آن‌ها و قوله: وَ صَوَّرَتْهَا فَأَحْسَنْتَ تَصَوِّرَهَا شاید مراد، این باشد که آن کواکب را به احسن صورتی خلقت فرمودی، مثل شکل کروی که احسن اشکال است، و استضائه و تنویر که احسن صفات است با بودن آن‌ها زینت و علامت و اسباب هدایت.

وَ أَحْصَيْتَهَا بِأَسْمَائِكَ إِحْصَاءً وَ دَبَّرْتَهَا بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيرًا.

اقول: إحصاء، مصدر باب إفعال به معنی شمردن و احاطه نمودن به عدد اعداد و مقدار ذی‌المقادیر است، و مراد از إحصاء به اسماء، شاید آن باشد که نام هر یک از کواکب را می‌داند، و قادر بر احصاء و شمردن آن‌ها است، و یا این‌که به واسطه اسماء و صفات، چون علیم، و خبیر، و بصیر و سمیع، احاطه علمی به آن‌ها نموده.

و اما تدبیر، نظر کردن در عاقبت امر، و به جا آوردن او است موافق حکمت، و اتقان و تدبیر نمودن کواکب را به حکمت الهیه که معنی فقره دعا است.

وَ دَبَّرْتَهَا بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيرًا عبارت از این است که خلاق متعال آن‌ها را منشأ آثار و تأثیر در سفلیات قرار داده که از اشراقات آن‌ها حادث می‌شود معادن، و جواهرات و نباتات، و طنج و نضج می‌یابد نباتات و فواکه، و حادث می‌شود برودت و حرارت، و نور و ظلمت، و حدوث سحاب، و آمدن برف و باران که مدار نظام عالم، و اساس عیش بنی آدم بر این‌ها است.

علاوه بر این‌که ظهور آثار کمال صنع و قدرت، و حکمت و عظمت در آن‌ها دلیل واضح، و برهان لایح است بر معرفت صانع حکیم علی‌إطلاق، به علاوه آن‌که آن‌ها، علامت

لا

— است، و این‌ها واقع‌اند در صورت دلو، ۲۴. فرع المقدم و آن دو ستاره‌اند روشن قریب به صورت دلو، ۲۵. فرع المؤخر و آن دو ستاره دیگر است که هر چهار، به صورت تخت واقع‌اند. ۲۶. رشاء - به کسر را - ستاره روشنی است که واقع است بر شکم حوت (منه - عفی عنه -). ۱. پایان ص ۳۷ الف از نسخه خطی.

معرفت اوقات و شهور، و سنین و حساب، و اهتداء در ظلمات لیل، و اهتداء به طرق وصول به مقاصد هستند؛ پس حضرت مدبر الامور از روی حکمت و محکم کاری، تدبیر امر آنها، و خلقت آنها را فرموده که عبرت است از برای اولوا الالباب.

وَ سَخَّرَتْهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَ سُلْطَانِ النَّهَارِ وَ السَّاعَاتِ وَ عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ.

یعنی و مسخر کردی آن کواکب را به تسلط شب و روز بر آنها به سبب مقهور بودن آنها به طلوع و غروب که موجد لیل و نهار است. و این مسخر بودن آنها بر طلوع و غروب، به سبب تحرک آنها است، قهراً به حرکت فلک الافلاک که محقق شبانه روز است؛ زیرا که روز، عبارت از مقدار حرکت فلک است، با بودن شمس در فوق الأرض، و شب، عبارت از مقداری از حرکت فلک^۱ الافلاک است، با بودن شمس در تحت الأرض.

پس تمام کواکب، مسخر حرکت فلک الافلاک اند که آنها را حرکت می دهد از مشرق به مغرب، و از مغرب به مشرق به امر ربوبیه، و به این حرکت حاصل می شود روز و شب، ولو به اعتبار طلوع و غروب بعضی آن کواکب که شمس باشد، و چون شب و روز نیست الا مقدار حرکت در تحت الأرض و فوق الأرض، لذا اسناد سلطنت را به شب و روز داده، و هم چنین ساعات نیست الا مقدار مخصوص از حرکت، مثل سنین و شهور.*

وَ عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ مَنْصُوبٌ اسْتِ که مفعول لأجله باشد از برای و سَخَّرَتْهَا، و فعل او مقدر است؛ یعنی وَ سَخَّرَتْهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لِتَعْرِفُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ.

و مراد از عدد سنین، عدد سنین هلالیه و شمسیه اعمار و آجال دیون و تواریخ، و مراد از حساب، جنس حساب شهور و ایام، و لیالی و ساعات است، و شیخ ابراهیم کفعمی در

۱. پایان ص ۳۷ ب از نسخه خطی.

*. الشمس إذا قطعت برجاً واحداً بالحركة الخاصة لها فهو قدر الشهر الشمسي، وإذا قطعت اثني عشر برجاً من الحمل إلى الحمل، فهو سنة شمسية. والقمر إذا قطع تمام الدورة مرة واحدة، فهو قدر شهر الهلالي، وإذا قطع اثني عشر مرة، فهو سنة هلالية (منه - عفی عنه -).

شرح ابن فقره از دعا فرموده: «وَالْمَعْنَى أَنَّهُ تَعَالَى سَخَّرَ الْكَوَاكِبَ وَالنَّيِّرَيْنِ لِمَعْرِفَةِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمَعْرِفَةِ السَّاعَاتِ، وَعَدَدِ السَّنِينَ وَالْحِسَابِ».^۱
 وَقِيلَ: أَيُّ سَخَّرَهَا بِإِقَامَةِ حُجَّةِ اللَّيْلِ وَحُجَّةِ النَّهَارِ عَلَى وُجُودِكَ، وَوَحْدَانِيَّتِكَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَظْلَمٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ».^۲

وَجَعَلْتَ رُؤْيَهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرَّةً وَاحِدًا.

یعنی^۳ و قرار دادی دیدن آن کواکب را از برای جمیع مردمان، نوع دیدن واحدی که تمام مردمان به چشم می بینند آن کواکب را درخشانده و مدور، در کمال صفاء و بهاء.
 وَ مَرَّةً وَاحِدًا مَنْصُوبٌ اسْتِ بِنَابِرِ مَصْدَرِيَّتٍ؛ يَعْنِي بِحَيْثُ يَرَوْنَهَا وَاحِدًا فِي الْكَمِّيَّةِ وَالْكِيفِيَّةِ وَالْوَضْعِ.

و اما به حسب زمان، پس مختلف می شود دیدن آن ها به حسب آفاق.

شیخ کفعمی در شرح خود می گوید^۴ که نیرین - یعنی شمس و قمر - طلوع می کنند در بلاد هند و سند و صین، پیش از طلوع کردن آن ها بر اهل افریقیه، و اهل جزیره اندلس، و بلاد نوبه، و عکس این است در غروب آن ها.

و ابن قتیبه در ادب خود گفته^۵: سهیل، ستاره احمری است منفرد از کواکب دیگر، و او دیده نمی شود در شیئی از بلاد ارمنیه، و بنات نعش غروب می کنند در بلاد عدن، و غروب نمی کنند در بلاد ارمنیه، و قلب العقرب طلوع می کند بر اهل رنده، قبل از نسر، بثلاث ایام، و نسر طلوع می کند بر اهل کوفه پیش از قلب العقرب بسبع ایام، و بین رؤیت سهیل به حجاز، و رؤیت او به عراق، نوزده شب فاصله است.^۶

۱. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۸، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات. ۲. سورة قصص (۲۸)، آیه ۷۱. ۳. پایان ص ۳۸ الف از نسخه خطی.

۴. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۹، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات. ۵. ابن قتیبه، ادب الکاتب، ص ۷۳.

۶. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۹، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات.

و بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام فِي الْمُقَدَّسِينَ فَوْقَ
إِحْسَائِسِ الْكُرُوبِينَ فَوْقَ غَمَائِمِ الثُّورِ، فَوْقَ ثَابُوتِ الشَّهَادَةِ فِي عَمُودِ النَّارِ.

یعنی سؤال می‌کنم تو را خداوندا در حالی که متوسلیم به بزرگواری تو، یا آن‌که سؤال می‌کنم تو را به حق بزرگواری^۱ تو، آن چنان بزرگواری‌ای که سخن گفتمی به سبب آن با بنده خود و فرستاده خود موسی پسر عمران - بر او باد سلامتی و رحمت - از میان مقدسین، بالای صدای مقربان^۲ ملائکه آسمان، بالای ابرهای نور، بالای صندوق شهادت که گواهی بر حقیقت پیغمبران می‌داد که این تکلم تو در عمود آتش بود.

﴿ لمعة ﴾

مجد به معنی شرافت وسیع و با عظمت است، و کلام در عرف و لغت به معنی سخن، و تکلم به معنی سخن گفتن است به جارحه لسان، و چون نسبت کلام یا تکلم به خدای متعال دهند، به معنی ایجاد کلام است قائم به جسمی از اجسام، مثل هوا، یا شجره طور سینا، یا تسبیح حصی، یا تکلم حیوانات؛ اگرچه به نظر احقر آن‌که تماماً قائم به هوا است که گاهی تعبیر می‌شود به هاتف غیبی، چنان‌چه در بحار نقل می‌کند که هنگام سحر، قریب به صبح در شب نوزدهم شهر رمضان، در میان زمین و آسمان، صدایی بلند شد که هر که بیدار بود شنید این صوت را که می‌گوید: «تَهَدَّمَتْ - وَاللَّهِ - أَرْكَانُ الْهُدَى، وَ انْطَمَسَتْ وَاللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ أَعْلَامُ التَّقَى، وَ انْفَصَمَتْ - وَاللَّهِ - الْعُرُوءَةُ الْوُثْقَى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى عليه السلام، قَتَلَ الْوَصِيِّ الْمُجْتَبَى، قُتِلَ الْوَصِيِّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، قُتِلَ - وَاللَّهِ - سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ»^۳.

بالجمله معنی متکلم بودن خدا، ایجاد اصوات و حروف مفهومة معانی است، ولو این‌که قائم به هوا باشد؛ پس نسبت کلام به خداوند متعال به نحو ایجاد و احداث است، مثل ضارب و متکلم؛ نه به نحو قیام کلام به ذات حق.

۱. پایان ص ۳۸ ب از نسخه خطی. ۲. خ ل: مقربین.

۳. همان، ج ۴۲، ص ۲۸۲: «و نادى جبريل بين السماء و الأرض بصوت يشمه كل مستقظ...»

و ثبوت تکلم از برای خداوند متعال از فروع عامه^۱ قدرت است.
 وَ أَعْلَمَ أَنَّ السَّمْعَ إِذَا أَنِ يَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنَ الْخَارِجِ، كَمَا هُوَ الْمُتَعَارِفُ، وَ هُوَ بِخَرَقِ الْهَوَاءِ
 الْمُتَمَوِّجِ بِصَوْتِ الْمُتَكَلِّمِ، حَتَّى يَصِلَ تَمَوُّجُهُ إِلَى بَاطِنِ الصَّمَاخِ، فَيَذَرُ الْقُوَّةَ الْمُوَدَّعَةَ
 هُنَاكَ الْكَلَامَ، وَ يُؤَدِّيهِ إِلَى النَّفْسِ، وَ هُوَ يَكُونُ بِمُكَالَمَةِ مَخْلُوقٍ مَعَهُ مِثْلَهُ، أَوْ بِمُكَالَمَةِ اللَّهِ تَعَالَى
 مَعَ أَنْبِيَائِهِ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ، أَوْ بِإِرْسَالِ رُسُلِهِ الْكِرَامِ - يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ الْمُكْرَمِينَ -، أَوْ يَسْمَعُهُ
 مِنْ الدَّخْلِ، وَ هُوَ يَنْزُولُهُ مِنَ الْمَبَادِي الْعَالِيَةِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَى مَلَكُوتِ الْقَلْبِ، فَيَسْمَعُهُ بِأُذُنِهِ
 الْوَاعِيَةِ، وَ هُوَ الْوَحْيُ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ
 حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾^۲.

وَ الْكُلُّ كَلَامَ اللَّهِ تَعَالَى، فَالْقُرْآنُ كَلَامَ اللَّهِ، لِكِنَّهُ مِنَ الْقِسْمِ الثَّلَاثِ، وَ هُوَ إِرْسَالُ الرُّسُلِ، وَ
 هُوَ جَنَابُ جِبْرَائِيلَ، وَ هَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْكَلَامِ نَوْعٌ مِنَ الْكَلَامِ النَّفْسِيِّ؛ يَعْنِي هُوَ لَكِنْ بِطَوْرِهِ
 النَّازِلُ، وَ هُوَ غَيْرُ حَدِيثِ النَّفْسِ الَّذِي هُوَ مِنْ مَقُولَةِ التَّصَوُّرَاتِ لِلْمَعَانِي، وَ أَخْطَارِهَا، وَ الْفَاطِحَاتِ
 بِالْبَالِ، كَمَا لَا يَتَّبَعِي أَنْ يَتَوَهَّمَهُ الْجَاهِلُ.

وَ تَفْصِيلُ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْأَجْمَالِ أَنَّ كَلَامَ اللَّهِ قَدْ يَنْزِلُ مِنَ الْمَبَادِي الْعَالِيَةِ حَتَّى يَصِلَ
 إِلَى مَلَكُوتِ الْقَلْبِ، فَيَسْمَعُهُ أُذُنُ قَلْبِهِ الْمُقَدَّسِ، وَ تَدْرِكُهُ إِدْرَاكًا سَمْعِيًّا حَقِيقِيًّا بِأُذُنِهِ الْعِثَالِي
 الْمَطْوِيِّ فِي تَحْتِ هَذَا الْأُذُنِ الْحِسِّيِّ، يَعْنِي أَنَّهُ فِي بَاطِنِ هَذَا الْأُذُنِ الْحِسِّيِّ، وَ هُوَ النَّفْثُ فِي
 الرُّوعِ، وَ الْإِقَاءُ فِي الْقَلْبِ. أَلَا تَرَى إِنَّكَ تَرَى، وَ تَسْمَعُ، وَ تَتَكَلَّمُ فِي الْمَنَامِ، وَ الْحَوَاسِ الظَّاهِرَةِ
 مُعْطَلَةً، وَ الْجَوَارِحَ بِأَسْرَهَا^۳ خَامِدَةً لَا تَحْسُ، وَ لَا تَتَحَرَّكُ أَصْلًا، فَلِكُلِّ كَلَامٍ أُذُنٌ تَنَاسِبُهُ، وَ
 لِكُلِّ أُذُنٍ كَلَامٌ يَلَاقِيهِ، بَلْ رُبَّمَا يُقَالُ: بِأَنَّ الْمُعْتَبَرَ فِي إِدْرَاكِ الْأُذُنِ الْبَاطِنِيَّةِ، عَدَمُ إِحْسَاسِ
 الْأُذُنِ الظَّاهِرَةِ لِعَدَمِ السَّنْخِيَّةِ بَيْنَهُمَا يَعْنِي بَيْنَ نَحْوِي الْكَلَامِ وَ نَحْوِي الْأُذُنِ.

وَ قَدْ وَرَدَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ يَأْخُذُهُ نَحْوُ إِغْمَاءٍ^۴، فَكَمَا لَا يُمْكِنُ إِحْسَاسُ
 الصَّوْتِ الْخَارِجِيِّ الْمَعْهُودِ إِلَّا بِالْأُذُنِ الْجِسْمَانِيِّ الْخَارِجِيِّ؛ فَكَذَلِكَ الْكَلَامُ الْبَاطِنِيُّ لَا يُمْكِنُ
 سَمَاعُهُ، وَ إِدْرَاكُهُ إِلَّا بِالْأُذُنِ الْقَلْبِيِّ الْبَاطِنِيِّ، وَ يَهَذَا الْأُذُنِ الْبَاطِنِيِّ يَسْمَعُ النَّبِيُّ ﷺ، وَ

۱. پایان ص ۳۹ الف از نسخه خطی.

۲. سوره شوری (۲۲)، آیه ۵۱.

۳. پایان ص ۳۹ ب از نسخه خطی.

۴. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۸، صص ۲۶۸ - ۲۷۱.

الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامَ الْمَلَكِ وَالرُّوحَانِيِّينَ سَمَاعاً حَقِيقِيّاً، وَلَا يَسْمَعُهُ غَيْرُهُ؛ لِأَنَّ هَذَا الصَّوْتُ لَيْسَ
وَارِداً مِنَ الْخَارِجِ حَتَّى يَسْمَعَهُ كُلُّ مَنْ فِي الْبَيْتِ، أَوِ الدَّارِ، وَلَوْ كَانَ وَارِداً مِنَ الْخَارِجِ يَسْمَعُهُ
كُلُّ أَحَدٍ كَانَ حَاضِراً فِي مَجْلِسِ الْوَحْيِ وَنُزُولِ الْقُرْآنِ، وَلَا يَخْتَصُّ بِالرَّسُولِ.
وَقِسْ عَلَى ذَلِكَ حَالِ الرُّؤْيَةِ وَالْإِبْصَارِ، وَسَائِرِ الْمَدَارِكِ، وَأَعْتَنِمُ هَذَا لَعَلَّ اللَّهَ يَهْدِيكَ
إِلَى فَهْمِ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ وَبَصِيرٌ حَقِيقَةٌ؛ لِأَنَّهُ عَالِمٌ بِالْمَسْمُوعَاتِ وَالْمُبْصَرَاتِ - كَمَا يَقُولُ بِهِ أَهْلُ
الْكَلَامِ -، وَاللَّهُ الْمُنْجِي مِنْ وَرْطَةِ الْهَلَكَاتِ، وَهُوَ الْهَادِي إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ.
وَ قَدْ سَمِعْنَا هَذَا الْكَلَامَ بِالْأُذُنِ الْقَلْبِي - كِراراً - فِي بَعْضِ أَرْمِنَتِنَا فِي النَّجْفِ الْغَرِيِّ وَفِي
غَيْرِهِ مِنْ أَمْكِنَتِنَا، وَهُوَ مُكَالِمَةُ اللَّهِ عَبْدَهُ بِالْإِلْهَامِ الْقَلْبِي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ
يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيّاً أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً﴾^۱.

﴿لمعة﴾

کلمه فِي الْمُقَدَّسِينَ در دعا یا حال است از مفعول که موسی بن عمران باشد، پس تقدیر
کلام^۳ چنین می شود: کَلَّمْتُ بِهِ عَبْدَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ حَالَ كَوْنِهِ كَائِنًا فِي الْمُقَدَّسِينَ، وَ
می تواند ظرف برای وجود کلام باشد؛ یعنی کَلَّمْتَهُ فِي الْمُقَدَّسِينَ.
و ظاهراً مراد از مقدّسین، روحانیّین و ملائکه مطهّرين است، و تقدّس به معنی تطهّر از
ذنوب و عیوب است، و محتمل است که مراد، شیوخ بنی اسرائیل باشد که مطهّر از ارجاس و
ادناس شدند، چنان چه بیاید عمّاً قریب؛ وَاللَّهُ الْعَالِمُ.
و فَوْقَ إِحْسَاسِ الْكُرُوبِيِّينَ، فَوْقَ ظَرْفِ اسْتِ، وَ بَدَلِ از مُقَدَّسِينَ اسْتِ، بَدَلِ اسْتِمَالِ، وَ
احساس اگر به کسر همزه باشد - چنان چه در اکثر نسخ است - از حسّ است به معنی درک
نمودن؛ یعنی فوق إدْرَاكِ الْمَلَائِكَةِ الْكُرُوبِيِّينَ - أَيِ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ - الَّذِينَ هُمْ سَادَةُ
الْمَلَائِكَةِ، چنان چه نقل شده که جبریل با موسی بود، و احساس نکرد - یعنی نشنید - کلام
خدا را؛ پس پیش کشید او را حضرت موسی، حَتَّى سَمِعَ جَبْرِيْلَ صَرِيْرًا^۴ الْقَلَمَ عَلَى اللُّوحِ؛ وَ
اللَّهُ الْعَالِمُ.

۱. در اصل: لا اِنَّه. ۲. سورة شوری (۴۲)، آیه ۵۱. ۳. پایان ص ۴۰ الف از نسخه خطی.

۴. در اصل: صریر.

و اگر به فتح همزه باشد - چنان چه از بعض نسخ نقل شده که جمع حسّ و حسیس باشد - یعنی صوت خفیّ، چنان چه می فرماید: ﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا﴾^۱؛ یعنی کلام مخلوق خدا در جَهْر و اِخْفَات، بلندتر بود از صدای ملائکه به تسبیح و تقدیس.

و کَرَوِيّين* به تخفیف واو - چنان چه از فیروزآبادی^۲ نقل شده، و بعضی هم به تشدید خوانده - به معنی مقرّبین از ملائکه است از کَرَب به معنی قُرْب، یقال: کَرَبَتِ الشَّمْسُ؛ یعنی قربت لِلْغَيْبِ، و مراد به قُرْب، شرافت منزلت و قُرْب معنوی ایشان است، و در حدیث ابی العالیه^۳ است: «الکَرَوِيّيون هُم سَادَةُ الْمَلَائِكَةِ»^۴.

و بیان این اجمال آن که حضرت موسیٰ عليه السلام هنگامی که در مصر بود، وعده داد بنی اسرائیل را که بعد از هلاک نمودن قادر متعال دشمن آنها را بیاورد از برای آنها از جانب خدای عزّ و جلّ کتابی که در او بیان و هدایت و رحمت باشد از برای آنها.

پس بعد از هلاک شدن دشمنان آنها، سؤال نمود حضرت موسیٰ عليه السلام خداوند متعال را اعطاء آن کتاب را که الواح تورات باشد، پس رفت جناب موسیٰ در میقات گاه، و مأمور شد که سی روز تمام روزه بدارد که ایّام ذی القعدة باشد، چنان چه خدای متعال در قرآن مجیدش می فرماید: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾^۵.

پس چون سی روز به اتمام رسید، احساس نمود حضرت موسیٰ از دهان خود بوی ناخوش، از اثر بسیاری روزه، پس مسواک نمود به عود.

پس ملائکه گفتند: ما استشمام می کردیم از دهان تو بوی مشک را؛ فاسد نمودی او را به مسواک نمودن.

پس امر آمد از جانب حقّ تعالیٰ که اتمام نماید آن سی روز را به ده یوم دیگر و خطاب

۱. سورة انبياء (۲۱)، آیه ۱۰۲.

* وَ فِي شَرْحِ الْكَفْعِيِّ: الْكَرَوِيّيون بِالتَّشْدِيدِ وَ رَوَى التَّخْفِيفِ سَلِيمَانُ الطَّائِي (منه - عنى عنه -).

۲. الفیروزآبادی، محمّد بن یعقوب، القاموس المحیط، ج ۱، ص ۲۸۲. ۳. پایان ص ۴۰ ب از نسخه خطی.

۴. ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۹؛ المجلسی، محمّد باقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۰۹، به

نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات.

۵. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۴۲.

رسید: آیا نمی‌دانی که خُلُوفِ قَمِ صَائِمٍ، اطیب است نزد ما از بوی مشک.^۱ چنان‌چه بدین مطلب اشاره دارد تَتَمَّةُ آيَةِ شَرِيفَةٍ ﴿وَآتَمْنَاهَا بِعَشْرِ﴾ که عَشْرٌ، ذِي الْحِجَّةِ باشد ﴿فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۲. بالجمله، حضرت موسیٰ با شیوخ بنی‌اسرائیل آمدند در میقات‌گاه که طور سیناء باشد بعد از این که امر کرد آن‌ها را که خود را طاهر کنند، و ثیاب طاهر بپوشند؛ پس نازل کرد خداوند عالم بر آن‌ها غمامه را، و فروگرفت آن غمامه، تمام کوه را که طور سینا باشد، و داخل شد در غمامه که هفت^۳ فرسخ را گرفته بود، و مطرود شدند شیاطین و تمام هوامّ الْأَرْضِ، و منکشف شد آسمان؛ پس دیدند ملائکه را که در هوا قائم‌اند، و شنیدند صدای آن‌ها را به تسبیح و تقدیس، و شنیدند کلام خدا را فوق صدای ملائکه، و اشاره به این مطلب است - وَاللَّهُ الْعَالِمُ -؛ فقرة مذکوره از دعا که فرمود: وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَىٰ بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام فِي الْمَقْدَسِينَ که شیوخ بنی‌اسرائیل باشند که طاهر شدند، و لباس طاهر پوشیدند؛ یعنی پاکیزه شدند از وسخ ظاهری و باطنی.

فَوْقَ إِحْسَاسِ الْكُرُوبِيِّينَ، یعنی کلام خدا بالای صدای ملائکه کُرُوبِيِّينَ به تسبیح و تقدیس بود، و آن صدای ملائکه، بالای غمامه نور، بالای تابوت شهادت بود که آن تابوت، در عمودی از آتش بود.*

پس فَوْقَ تَابُوتِ الشَّهَادَةِ ظَرْفٌ است از برای غَمَائِمِ نُورٍ و فِي عَمُودِ النَّارِ یا ظَرْفٌ است از برای كَلَّمْتَ؛ یعنی کلام تو در عمود آتش که عمود نار^۴ باشد شنیده می‌شد، یا ظَرْفٌ است از برای تابوت شهادت؛ یعنی تابوت شهادت در عمود نار بود به جهت این که آن عمود نار، احاطه داشت یا حالکونی که تابوت شهادت در عمود نار بود.

و تابوت شهادت را به این نام مَسْمُیٌ کردند، به جهت این که شاهد بر صدق حضرت

۱. بنگرید به: الاشعری، احمد بن عیسیٰ، التوادر، ص ۲۵؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۴۵.

۲. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۴۲.

۳. پایان ص ۴۱ الف از نسخه خطی.

*. تابوت، صندوق طویل را گویند، و اصل تابوت، تابوه بوده بر وزن ترقوه، چون واو را ساکن نمودند از جهت نقل، تابوت به تا گفتند. عَنِ الْجَوْهَرِيِّ حِكَايَتًا عَنْ غَيْرِهِ لَمْ يَخْتَلَفُوا قَرِيشَ وَأَنْصَارَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا فِي التَّابُوتِ فَلَمَّا قَرِشَ بِالْقَاءِ وَالْأَنْصَارُ بِالْهَاءِ (منه - عفی عنه -). -۴- در اصل: نور.

موسیٰ بود به آن چه وعده داد آن حضرت، بنی اسرائیل را به آوردن کتابی را که مشتمل باشد بر اوامر و نواهی از جانب خداوند تبارک و تعالیٰ که تورات باشد^۱، پس اضافه صندوق به شهادت از برای مبالغه است، و آن صندوقی^۲ بود از عود، قریب به سه ذراع در عرض ذراعین که در او بود تورات و آیات عشر هم در آن بود، خدای تعالیٰ با تورات فرستاد.

و نقل شده از خطّ شیخنا الشّهید^۳ که فرموده: مراد به تابوت شهادت، صندوقی است که نازل فرمود خداوند متعال در او الواح تورات را که در او نوشته بود آیات عشر، و بیان آیات عشر، عمّا قریب بیاید؛ إن شاء الله تعالیٰ.

و بعضی گفتند: تابوت شهادت، همان صندوقی است که مادر موسیٰ^۴ ساخت او را از بردی - که به فارسی پیژر باشد -، و آن را در ظرف گذاشت، و آن را به قیر و زفت^۵ اندود کرد، و حضرت موسیٰ را که پسر خوش سیمایی بود، و تا سه ماه او را مخفی داشت از ترس فرعون و فرعونیان، و زیاده نتوانست مخفی دارد، گذاشت در آن صندوق، و به شطّ نیل انداخت - چنان چه قصّه او مشهور است -، و زن فرعون او را گرفت، و در خانه فرعون به حدّ کمال رسیده، عاقبت از خوف فرعون فرار نموده، به مدین شعیب رفت، و دختر امام «مدین» را - که شعیب باشد -، تزویج نمود.

و یک موضع از تورات، تعبیر از جناب شعیب به رعوائیل، یا رعوئیل^۶، و در موضع دیگر به یثرو^۷ شده^۸، و عاقبة الأمر آمد در مصر، و فرعون و فرعونیان به دست او هلاک شدند، وَ كَذَا تَكُونُ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ. لکن در ترجمه فارسی تورات در سفر خروج، دیدم این نحو مذکور است که بعد از امر فرعون به تمامی قومش که هر پسری از عبرانیان - یعنی بنی اسرائیل - زاییده می شود او را به نهر بیندازند؛ پس شخصی از خاندان لیوی روانه شده، از دختران لیوی زنی را گرفت، و آن زن، حامله شده، پسری^۹ را زایید، و هنگامی که او را دید که خوش منظر است، او را سه ماه پنهان کرده، و چون نتوانست او را

۱. دهکردی، سید ابوالقاسم، منبر الوسيله، ج ۱، ص ۲۸۴. ۲. پایان ص ۴۱ ب از نسخه خطی.

۳. صمغ حاصل از گیاهان. ۴. کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۲.

۵. به صورت «یثرو» هم ضبط شده است. ۶. همان، همان جا، باب های ۳، ۴ و ۱۸.

۷. پایان ص ۴۲ الف از نسخه خطی.

زیاده پنهان دارد، از برایش صندوقچه‌ای از نی گرفت، و آن را به نفت و زفت اندوده کرده، پسر را در آن نهاد، و آن را در نی زار و به کنار نهر گذاشت، و خواهر آن پسر از دور ایستاده، تا آن که بداند که از برای او چه واقع خواهد شد.

آن گاه دختر فرعون به جهت شست و شو به نهر فرود آمد، و کنیزکانش به کنار نهر گردش می کردند، و او در میان نی زار، صندوقچه‌ای دید، کنیزک خود را فرستاد که او را گرفت، و آن را گشاده، پسری دید، و اینک طفل می گریست، و به او ترحم نموده، گفت که: «این یکی از اطفال عبرانیان است».

و خواهر آن پسر، به دختر فرعون گفت: «آیا بروم، و از برایت زن شیردهی را از عبرانیان آواز کنم تا آن که از برایت طفل را شیر دهد؟».

دختر فرعون گفت او را: «برو».

پس دخترک رفت، و مادر طفل را خواند.

دختر فرعون به او گفت که این طفل را بگیر، و او را از برایم شیر ده، و مزد تو را به تو می دهم، و آن زن، طفل را گرفته، او را شیر می داد، و طفل، نشو و نما نموده، او را به نزد دختر فرعون می آورد که او را به جای پسر بود، و اسمش را موسی نهاد، و گفت: از این که او را از آب کشیدم، و واقع شد در آن روزها که موسی بزرگ شده، به نزد برادرانش بیرون آمد، و به بارهای ایشان نگریست، و مردی مصری را دید که مردی عبرانی از برادرانش را می زند، و به این طرف و آن طرف نگاه کرده، چون کسی را ندید، مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان کرد، و روز دیگر، بیرون آمد، و اینک دو مرد عبرانی را دید منازعه می کردند، و به ظالم گفت: «رفیق خود را چرا می زنی؟».

و او جواب گفت: «کیست که تو را سرور یا حاکم بر ما نصب گذارده است، آیا قصد کشتن مرا - چنان چه مصری را کشتی - داری؟».

پس موسی ترسیده، با خود گفت که به تحقیق این قصه معلوم شده، و فرعون این قصه را

که شنید، خواست که موسی را بکشد. موسی از حضور فرعون فرار کرد، و در ولایت مدیان ساکن شد، و بر سر چاهی نشست، و کاهن مدیان را هفت دختر بود که ایشان می آمدند، و آب می کشیدند، و سنگ آب ها را پر می کردند تا آن که گله های پدر خود را بنوشانند - إلى تمام القصة المذكورة في أوائل سفر الخروج من التوراة -^۱

و فوق غمائم التور ظرف بعد از ظرف است از برای خود گفتمت؛ یعنی کلام خدا بالای غمامه نور بود، و غمائم، جمع غمامه است که ابر سفید نازک باشد.

و مراد از غمائم نور، آن ابری است که ظاهر شد از برای حضرت در مواضع متعدده، و تجلی نور حق در او می شد؛ یکی در طور سینا که در بالای کوه، ابری ظاهر [شد]، و فوق آن غمامه، حضرت موسی، کلام حق را شنید، و الواح تورات بر آن جناب نازل شد که مشایخ بنی اسرائیل، مخاطبه حق را با جناب موسی شنیدند.

و ظاهراً مراد از غمائم نور در این فقره از دعا همین موضع باشد به قرینه و کفتمت به عبداک و رسولک موسی بن عمران فی المقدسین که شاید مراد، شیوخ بنی اسرائیل باشد که در صفا جبل سینا همراه موسی بودند، یا ملائکه خدا باشد^۲ که ظاهر شدند در آنجا فوق إحساس الكروبيين فوق غمائم التور که حضرت، مأمور به صعود جبل شده، و داخل در آن ابر شد، و چهل شبانه روز در ابر بود، و در آن مقام شریف، جناب اقدس الهی، احکام را بر آن حضرت نازل فرمود.

دوم آن که چون حضرت موسی داخل خباء المحضر می شد، عمودی از ابر، درب خیمه ظاهر می شد که حاجب از نظر اغیار بود، و کلام ربّ انام را در آن خیمه از بالای تابوت شهادت از ابری که عمود شده بود بر در خیمه، و نوری از آن ظاهر می شد می شنید، و این موضع هم داخل در این فقره از دعا است.

و سیّم آن که در آخر سفر دوم از تورات مذکور است^۳ - على المحكي عنه - که ابری فرو می گرفت خباء المحضر را که خیمه ای بود که تابوت شهادت در او بود، و نور آن روشن

۱. کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۲. ۲. پایان ص ۴۳ الف از نسخه خطی.

۳. کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۴۰.

می‌کرد آن خیامی را که معبد ایشان بود، و در شب در آن، ابر آتشی ظاهر بود، و تا آن ابر برخواستہ نمی‌شد از آن خیمه شہادت، از آن منزل کوچ نمی‌کردند.

چهارم آن‌که مراد از غَمَائِم، نُور عمود از ابر است که روزها هنگام بیرون رفتن جناب موسی با بنی اسرائیل از مصر از راه بیابان، دلیل راه آن‌ها بود که راه را گم نکنند، و وقایه آن‌ها بود از حرارت آفتاب که بر سر آن‌ها سایه انداختی.*

و فِي عَمُودِ النَّارِ عَطْفٌ اسْتَبْرَأَ فِي الْمُقَدَّسِينَ وَ ظَرْفٌ بَعْدَ ظَرْفٍ لِأَنَّ تَكْلِمَ؛ یعنی تکلّم کردی در عمود آتش که مراد، آتشی است که حضرت موسی در جانب طور سینا دید که فرمود: ﴿إِنِّي أَنشَأْتُ نَارًا سَاءَتِ بَعْضُهَا مِنهَا بَخْرٌ ۚ أَوْ آتِ بَكُم بِشَهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۚ فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ مِّنْ أُنْزُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا ۚ﴾^۱، و مراد از ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾ جناب موسی عليه السلام است، ﴿وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ یا مشایخ بنی اسرائیل، یا ملائکه، و این نار - فِي الْحَقِيقَةِ - شاید نور بوده، و به نظر حسّی موسی آمد که آتشی است فروگرفته درخت سبزی را سر تا پا، و آن درخت نمی‌سوزد؛ لَهَذَا تَعْبِيرٌ بِه نَارِ كَرْدِه، و از وراء حجابِ نَارِ، کلام خدا را شنید.**

و یا مراد از عمود نار، عمود آتشی است که در شب‌ها با آن‌ها بود که روشنایی می‌داد ایشان را و دلیل راه ایشان بود، یا آتشی است که در خباء المحضر می‌آمد در قربان‌گاه، و قربانی بنی اسرائیل را می‌سوزانید، یا اعمّ از هر دو - چنان‌چه شرحش بیاید -.

و بعضی گفته‌اند که عمودی بود از نور که مثال ستون از زمین به آسمان کشیده می‌شد، در شب آن‌ها را روشنایی می‌داد، و چون به ظاهر، مثل آتش بود، عمود نار می‌گفتند؛ چه آن‌که - عَلَى الْمَحْكِيِّ -؛ جناب موسی عليه السلام بنی اسرائیل را از راه بیابانی آورده که منتهی به دریای قَلْزَم می‌شد، از ترس فرعون و فرعونیان، و هم در منزلی از منازل***، بنی اسرائیل فریاد و

*. اما تظلیل غمامه که ابر، روزها بر سر بنی اسرائیل سایه می‌انداخت، به جهت حراست آفتاب و شب‌ها عمودی از آتش ظاهر می‌شد که به همه آن‌ها روشنایی می‌داد که به جای قندیل و چراغ آن‌ها بود، پس در وادی تیه بوده، و شاید همین غمائم، نور و عمود نار باشد، و شاید غیر آن باشد؛ وَاللّٰهُ الْعَالَمُ (منه - عفی عنه -).

۱. پایان ص ۴۳ ب از نسخه خطی. ۲. سورة نمل (۲۷)، آیات ۷ - ۸.

***. و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا وَ الْوَادِعَاءُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» إِلَى آخِرِ آيَاتِهِ (منه - عفی عنه -). ***. اسم آن منزل «سین» نوشته شد (منه - عفی عنه -).

ناله برآوردند، و سخنان ناشایسته گفتند، و به حضرت موسی و هارون گفتند که کاش ما در مصر مرده بودیم، و دست ما از آن دیگ‌های پُر گوشت، و از آن مطعومات، کوتاه نمی‌شد، چرا ما را در این بیابان آوردید که همه ما را از گرسنگی بکشید؟

بعد از آن جناب موسی به هارون گفت که بگو به جماعت بنی‌اسرائیل، حاضر شوند نزد خدای تعالی، به درستی که خدا شنید گفت و گوه‌های نالایق شما را.

چون حضرت هارون با جماعت بنی‌اسرائیل^۱ این سخن را فرمود، بنی‌اسرائیل ملتفت بیابان شدند، ناگاه دیدند نور خدا را در ابر، و خطاب نمود خدای تعالی به موسی که به درستی که من شنیدم سخنان بنی‌اسرائیل را، بگو به ایشان که مابین غروب که غروب شمس و شفق باشد، گوشت خواهید خورد، و در صبح، از طعام، سیر خواهید شد، به درستی که منم خدا پروردگار شما. پس بر آن‌ها من و سلوی* نازل شد.^۲

و چون از آن بیابان که اسم او سین بود کوچ کرده، و به منزل دیگر^۳ آمدند، و در آن جا آبی نبود^۴ که بیاشامند، باز شروع کردند با حضرت موسی مجادله و مخاصمه کردند، و گفتند به جناب موسی و هارون: بیاشیم. و چون سخن ایشان بسیار شد، حضرت موسی به درگاه الهی فریاد کرد که: «خداوندا! چه کنم با این جماعت؟ نزدیک است مرا سنگ سار کنند».

خطاب الهی رسید که پیشاپیش این قوم برو، و جماعتی از مشایخ ایشان را با خود

۱. پایان ص ۴۴ الف از نسخه خطی.

*. سلوی نام مرغی است و من را بعضی تفسیر به ترنجبین کردند؛ لکن محکی از تورات - بر حسب استفاده بعضی - آن است که در رؤیت، مانند حبّ خیری بوده، و در طعم، چرب و شیرین، و رنگش سفید مثل مروارید و در وقتی که شب‌نم می‌افتاد، من می‌بارید که آن را نان می‌کردند، و در آب طبخ می‌کردند، و بعضی از شراح، نقل کرده: چون موسی و شیوخ بنی‌اسرائیل از میقات‌گاه به لشکرگاه برگشتند، بادی از جانب خداوند وزید، و سلوی را از سمت دریا آورد، و در میان لشکرگاه انداخت به مسافت یک روز راه از راست و چپ در حوالی لشکرگاه، به قدر ده ارج بر روی هم ریخته بودند، و بنی‌اسرائیل آن روز و آن شب و فردایش مشغول برچیدن و گرفتن سلوی بودند (منه - عفی عنه -).
۲. کتاب مقدّس، تورات، سفر خروج، باب ۱۶.

۳. اسم آن منزل را «رفیدیم» نوشتند (منه - عفی عنه -).

۴. از تورات نقل شده که در این منزل یثرو که شعیب باشد با صفورا دختر خود (زوجه حضرت موسی) آمد، و دو پسرش جبرشوم و الیعاد به نزد حضرت موسی آمد، و این، خلاف آن چیزی است که نزد مسلمانان معروف است، شاید از مواضع محرّفه تورات بوده باشد (منه).

بردار، و آن عصایی که دریا را به آن شکافتی بردار، و در حوریت، سنگی است که من راهنمایی می‌کنم تو را به آن سنگ، عصای خود را به آن سنگ بزن که آب بیرن خواهد آمد و مردم بیاشامند، و حضرت، این عمل را در حضور مشایخ بنی‌اسرائیل به جا آورد^۱، و آن منزل را «ذوالمحنة و الخصومة» نام نهادند^۲، و از آن منزل کوچ کرده، در بیابان سینا^۳ منزل نمودند، و آن در ماه سیّم از خروج مصر بود، و منزل را مقابل کوه سینا قرار دادند، و حضرت موسیٰ برای مناجات به بالای کوه رفت، و جناب اقدس الهی^۴ با آن حضرت مکالمه فرمود تا آن جا که می‌فرماید: آگاه باش که من تجلی می‌کنم؛ یعنی آیات خود را ظاهر می‌سازم از برای تو در ستبری و ضخامت ابر، تا آن که قوم، مخاطبه مرا با تو بشنوند، و ایمان به تو آورند. و فرمود: برو نزد قوم و ایشان را پاک و پاکیزه کن امروز و فردا، و باید درخت‌های خود را بشویند، و مستعدّ شوند برای روز سیّم که در آن روز، خدای تعالیٰ تجلی می‌کند در حضور ایشان بر کوه سینا، و قوم در حوالی کوه باشند، و بگو به ایشان که به بالای کوه نیایند؛ مگر وقتی که صدای بوق را بشنوند که در آن وقت، جایز است که بالا آیند.

و حضرت موسیٰ از کوه پایین آمد نزد قوم، و امر کرد ایشان را به آنچه خداوند فرمود، و گفت به آن‌ها که سه روز مستعدّ باشید، و نزدیکی به زن نکنید.

چون روز سیّم شد، ناگاه در صبح آن روز، صداها شنیدند، و برق‌ها دیدند که می‌جهد، و ابر عظیمی بر کوه ظاهر شد، و صدای بوق شدیدی می‌شنیدند به حدّی که خوف بر ایشان غلبه کرد؛ پس موسیٰ علیه السلام قوم را برداشت برای دریافتن امر خدا، و از لشکرگاه به دامنه کوه آورد، و ایستادند در زیر کوه، و طور سینا در آن وقت، دود از آن متصاعد بود به جهت تجلی ربّ العزّه بر کوه به آتش، و دودش مثل دود تون حمام بود، و قوم به شدّت خائف شدند، و هرچند صدای بوق، طول می‌کشید، شدیدتر می‌شد، و حضرت موسیٰ مناجات می‌کرد، و از جانب پروردگار، جواب می‌شنید.^۵

۱. همان، همان جا، باب ۱۷. ۲. تورات آن موضع را «مسه و مریپه» نامیده است.

۳. در اصل: سیما. ۴. پایان ص ۴۴ ب از نسخه خطی.

۵. کتاب مقدّس، تورات، سفر خروج، باب ۱۹.

تا آن جایی که می فرماید: مردم از دور ایستادند، و حضرت موسیٰ نزدیک ابر غلیظی که در او نور خدا بود رفت^۱؛ پس خدا فرمود به او که بگو به بنی اسرائیل که شما دیدید که من از سمت آسمان به شما مخاطبه کردم، پس پرستش نکنید معبودهایی که می سازید از تفره و طلا.^۲ تا آن جایی که می فرماید: پس امر فرمود خدا به موسیٰ که بالا بیا به سوی کوه و در آن جا توقف کن تا آن که به تو بدهم لوح های از جواهر و وصایا؛ پس موسیٰ و یوشع بالای کوه رفتند، و حضرت موسیٰ به شیوخ بنی اسرائیل فرمود که در این جا باشید تا وقتی که ما برگردیم، و هارون نزد شما هستند، هر کس مطلبی دارد، نزد ایشان برود.

و چون حضرت موسیٰ به کوه بالا رفت، ابر نازکی فرو گرفت کوه را، و نور خدا ساکن شد بر کوه سینا، و شش روز ابر، آن کوه را فرو گرفته بود، و در روز هفتم، خطاب الهی را حضرت موسیٰ شنید از وسط ابر، و حال آن که نور الهی چون آتش در آن ابر ظاهر شده بود، پس آن حضرت، مأمور به صعود جبل، و دخول در آن ابر شد، و چهل شبانه روز در ابر بود.^۳ و در آن مقام شریف، جناب اقدس الهی، احکام را برای آن حضرت بیان فرمود که به بنی اسرائیل رساند و از آن جمله، ساختن تابوت شهادت بود، و آن صندوقی بود از چوب سنط^۴ - که ظاهراً چوب آزاد باشد -، طول آن، دو ارج^۵ و نیم، و عرض، یک ارج و نیم، و ارتفاعش یک ارج و نیم، و از خارج و داخل به طلا اندوده بود، و او را چهار حلقه بود از طلا؛ دو حلقه در یک جانب، و دو حلقه در جانب دیگر.

و از همان چوب، دو عمود^۶ تراشیده، و به طلا گرفته بودند که حلقه داخل در حلقه ها را در آن داخل می کردند، و چون عماری او را به دوش برمی داشتند، و روپوش از زربفت پادری از طلا بر روی آن صندوق بود، در عرض^۷ و طول، مساوی با صندوق.^۸

۱. پایان ص ۴۵ الف از نسخه خطی.

۲. همان، همان جا، باب ۲۰.

۳. همان، همان جا، باب ۲۴.

۴. نوعی از درخت که در مصر روید (صفی پوری، عبدالرحیم، منتهی الارب و شاد، محمد پادشاه، فرهنگ آندراج)؛ در هاگس، جیمز، قاموس کتاب مقدس: شطیم.

۵. ارج: ذراع.

۶. در ترجمه فارسی تورات: عصا. ۷. پایان ص ۴۵ ب از نسخه خطی.

۸. در ترجمه فارسی تورات: داخل در حلقه هایی که بر طرفین تابوت بود می کردند تا تابوت را به آن ها بردارند.

و بر آن، صورت دو ملک بود از طلا که از خود آن روپوش به عمل آورده بودند، و از آن جدا نبود، و الواح شهادت را در آن صندوق می گذاشتند، و از بالای آن صندوق از میان دو صورت ملک، حضرت موسی کلام مخلوق الهی را می شنید - چنانچه در تورات مذکور است.^۱

[و الواح شهادت را در آن صندوق می گذاشتند]، و الواح شهادت، دو لوح بود از جواهر که در آن معاهده‌ای بود که فی مابین جناب اقدس الهی و حضرت موسی شده بود، و آن ده حکمی که در حضور بنی اسرائیل از کلام الهی شنیده بودند، در آن لوح بود، و معاهده بر آن نده بود که هرگاه بنی اسرائیل، عمل به آن احکام نمایند، خدای تعالی ایشان را بر دشمنان ایشان غالب کند، و بلاد معهوده ایشان را به ایشان ارزانی دارد.

و آن ده حکم، آن آیات عشر است که در تابوت شهادت بوده:
اول: توحید.

دوم: نهی از عبادت اوثنان.

سیم: نگاه داشتن سبت که شبیه باشد که در آن، عملی غیر از عبادت نکنند.

چهارم: اکرام والدین.

پنجم: نهی از قتل نفس.

ششم: نهی از شرک به خدا.

هفتم: نهی از دزدی.

هشتم: نهی از زنا.

نهم: نهی از شهادت دروغ.

دهم: نهی از آرزوی مال غیر و زن غیر.^۲

بالجمله تابوت شهادت را در خیمه‌ای که به وضع مخصوصی به امر الهی ساخته بودند

→ و روپوشی از طلا بر روی آن صندوق بود، و در عرض و طول، مساوی با صندوق.

۱. همان، همان جا، باب ۲۵؛ هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، ص ۲۳۷.

۱. دهکردی، سید ابوالقاسم، منبر الوسیله، ج ۱، ص ۱۲۸۳، کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۲۰.

می گذاشتند، و آن خیمه را خباء المحضر می گفتند؛ یعنی خیمه‌ای که محلّ نزول ملائکه و آیات الهی بود، یا محلّ حضور حضرت موسی و هارون علیهم السلام.

و کیفیت آن - به نحوی که ثعلبی از وهب بن منبه روایت نموده است -، چنان است که حقّ تعالی وحی نمود به حضرت موسی که مسجدی برای نماز جماعت ایشان بسازد، و بیت المقدّس را برای تورات و تابوت سکینه بنا کنند، و قبه‌ها برای قربانی ایشان بسازد، و برای مسجد، سراپرده‌ها مقرر دارد که رو و پشت آن‌ها از پوست قربانی، و بندهای آن‌ها از پشم قربانی باشد، و بندها رازن حایض نریسد، و آن پوست‌ها را مرد جُنُب، دباغی نکند، و ستون‌های مسجد از مس باشد، و طول هر یک چهل ذراع باشد، و دوازده حصّه کنند، و هر حصّه را سبطی بردارند، و آن سراپرده‌ها شش صد ذراع باشد در شش صد ذراع.

و هفت قبه، بر پا کنند، شش قبه که برای قربانی بود، مشبک از طلا و نقره باشد، و بر ستون‌های نقره نصب کنند آن‌ها را، و طول هر ستون چهل ذراع باشد، و چهارده پرده بر روی آن قبه‌ها بکشند، و پرده پایین آن، سُندس سبز باشد، و دوم ارغوانی باشد، و سیّم دیبا باشد، و چهارم از پوستِ [قربانی] باشد که آن پرده‌ها را از باران و غبار، محافظت کند، و بندهای ایشان از پشم قربانی باشد، و وسعتشان چهل ذراع باشد، و در میان آن‌ها خوان‌های مربع از نقره نصب کنند که قربانی را بر روی او بگذارند، و هر خوانی، چهل ذراع طول، و یک ذراع عرض داشته باشد، [و هر خوانی، چهار پایه از نقره داشته باشد] که بلندی هر پایه، سه ذراع بوده باشد که کسی نتواند چیزی از آن بردارد؛ مگر ایستاده.

و امر کرد که بیت المقدّس را که قبه هفتم است نصب کنند بر ستون طلا که طولش هفتاد ذراع بوده باشد، و [آن را بر روی سبیکه‌ای از طلا بگذارند که طولش هفتاد ذراع بوده باشد]، و مرصّع به الوان جواهر کرده باشند، و پایین او را مشبک سازند به میل‌های طلا و نقره، و طناب‌های آن را از پشم قربانی به عمل آورند به رنگ‌های مختلف از سرخ و زرد و سبز، و بر روی آن، هفت پرده قرار دهند بر روی یکدیگر^۲ که پایین آن از حریر سبز بوده

۱. پایان ص ۴۶ الف از نسخه خطی.

۲. پایان ص ۴۶ ب از نسخه خطی.

باشد، دوم از ارغوانی، و بعد از آن، حریر و دیبای سفید و زرد ملون بوده باشد، و هفتم که بر بالای همه است، از پوست قربانی بوده باشد که پرده‌های دیگر را محافظت کند از باران و رطوبت‌ها.

و امر فرمود که سعه آن را هفتاد ذراع کنند، [و فرمود که فرش قبه‌ها را حریر سرخ کنند، و تابوتی از طلا نصب کنند در آن قبه برای تابوت میثاق]، و مرصع سازند آن را به الوان جواهر، و پایه‌های آن از طلا باشد، و طولش نه ذراع، و عرضش چهار ذراع، و ارتفاعش به قدر قامت موسی عليه السلام بوده باشد، و آن قبه‌ها چهار درگاه داشته باشد که از یک در، ملائکه داخل شوند، و از یک در، موسی عليه السلام و از یک در، هارون عليه السلام و از یک در، فرزندان هارون، و فرزندان هارون صاحب اختیار آن قبه باشند، و محافظت تابوت به ایشان تعلق داشته باشد. و حق تعالی امر کرد موسی عليه السلام را که از هر که بالغ [شده] باشد از بنی اسرائیل، یک مثقال طلا بگیرد، و صرف بیت المقدس کند، و دیگر، آنچه احتیاج شود، از اموالی که از فرعون و از اصحاب او گرفته بودند از زیورها و سایر اموال، صرف کنند؛ پس موسی عليه السلام چنین کرد، و عدد بنی اسرائیل در آن وقت، شش صد هزار و هفت صد و هشتاد مرد بود که از ایشان آن مال را گرفت که خدا وحی فرستاد به موسی عليه السلام که من برای تو آتش از آسمان می فرستم که دود نداشته باشد، و چیزی را نسوزاند، و هرگز خاموش نشود، تا قربانی‌هایی که مقبول می شود بخورد، و قندیل‌های بیت المقدس از آن افروخته شود، و آن قندیل‌ها از طلا بود، و به زنجیرهای طلا که بافته بودند به یاقوت و مروارید، و انواع جواهر آویخته بودند، [و امر فرمود که در میان خانه، سنگ عظیمی بگذارند، و میان آن سنگ را گود کنند که آتشی که از آسمان فرود می آید، در آن جا بوده باشد]. تمام شد روایت ثعلبی^۱، و قریب به این، در تورات مذکور است.

و هم^۲ در آن مذکور است که چون موسی داخل آن خیمه می شد، عمودی از ابر [بر] در خیمه می ایستاد که مانع از نظر اغیار بود، و کلام ربّ انام را در آن خیمه از بالای تابوت

۱. المجلسی، محمّدباقر، حیاة القلوب، ج ۱، صص ۶۷۴ - ۶۷۶، به نقل از: ثعلبی، احمد بن محمد بن ابراهیم، عرائس المجالس، ص ۲۳۴. ۲. پایان ص ۴۷ الف از نسخه خطی.

شهادت، از ابری که عمود شده بود بر آن خیمه، و نوری از آن ظاهر می شد می شنید، و چون مردم چنین می دیدند هرکس بر در خیمه خود به سجده می رفت، و خادم و وصی آن حضرت یوشع بن نون از آن خیمه مفارقت نمی نمود^۱، و در آن منزل، بنی اسرائیل مأمور شدند به مقاتله و جهاد با کفار، چون کنعانیین و غیرهم از جماعتی که شام و نواحی و اطراف آن را در تصرف داشتند، و حضرت باری تعالی وعده داده بود که بلاد آنها را به بنی اسرائیل مرحمت فرماید، و مقدمه تجلی مشهور نیز در این منزل - یعنی بیابان سینا - اتفاق افتاد، و هم چنین مقدمه عجل ساختن.

لکن در تورات، نسبت به هارون داده است نه سامری؛ به اصرار و خواهش بنی اسرائیل که معبودی از برای ایشان قرار دهد^۲، و این نیز یکی از علامت های تغییر و تحریف تورات است.

و بر اطراف آن خیمه تابوت شهادت، مساکن و منازل دیگر بود که بسیار عالی و با دستگاه بود، از کیفیت خیمه و طناب و ستون ها و برپا می کردند که بنی اسرائیل در آن چون مسجد، عبادت می کردند، و مذبح و قربان گاهی ساخته بودند که در آن جا قربانی می کردند، و آن چه قبول درگاه جناب اقدس الهی می شد، آتشی از آسمان ظاهر می شد، و آن را می خورد.

و در آخر سفر دوم از تورات مذکور است که ابری^۳ فرو می گرفت آن خیمه را، و نور آن روشن می کرد آن خیامی را که معبد ایشان بود، و تا آن ابر برخواستنه نمی شد از آن خیمه شهادت، از آن منزل کوچ نمی کردند، و این کیفیت در همه منازل، مستمر بود^۴، و بسیار از احکام و شرایع، و سایر مخاطبات الهیه در آن منزل، نازل شد، و مدتی مدید در آن جا ساکن و متمکن بودند.

و در روز بیستم از ماه دوم از سال دوم از خروج مصر، از منزل «طور سینا» و «حوریت» کوچیدند، و متوجه بیابان «فاران» شدند، و صندوق عهد و شهادت را ملائکه پیشاپیش قوم

۱. کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۳۲.

۲. همان، همان جا، باب ۳۲.

۳. همان، همان جا، باب ۴۰.

۴. پایان ص ۴۷ ب از نسخه خطی.

می کشیدند، و ابری بر ایشان سایه می انداخت که زحمت حرارت آفتاب در بین راه به ایشان نرسد.^۱

وَ فِي طُورِ سَيْنَاءَ وَ فِي جَبَلِ حُورَيْثٍ فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ جَانِبِ
الطُّورِ الْأَيْمَنِ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ فِي أَرْضِ مِصْرَ بِتِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ.

﴿بیان لفظی﴾

وَ فِي طُورِ سَيْنَاءَ عطف است به کلمه فِي الْمُقَدَّسِينَ؛ یعنی به مجد و بزرگواری تو که تکلم کردی با موسی بن عمران در طور سیناء و در کوه حوریت*، و کلمه فِي أَرْضِ مِصْرَ ظاهر این است که عطف باشد به الَّذِي به شاهد کلام خود بعضی شراح، که وَ فِي الْمُتَّبِعَاتِ را عطف به الَّذِي گرفته؛ یعنی به مجد و بزرگواری تو در زمین مصر به سبب ظاهر کردن نه آیات بَيِّنَاتٍ و معجزات قاهرات را، و احتمال می رود، اگرچه به نظر حقیر، بعید است که فِي أَرْضِ مِصْرَ عطف باشد به فِي الْمُقَدَّسِينَ؛ یعنی به مجد تو که تکلم کردی با موسی بن عمران در مقدسین و در اَرْضِ مِصْرَ^۲ مُتَّبِعَاتٍ بِتِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، کذا ذکر بعضی الشُّرَاح. و در بعضی مواضع، فِي طُورِ سَيْنَاءَ بدون واو است، و بنابراین، بدل می شود از برای عمود النَّار، بدل اشتمال؛ یعنی عمود ناری که در طور سینا بوده.

و طور در لغت عبرانیّه، اسم است از برای هر کوهی، لکن غالب استعمال آن در چند کوه است که علم بالغلبه شده است:

یکی طور زیتا: کوهی است معروف نزدیک رأس العین^۳، وَ أَيْضاً جَبَلُ يَثِثِ الْمُقَدَّسِ عَنْهُ

۱. همان، سفر اعداد، باب ۱۰.

* حوریت - بالباء المثناة، وَ فِي بَعْضِ النَّسَخِ: بِالنَّاءِ الْمُثَنَاءِ -: اسم موضع و لم يوجد فوعيل في كلام العرب إلا حوريت - بالناء المثناة - كما في القاموس و هو عطف تفسيري لطور سيناء، وَ إِنَّمَا فَسَّرَ بِهِ لِأَنَّ طُورَ سَيْنَا يُقَالُ عَلَيَّ جَبَلٌ بَيْنَ الْمِصْرِ وَ أَيْلَهُ، وَ كَانَ حُورَيْثٌ مَوْضِعاً فِي نَاحِيَةِ يَنْسَبُ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْجَبَلُ وَ قِيلَ: هُوَ جَبَلٌ مِنْ نَاحِيَةِ طُورِ سَيْنَا، دُفِنَ فِيهِ تَابُوتُ يُوسُفَ، تَطَلَّ عَلَيْهِ غَمَامَةٌ مِنْ نُورٍ، وَ سَيَّأَتِي تَفْصِيلُ الْكَلَامِ فِي ضَبْطِ هَذِهِ اللَّفْظَةِ وَ تَفْسِيرِهَا فِي الْمَتْنِ (منه - عفی عنه -). ۲. پایان ص ۴۸ الف از نسخه خطی.

۳. کوه زیتون، این کوه در نزدیکی اورشلیم و در طرف شرقی آن واقع است (هاکس، جیمز، قاموس کتاب

يَمِينِ الْمَسْجِدِ. و یکی طور هارون، و آن کوه دیگر است بر سمت قبله مسجد. و یکی طور سینا - به فتح سین و کسر آن به مدّ و قصر خوانده شده - کوهی است نزدیک ایله و مصر، و بعضی گفته اند: کوهی است در شام.

و سینا* - چنانچه ذکر شد به فتح سین و کسر آن به مدّ و قصر - قیل: به معنی برکت است؛ یعنی کوه مبارک، و برکت او نسبت به حضرت موسی عليه السلام آن بود که در آنجا تجلی حقّ شد از برای موسی، و شنید در آنجا، کلام مخلوق خدا را.

وَ فِي شَرْحِ الْكَفَعِيِّ* عَنِ الْجَوْهَرِيِّ^۱: طُورُ سَيْنَا كُوهِيٌّ اسْتَبَدَّ بِهٖ شَامٌ، وَ هُوَ طُورٌ أُضِيفَ إِلَى سَيْنَاءَ، وَ هِيَ شَجَرَةٌ.

و هم چنین است طور سینین، و خوانده شده است سینا به کسر سین، و گفته شده که فتح سین، أجود است.^۲

و از ابن بابویه عليه السلام نقل شده در کتاب علل او^۳: إِنَّمَا سُمِّيَ طُورُ سَيْنَا بِذَلِكَ؛ لِأَنَّهُ جَبَلٌ كَانَ عَلَيْهِ شَجَرُ الزَّيْتُونِ.

وَ كُلُّ جَبَلٍ يَكُونُ عَلَيْهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ مِنَ النَّبَاتِ وَ الْأَشْجَارِ يَسْمَى طُورَ سَيْنَاءَ وَ طُورَ سَيْنِينَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ مِنَ النَّبَاتِ وَ الْأَشْجَارِ لَا يُقَالُ لَهُ: طُورُ سَيْنَا وَ لَا طُورَ سَيْنِينَ، بَلْ يُقَالُ لَهُ: جَبَلٌ وَ طُورٌ.^۴

→ مقدّس، ص ۷۴۶.

* گذشت در تفصیل حرکت کردن موسی از مصر با بنی اسرائیل که سینا بیابانی است که از منزل حوریت کوچ کرده، به آنجا آمدند پس طور سینا یعنی کوه بیابان سینا، شاید در آن بیابان درخت زیت بسیار بود؛ واللّٰه تعالی عالم (منه - عفی عنه -).

** رِسَالَةٌ صَفْوَةُ الصِّفَاتِ فِي شَرْحِ دُعَاءِ السَّمَاتِ لِلشَّيْخِ اِبْرَاهِيمِ الْجَبَاعِي الْمَلَقَّبِ بِالْكَفَعِيِّ كَذَا ذَكَرَ فِي آخِرِ الرَّسَالَةِ (مِنْهُ - عَفِيَ عَنْهُ -). ۱. الجوهری، اسماعیل بن حمّاد، صحاح اللّٰغه، ج ۵، ص ۲۱۴۱.

۲. الجوهری، اسماعیل بن حمّاد، صحاح اللّٰغه، ج ۴، ص ۲۱۴۱؛ المجلسی، محمّدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۰، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السّمات.

۳. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ.

۴. الصّدوق، محمّد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴.

وَعَنْ ابْنِ خَالَوَيْهِ فِي كِتَابِهِ: ^۱ لَيْسَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ صِفَةٌ عَلَى فَعْلَاءٍ إِلَّا طُورَ سَيْنَاءَ، قَالَ: وَ الطُّورُ؛ الْجَبَلُ وَالسَّيْنَاءُ وَالسَّيْنِينُ؛ الْجَنُّسُ.

وَالْجَبَلُ حُورَيْثٌ؛ كَوْهِيٌّ اسْتَدْرَأَ فِي أَرْضِ مَدْيَنَ خَوَطِبَ عَلَيْهِ مُوسَى أَوَّلَ خُطَابِهِ. قَالَ صَاحِبُ كِتَابِ تَلْخِيطِ الْأَنْبَاءِ: ^۲ مَدْيَنُ مَدِينَةُ قَوْمِ شُعَيْبَ، وَهِيَ تَجَاهُ تَبُوكَ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَالشَّامِ بِهَا الْبَيْتُ الَّذِي اسْتَقَى مِنْهَا مُوسَى لِمَاشِيَةِ شُعَيْبَ.

وَعَنْ جَوَامِعِ الطَّبْرَسِيِّ ^۳ أَنَّ مَدْيَنَ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَّةٌ أَيَّامٌ ^۴ مِنْ مِصْرَ، وَبَعْضِي كَفْتِهَانْدٌ؛ جَبَلُ حُورَيْثٍ، كَوْهِيٌّ اسْتَدْرَأَ فِي زَمِينِ «شَامِ» كَهْ أَوَّلَ خُطَابِي كَهْ بَهْ مُوسَى شَدَّ بَرَّ أَنْ شَدَّ، وَبَعْضِي تَصْرِيحٌ كَرْدِهَانْدٌ - كَمَا عَنِ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ* - كَهْ اَيْنِ كَوْهٍ وَكَوْهٍ سَيْنَا يَكِي اسْتَدْرَأَ، وَكَوْهٍ سَيْنَا - چنانچه گذشت -، كَوْهِيٌّ اسْتَدْرَأَ مَابَيْنِ مِصْرَ وَ اَيْلَهْ، وَحُورَيْثٌ** موضعی است در حوالی آن كَوْهٍ كَهْ اَيْنِ كَوْهٍ بَهْ اُو مَنْسُوبِ اسْتَدْرَأَ، وَ بَر اَيْنِ تَقْدِيرِ، عَطْفِ تَفْسِيرِي مِي شُود.

عرض می‌کنم: گذشت در تفصیل حرکت موسی از مصر با بنی اسرائیل که حوریت اسم موضعی است که در آن موضع، سنگی بود که حضرت موسی با عصای خود به آن سنگ زده، آب بیرون آمده، چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ﴾ ^۷، و این منزل، قبل از نزول به وادی طور سینا بوده؛ فارجم.

و بالجمله، در ضبط لفظ حوریت اختلاف شده، اغلب نسخ دعاء سمات، حوریت به ضمّ حاء مهمله و سکون واو و کسر راء بی نقطه، و یا مثناة ساکنه و ثاء مثلثه نوشته شده، و در

۱. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۰، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات، به نقل از کتاب لیس. ۲. پایان ص ۴۸ ب از نسخه خطی.

۳. همان، ج ۹۰، ص ۱۱۱، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات.

۴. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۴۲۲. ۵. در مصدر: ثمانیه مراحل.

۶. الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۸۳.

*. الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۴۹.

** حوریت قیل: هُوَ جَبَلٌ مِنْ نَاحِيَةِ طُورِ سَيْنَاءَ، دَفِنَ فِيهِ تَابُوتُ يَوْسُفَ، تَطَلَّ عَلَيْهِ غَمَامَةٌ مِنْ نُورٍ فِي عَمُودٍ مِنَ الْأَنْبَاءِ

(منه - عفی عنه -). ۷. سورة بقره (۲)، آیه ۶۰.

مجمع البحرین^۱ هم این طور ضبط نموده، و حکایت از نسخ معتبره کرده، و^۲ گفته که آن کوهی است در زمین شام که اوّل خطابی که شد، بر آن شد^۳، و بعضی گفته‌اند که آن کوه، در مدین شعیب بوده. و در قاموس به تاء مثناة در آخر کلمه ضبط کرده، و گفته: «لَا نَظِيرَ لَهُ»^۴، و از نسخ ظاهر الصّحّة از تورات و از بعض معتبرین نیز نقل شده، و خودم هم در ترجمه فارسی تورات دیدم که حوریب به باء موخّده در آخر کلمه ضبط شده^۵، و شاید همین صحیح باشد، و آن چه از مجمع البحرین و قاموس نقل نمودیم، معرّب حوریب به باء موخّده باشد.

وَفِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ بَدَلٌ اسْتَمَالَ وَ ظَرْفٌ
دیگر است از برای کلمت؛ یعنی تکلم کردی با رسول خودت موسی بن عمران در مقدّسین، فَوْقَ إِحْسَاسِ كَرُوبِيِّنَ فَوْقَ غَمَائِمِ النَّوْرِ، فَوْقَ ثَابُوتِ الشَّهَادَةِ فِي عَمُودِ النَّارِ که این‌ها در طور سینا بودند، و در جبل حوریب، و این‌ها در وادی مقدّس بودند که همان بیابان سینا باشد که حضرت موسی با بنی اسرائیل در آن جا منزل کرده، و در کوه طور رفته، در حضور مشایخ، خطاب الهی را شنیدند، و تورات و آیات عشر بر آن جناب نازل شد، و در آن جا خباء المحضر را بنا کرده، و تابوت شهادت را در او گذاشته.

و بعضی^۶ گفته‌اند^۷ که وادی مقدّس، مکانی است نزدیک بیت المقدّس، و وادی خوبی است، و زیتون بسیار دارد، و گویند که حضرت موسی در آن وادی وفات یافت^۸. و فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ ظَرْفٌ بَعْدَ ظَرْفٍ اسْتَمَالَ وَ كَلَّمْتِ، و ظاهراً همان خباء المحضر باشد یا بالای کوه طور که موسی صعود کرده به آن جا و مشایخ بنی اسرائیل را در صفع جبل گذاشته، اذن صعود نداده، چنان چه^۹ گذشت که این بقعه مبارکه در جانب ایمن طور بوده.
و مِنَ الشَّجَرِ؛ یعنی مِنْ جَانِبِ الشَّجَرِ، وَ مِنْ فِي الْمَوَاضِعِ لِابْتِدَاءِ الْغَايَةِ، وَ قِيلَ: مِنَ الشَّجَرِ

۱. الطّریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۸۳. ۲. پایان ص ۴۹ الف از نسخه خطی.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۴۹. ۴. الفیروزآبادی، محمّد بن یعقوب، القاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۱۹.

۵. هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدّس، ص ۳۳۵.

۶. از صاحب تلخیص الآثار، کفعمی در شرح خود بر دعاء نقل کرده (منه).

۷. ابن صالح کوبایی صاحب تلخیص الآثار.

۸. المجلسی، محمّدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۱، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات، به نقل از: الکوبایی، ابن صالح، تلخیص الآثار. ۹. پایان ص ۴۹ ب از نسخه خطی.

بَدَلِ الْأَشْتِمَالِ مِنْ قَوْلِهِ: مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ؛ لِأَنَّ الشَّجَرَةَ ثَابِتَةً عَلَى جَانِبِ الطُّورِ، وَهِيَ شَجَرَةُ الْعُوسَجِ، أَوْ الْعَنَابِ.

بالجملة وَ مِنَ الشَّجَرَةِ متعلق است به کَلَّمْتُ؛ یعنی خطاب حضرت حق را جناب موسی از درخت شنید، چنانچه خدای متعال در قرآن مجید حکایت می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱، و در این مقام گفته شده:

روا باشد أنا الحقّ از درختی چرا نبود روا از نیک بختی؟^۲

و از ابن عباس نقل شده که دیده شد نار در درخت عناب، و گفته شده عوسج، و قیل: مِنْ الْعَلِيقِ^۳ تَتَوَقَّدُ بِضِيَاءٍ مَعَ شِدَّةِ خُضْرَةِ الشَّجَرَةِ مِنْ أَسْفَلِهَا إِلَىٰ أَعْلَاهَا، لَمْ تَكُنِ الْخُضْرَةُ تَطْفِئُ النَّارَ، وَلَا النَّارُ تَطْفِئُ الْخُضْرَةَ، وَرَأَىٰ نُورًا عَظِيمًا، وَ سَمِعَ تَسْبِيحَ الْمَلَائِكَةِ، فَعَلِمَ أَنَّهُ لِأَمْرِ عَظِيمٍ.^۴

و کفعمی در شرح خود نقل نموده^۵ از بعضی که مراد از شجره، عصای هارون بوده؛ چون بین اسباط، مشاجره واقع شد، و گفتند به حضرت موسی که هارون برادر خود را خلیفه نمودی، به جهت دوست داشتن او، و برگزیدن او را بر ما.

حضرت موسی جواب فرمود: بلکه به امر خدا این کار را کردم. پس موسی گرفت عصاهای هر یک از مشایخ اسباط را، و همچنین عصای جناب هارون را، و نوشت بر هر یک، اسم صاحبش را، و گذاشتند در خباء المحضر؛ پس عصای هارون که از بادام بود، سبز شده، و برگ درآورده، تا علامتی باشد از برای حاضرین و غائبین بر حقانیت حضرت هارون.

عرض می کنم: اصل این واقعه - ظاهراً - واقع شده، و حضرت موسی مأمور به این مطلب

۱. سورة قصص (۲۸)، آیه ۳۰. ۲. شبستری، محمود، گلشن راز.

۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر، ج ۳، ص ۳۳۳.

۴. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۱. ۵. همان، ج ۹۰، ص ۱۱۱.

شده، ولی تفسیر شجره به این عصا، خطا و خلاف نصّ قرآن^۱، و^۲ سایر تفاسیر شراح دعا است.

وَ فِي أَرْضِ مِصْرٍ يَتَشِعُّ آيَاتِ ظَاهِرِهَا إِنَّهَا كَانَتْ مِصْرَ مِصْرٍ وَ تَكَلَّمَتْ فِي صَدْرِ كَلَامٍ،
یعنی به مجد و بزرگواری تو، آن چنان بزرگواری ای که ظاهر ساختی در زمین مصر به سبب
نه آیات بیّنات و معجزات قاهرات.

و احتمال دارد که عطف باشد به فِي الْمُقَدَّسِينَ؛ یعنی به مجد تو که تکلم کردی با
موسیٰ عليه السلام در مقدّسین و در زمین مصر مُتَلَبِّسًا بِتَشِعِّ آيَاتِ، چنان چه بعضی شراح گفته، به
نظر حقیر بعید است از سیاق کلام؛ زیرا که مجد خدا در زمین مصر را به همان آیات تسع
قرار داده، نه به تکلم.

و بالجمله مصر، مملکت معروف است که محلّ سلطنت فراعنه بوده، گویند که وسعت
آن، چهل روز در چهل روز است؛ طولش از عریش است تا استوان، و عرضش از برقه است
تا ایله، و وجه تسمیه آن این است که بانی او مصر بن ایلم بن حام بن نوح عليه السلام است، وَ هِيَ
أَطْيَبُ الْأَرْضِ تُرَابًا وَ أَبْعَدُهَا خَرَابًا، وَ لَا يَزَالُ الْبَرَكَةُ بِهَا مَا دَامَ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ إِنْسَانًا، وَ لَا
يُصِيبُهَا الْمَطَرُ، كَمَا حَكَى عَنْ عَبْدِ الرَّشِيدِ بْنِ صَالِحِ الْكُوبَائِيِّ^۳ فِي كِتَابِهِ تَلْخِيصُ الْأَثَارِ^۴؛ فَإِنْ
أَصَابَهَا الْمَطَرُ ضَرَّهَا، وَ فِي نَيْلِهَا التَّمْسَاخُ وَ السَّقَنُقُورُ.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ التَّمِيمِيِّ فِي مَرْشِدِهِ: إِنَّ الذُّكْرَ مِنَ السَّقَنُقُورِ لَهُ ذَكَرَيْنِ، وَ لِلْأُنثَى
فَرَجَيْنِ، وَ ذَكَرَ أَنَّهُ يَعْضُ الْأُنثَى، وَ يَطْلُبُ الْمَاءَ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُ بَالًا وَ تَمَرَّغَ فِي بَوْلِهِ، فَيَمُوتُ
الْمَغْضُوضُ فِي الْحَالِ، وَ إِنْ نَزَلَ الْمَغْضُوضُ قَبْلَهُ إِلَى الْمَاءِ، وَ قِيلَ: إِنْ يَتَمَرَّغَ فِي بَوْلِهِ، مَاتَ
السَّقَنُقُورُ، وَ أَشْأَهُ تَبِيضُ عِشْرِينَ بَيْضَةً، وَ تَدْفِنُهَا فِي الرَّمْلِ.

و اما تسع آیات بیّنات که معجزات قاهرات حضرت موسیٰ عليه السلام [است] که در ارض مصر

۱. پایان ص ۵۰ از نسخه خطی. ۲. در اصل: قرآن است و. ۳. در اصل: باکویی.

۴. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۲، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السّمات، به نقل از: الکوبایی، ابن صالح، تلخیص الآثار.

ظاهر شد: ۱. عصا؛ ۲. ید بیضا^۱؛ ۳. قحط؛ ۴. نقص الثمرات؛ ۵. طوفان؛ ۶. جراد؛ ۷. قمل^۲؛ ۸. ضفادع؛ ۹. دم؛ چنانچه در آیه شریفه، ذکر بعضی از آنها شد که در سوره اعراف می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ»^۳.

بعضی گفته اند: آیات تسع، دم، ضفادع، قمل، وحش، وبا، جراد، برد - یعنی تگرگ که از آسمان نازل می شد -، ظلال الملبس - بَحَيْثُ لَا يُمْكِنُ الثَّقَائِمُ أَنْ يَقْعُدَ وَلَا الثَّقَاعِدُ أَنْ يَقُومَ - و موت الأبقار. و بعضی به جای موت ابقار، طوفان را گفته اند.

وَعَنِ الطَّبْرَسِيِّ: هِيَ الْعَصَا، وَ أَيْدِ الْبَيْضَاءِ، وَ الْجُرَادِ، وَ الْقُمَّلِ، وَ الضَّفَادِعِ وَ الدَّمِ، وَ الْحَجَرِ، وَ الْبَحْرِ، وَ الطُّورِ الَّذِي رَفَعَ فَوْقَهُمْ، وَ هَذَا قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَ قَدْ ذَكَرَ الطُّوفَانَ وَ السَّنُونَ، وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَكَانَ الْحَجَرِ وَ الْبَحْرِ وَ الطُّورِ الَّذِي رَفَعَ فَوْقَهُمْ، وَ قِيلَ: إِنَّهَا تِسْعَ آيَاتٍ فِي الْأَحْكَامِ، ذَكَرَهَا الطَّبْرَسِيُّ فِي تَفْسِيرِ آخِرِ آيَاتِ سُورَةِ الْأَشْرَاءِ^۴، وَ قَدْ سَبَقَ مِنَّا ذِكْرُهَا فِي شَرْحِ ثَابُوتِ الشَّهَادَةِ.

و كَيْفَ كَانَ تَفْصِيلَ آيَاتِ تِسْعَ عَلَيَّ سَبِيلِ الْأَجْمَالِ أَنْ كَه: أَمَّا عَصَايَ مُوسَى - بِنَابِرِ أَنْ چَه از تفسیر مجمع البیان^۵ و مواضع دیگر ظاهر می شود -، همان عصای حضرت آدم بود از درخت آس از بهشت، و این عصا به میراث، میان فرزندان آدم دور می زد، تا این که نوبت نبوت به جناب شعیب رضی الله عنه رسید، آن عصا با چهل عصای دیگر، از آباء و اجداد آن بزرگوار بود، بعد به آن جناب رسید، و نزد آن جناب جمع شد. هنگامی که جناب موسی را داماد و اجیر خود قرار داد به جهت شبانی گوسفندان، تا هنگامی که حضرت موسی خدمت را تمام

۱. در اصل: «ید و بیضا»، همان گون که قوس قزح، به اشتباه، قوس و قزح خوانده می شود؛ از این پس، در بعضی مواضع، «ید و بیضا» و گاهی به صورت «ید بیضا» ضبط شده است که همه را به صورت صحیح، «ید بیضا» آوردیم. ۲. پایان ص ۵۰ ب از نسخه خطی.

۳. قمل به ضم قاف و تشدید میم مفتوحه، یا فتح قاف و سکون میم که موافق بعض تفاسیر، ملخ بی بال می باشد، و موافق بعضی، نوعی از ملخ است که بال هم نرسانیده، و او را با سبوسه می گویند، و ظاهر این است که قمل به معنی کنه بزرگ باشد. ۴. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۳۳. ۵. آی: سُورَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (منه).

۶. الطَّبْرَسِيُّ، أَبُو عَلِيٍّ الْفَضْلُ بْنُ حَسَنِ، مَجْمَعُ الْبَيَانِ، ج ۳، ص ۴۴۴. - لَامِنَ حَمَلِنَ جَلَدِ ح ۲، ص ۴۵۸.

نموده، و عازم به رفتن مصر شد، حضرت شعیب علیه السلام فرمود به حضرت موسی علیه السلام ^۱ که داخل شود در خانه‌ای که در آن، عصاها به ودیعت بود، و یک عصا بردارد. حضرت موسی داخل خانه شد که عصایی بگیرد، عصای حضرت آدم علیه السلام به دست او افتاد. پس از فهمیدن جناب شعیب که عصای حضرت آدم است که به دست او آمده، امر فرمود که واپس برگرداند، و عصای دیگر اخذ نماید، تا سه نوبت این مطلب واقع شد، و در هر نوبت، باز عصای حضرت آدم ^{*} به دست جناب موسی می‌آمد تا کرّه چهارم، دیگر جناب شعیب، امر به استرداد فرمود، و عصای حضرت آدم به دست حضرت موسی علیه السلام - بالوراثه و الاستحقاق - افتاد.

پس چون از مدین از نزد شعیب علیه السلام بیرون آمده، و در بین راه، آتشی را دید از درختی بالا می‌رود، و رفت به جانب درخت، نزدیک به آن وادی مقدّس که رسید، صدایی از جانب درخت به گوش حضرت موسی رسید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ^۲، و مأمور شد که عصای خود را بیندازد، چون عصا را بر زمین انداخت، ازدهایی شد که مثل جان - یعنی ازدهای کوچک - در کمال چابکی، حرکت و جست و خیز می‌کرد، پس از هیأت آن، جناب موسی فرار نموده، خطاب از جانب ربّ العزّه به او رسید که: ﴿خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَتُعِيدُهَا سِирَتَهَا الْأُولَى﴾ ^۳؛ پس جناب موسی دست در بین لهای او انداخته، او را گرفت، پس آن برگشت و عصا شد.

و چون وارد مصر شد، و فرعون و فرعونیان را دعوت به حقّ نمود، و فرمود:

﴿قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ ^{*} قَالَ ^۴ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ^۵ ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ﴾ ^{**} مُبِينٌ ^۶؛

۱. پایان ص ۵۱ الف از نسخه خطی.

*. و نقل نموده در تفسیر مجمع البیان که گفته شده که عصای موسی را ملکی به او عطا کرد هنگام رفتن او به جانب مدین (منه - عفی عنه -). ۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۳۰. ۳. سوره طه (۲۰)، آیه ۲۱.

۴. در اصل: قَالَ فِرْعَوْنُ. ۵. سوره اعراف (۷)، آیات ۱۰۵ - ۱۰۶.

۶. پایان ص ۵۱ ب از نسخه خطی.

** قیل: کیف قال - سبحانه -: «فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ»، و قال فی موضع آخر: «فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ» وَ الثُعْبَانُ

یعنی: عصا را که انداخت، ازدهای بسیار بزرگی شد ظاهر و مبین که هیچ راه شبهه از برای کسی باقی نمانده.

پس گرفت آن ازدها قبه فرعون را بین دو لب خود، و مابین دو لب او هشتاد ذراع بود، و طول او هم هشتاد ذراع بود؛ پس فرعون از تخت خود برجسته و فرار کرد و مُحدِث شد، و مردم هم فرار کردند، و فرعون داخل خانه شد، و فریاد برآورد: «ای موسی! بگیر این ازدها را، من به تو ایمان می آورم».

پس موسی دست برده، آن ازدها را گرفته، پس برگشت به صورت عصایی، و بعد از این وقعه، فرعون به حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «علامت و آیه دیگر بر صدق خود داری؟». موسی علیه السلام فرمود: «بلی»، و دست خود را در جیب خود نمود، یا در زیر بغل خود، پس بیرون کشید دست خود را در حالتی که رنگ دست مبارکش سفید و نورانی بود، و چنین روشنایی می داد که غالب بر نور شمس بود، و حال آن که حضرت موسی گندم گون بود، پس اعاده داده دست خود را در آستین خود، پس عود نمود به رنگ اوّل.^۸

و اما ید بیضاء، پس تفسیر او ظاهر شد، و لکن از تورات نقل شده^۹ که ید بیضاء، عبارت است از دست در گریبان بردن آن حضرت، و چون بیرون می آورد، بسیار سفید و بی عیب بود، و حال آن که آن حضرت، أَسْمَرُ اللَّوْنِ بود.

و وقوع آن را در اوّل بعثت از طور سینا، مذکور است، و به عمل آوردن آن را در حضور فرعون، مذکور نیست، و این، خلاف ظاهر قرآن مجید است که می فرماید:

→ الْحَيَّةُ الْعَظِيمَةُ، وَ الْجَبَانُ الْحَيَّةُ الصَّغِيرَةُ، فَاخْتَلَفَ الْوَصْفَانِ وَ الْقِصَّةُ الْوَاحِدَةُ. فَأُجِيبُ أَوَّلًا بِأَنَّ الْقِصَّةَ فِي وَاقِعَتَيْنِ: الْوَاقِعَةَ الْأُولَى الَّتِي كَانَتْ الْعَصَا بِصِفَةِ الْجَبَانِ كَانَتْ فِي ابْتِدَاءِ النَّبُوَّةِ؛ وَ الْوَاقِعَةَ الثَّانِيَةَ الَّتِي كَانَتْ الْعَصَا بِصِفَةِ ثَعْبَانِ كَانَتْ عِنْدَ لِقَائِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - الْفِرْعَوْنَ. وَ ثَانِيًا بِأَنَّ تَشْبِيهَا بِالْجَبَانِ لِسُرْعَةِ حَرَكَتِهَا وَ نَشَاطِطِهَا وَ خَفَّتِهَا مَعَ أَنَّهَا فِي جِسْمِ الثَّعْبَانِ فِي الْكِبَرِ وَ عَظَمِ الْخَلْقِ، وَ هَذَا أَهْرَ فِي بَابِ الْإِعْجَازِ وَ لَوْ كَانَتْ فِي وَقْعَةٍ وَاحِدَةٍ أَوْ وَاقِعَتَيْنِ لَكِنَّ التَّشْبِيهَ مِنْ جِهَتَيْنِ (مِنْهُ - عَفَى عَنْهُ -).

۷. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۰۷؛ سورة شعراء (۲۶)، آیه ۳۱.

۸. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۸.

۹. کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۴.

﴿قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ فَأَلْقِ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ
ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ۝ وَتَزَعُ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِيْنَ﴾^۱.

و شاید این، از مواضع نقصان تورات باشد.

بالجمله قَالَ اللَّهُ تَعَالَى^۲ حِكَايَتاً عَنْ فِرْعَوْنَ وَ أَشْيَاعِهِ: ﴿وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ
لِتَسْحَرْنَا بِهَا فَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيْنَ ۝ فَآرَسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطّٰوْفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضّفَادِعَ وَ الدّم
آيَاتٍ مُّفَصّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ﴾^۳.

در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه می گوید^۴: قَالَ ابْن عَبَّاسٍ، وَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، وَ قَتَادَةُ، وَ
مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَّارٍ، وَ رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ^۵ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا
دَخَلَ حَدِيثٌ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ، وَ سَنَقَ الْحَدِيثَ إِلَى آخِرِهِ كَمَا تَرَجَمَهُ اُوْ بِه فَارْسِي اَيْنَ اسْت:
چون که ایمان آوردند سحره فرعون، و برگشتند فرعون و هامان مغلوبین، و ابا کردند فرعون و
قوم او، مگر اقامه بر کفر را؛ هامان گفت به فرعون که مردم ایمان آوردند به موسی؛ پس هر که
ایمان آورده به او، بگیر آن‌ها را و حبس نما؛ پس فرعون حبس نمود جمیع کسانی را که
ایمان آورده بودند به موسی از بنی اسرائیل، پس خداوند قهار، پی در پی بر آن‌ها آیات
عذاب و نعمت فرستاد.

پس مبتلا نمود آن‌ها را به قحطی و فساد ثمرات؛ پس فرستاد بر ایشان طوفان* را که
خراب نمود خانه‌ها و مساکن آن‌ها را، به قسمی که رفتند در بیابان‌ها خیمه زدند، و پر شد
خانه‌های قبطیان از آب، و داخل نشد قطره‌ای از آب، خانه‌های بنی اسرائیل را، و ایستاد
آب در روی زمین، به قسمی که قدرت بر خروج نداشتند؛ پس گفتند به حضرت موسی عليه السلام

۱. سورة اعراف (۷)، آیات ۱۰۶ - ۱۰۸. ۲. پایان ص ۵۲ الف از نسخه خطی.

۳. سورة اعراف (۷)، آیات ۱۳۲ - ۱۳۳.

۴. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۲، صص ۴۶۸ - ۴۶۹.

۵. القمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، صص ۲۶۴ - ۲۶۵.

* الطوفان: السیل الذي يقسم بتفریقه الأرض و الماء الخارج عن العادة، الهادم للجنیان، القالغ للأشجار و
الزروع، كما في مجمع البیان، و قيل: الطوفان هو الطاعون بلغة اليمن أرسل الله ذلك على أبكار آل فرعون
فابتلوا بالموت الذريع، كما في مجمع البیان [ج ۱۰، ص ۳۳۹] (منه - عفی عنه -).

بخوان پروردگار خود را که این بلیه را از ما رفع نماید، و دیگر باران نیاید، ما ایمان به تو می آوریم، و بنی اسرائیل را با تو می فرستیم.

پس جناب^۱ موسی^{علیه السلام} دعا کرده، و کشف کرب طوفان از آنها فرمود. باز ایمان نیاوردند، و هامان به فرعون گفت: «اگر رها کنی بنی اسرائیل را، موسی بر تو غالب می شود، و مُلک تو را زایل می کند».

و در آن سال، از شدت باریدن باران و فراوانی آب، گیاه و علف صحرا بسیار روید، و خوب شد، و شهر آنها فراوانی و ارزانی شد، و گفتند: «این شدت نبود؛ مگر نعمت و ارزانی بر ما».

پس نازل کرد خدا بر آنها در سال دوم یا در ماه دوم، جَراد را - یعنی ملخ - پس خورد تمام زراعت ها و درخت ها و اثمار آنها را حتی این که موهای سر و ریش آنها را هم خورد، و درهای خانه های آنها و متاع های آنها را هم خورد، و لکن داخل در خانه بنی اسرائیل نشدند، و آسیبی به آنها نرسانیدند، پس فریاد و ناله برآوردند، و فرعون بسیار مضطرب شد، و گفت: «ای موسی! بخوان پروردگار خود را که برطرف کند بلای جَراد را از ما، تا واگذارم و رها کنم بنی اسرائیل را». پس جناب موسی دعا کردند. خداوند متعال، رفع بلای جراد را نموده، بعد از آن که هفت روز مبتلا بودند از شنبه تا شنبه دیگر.

و بعضی گفته اند که جناب موسی به صحرا تشریف برده، به عصای خود اشاره فرمود به جانب مشرق، و به جانب مغرب، پس برگشتند جراد از همان جانب که آمده بودند، به قسمی که کانه اصلاً نیامده بودند.

با وجود این، باز نگذاشت هامان فرعون را که رها کند بنی اسرائیل را؛ پس نازل کرد خداوند متعال در سال سیم، یا شهر سیم، قَمَل^{*} را که اشدّ از همه بلاها بود بر آنها، به قسمی

۱. پایان ص ۵۲ ب از نسخه خطی.

*. قَمَل بضمّ القاف و تشدید المیم در تفسیر آن اختلاف نمودند، بعضی گفتند: ملخ های کوچک بی بال بودند، و بعضی گفتند: براغیث است که به فارسی کیک می گویند، و در ترجمه فارسی تورات، تعبیر به همان شپش شده، و لکن آمدن پشه ها را هم آیه دیگر نقل می کند، و بعضی گفتند همان سوس است که به گندم می افتد، و احتمال

که ابروها، و مژگان چشم‌ها، و موی سر آنها، و تمام بدن آنها پراز قمل شده^۱، مثل این که آبله درآورده باشند، و خواب و قرار از آنها سلب شد؛ پس ناله کردند، و فریاد برآوردند؛ پس فرعون به جناب موسی علیه السلام عرض کرد: «بخوان پروردگار خود را اگر دفع بلای قمل شد، من دست باز می‌دارم از بنی اسرائیل».

پس جناب موسی دعا کرده، رفع قمل شد، بعد از این که هفت روز مبتلا بودند از شنبه تا شنبه دیگر.

پس باز عهد را شکسته، آن وقت خداوند متعال در سنه رابعه، یا در ماه چهارم، مسلط فرمود بر آنها ضفادع* را جمع ضفدع به فتح ضاد و کسر دال؛ پس تمام خانه‌های آنها پر از ضفدع شده، و داخل در جام‌های آنها شده، و ظروف و طعام و شراب آنها را ضفادع داخل شده، حتی در دیگرهای طعام داخل می‌شد، و طعام آنها را فاسد می‌نمود، حتی دهان باز می‌کردند به جهت تکلم نمودن، یا غذا خوردن، ضفادع، سبقت می‌گرفتند، و داخل دهان آنها می‌شدند؛ پس بسیار عاجز شدند، و به گریه و ناله و فریاد درآمدند، و شکایت پیش جناب موسی علیه السلام بردند، و عرض کردند: «این دفعه توبه می‌کنیم، و نقض توبه نمی‌کنیم، دعا کن که خداوند عالم، کشف این بلا بفرماید، و رفع ضفادع بشود». باز جناب موسی در مقام دعا برآمده، بعد از اخذ عهد و موافقت از آنها دعا کردند، خداوند متعال بر آنها ترحم فرمود، و کشف این کُربه فرمود، و رفع ضفادع شد، بعد از این که مبتلا بودند هفت روز از شنبه تا شنبه دیگر.

ج - قوی آن است که همان شپش باشد که در بدن انسان حاصل می‌شود، و فی مجمع البحرین [ج ۵، ص ۲۵۵]: وَ الْقَمَلُ معروف، واحدها قملة. قيل: تتولد من العرق و الوسخ إذا أصاب ثوباً أو بدنأ أو ریشاً أو شعراً حين يصير المكان عفناً. و قيل: القمل كبار القردان، و القراد - كغراب - هو ما يتعلق بالبعير و نحوه، و هو كالقمل للإنسان الواحدة القردة و أجمع قردان بالكسر. و عن سعيد بن جبیر: أنه أي القمل بالضم و التثنية السوس الذي يخرج من الحنطة (منه - عفی عنه -). ۱. پایان ص ۵۳ الف از نسخه خطی.

* ضفادع به فتح ضاد و کسر دال، جمع ضفدع به فتح ضاد و کسر دال، و قيل: بفتح دال و إن نقل عن الخليل و غيره إنكاره، و هو حيوان معروف يقال بالفارسية عندنا «قورباغه»، و هو الذي حمل الماء بإذن الله تعالى لأن يصب إلى نار ثمزود لما شكت هوام الأرض إلى الله تعالى منها (منه - عفی عنه -).

پس باز عهد خود را شکستند، و عود به کفر نمودند؛ لهذا در سال پنجم یا ماه پنجم، خداوند متعال آن‌ها را مبتلا نمود به دم؛ پس رود نیل برای قبطیان، خون بود، و برای سبطیان، آب بود، چون قبطی آشامیدی خون بودی، و چون سبطی^۱ خواستی بیاشامی، آب بودی، و بسا می‌شد که قبطی به سبطی می‌گفت: آب را در دهان کن، و از دهان خود بریز در دهان من؛ پس سبطی چنین کردی، و مادامی که در دهان سبطی بود، آب بود، چون ریختی در دهان قبطی، برمی‌گشت، و خون می‌شد.

پس فرعون را عطش عارض شد، و مضطرّ به آن شد که اشجار رطبه را بکند. چون می‌مکید، آب درخت هم در دهان او خون می‌شد، و هفت روز چنین بود که به جز خون نخوردی و نیاشامیدی.

و از زید بن اسلم نقل شده که دم که فرعونیان به آن مبتلا شدند، رِ عاف بوده، علیّی تقدیر، باز آمدند نزد حضرت موسی، و عرضه داشتند: «دعا کن که کشف این بلیّه از ما بشود، ما ایمان می‌آوریم، و بنی‌اسرائیل را با تو می‌فرستیم»، و چون خداوند متعال، کشف بلیّه دم از آن‌ها نمود، باز نقض عهد نمودند، و خداوند متعال، حکایت حال آن‌ها را در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ * فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾^۲

عرض می‌کنم: آن‌چه از مجامع اخبار و آثار، و از آیه شریفه مُستفاد می‌شود آن است که این آیات تسع، در مصر واقع شده، قبل از خروج جناب موسی علیه السلام و بنی‌اسرائیل، و وقوع این آیات بیّنات، و ابتلائات مفصّلات، مجبور نمود فرعون و فرعونیان را که دست از بنی‌اسرائیل برداشته، و امر کرد که از مصر بیرون روند. جناب موسی علیه السلام^۳ آن‌ها را برداشته،

۲. سورة اعراف (۷)، آیات ۱۳۴ - ۱۳۶.

۱. پایان ص ۵۲ ب از نسخه خطی.

۳. پایان ص ۵۴ الف از نسخه خطی.

از مصر بیرون آمدند، به کمال عجله، و بسیاری از اموال قبطیان که نزد آنها بود، از طلا و آلات و اموال، آنها را هم برداشته، از مصر بیرون آمدند. باز فرعون پشیمان شده، و یا به جهت اخذ اموال از آنها، و سیاست آنها، با لشکری تعاقب آنها نموده، نقض عهد و موثیق نمود، و حکایت غرق در یم، واقع شد، چنانچه فرمود خداوند قادر متعال:

﴿فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾^۱

و بعضی حکایت غرق در بحر را، از جمله آیات تسع شمردند^۲، چنانچه نقل شد در اوّل ذکر آیات تسع از ابن عباس^۳.

و بالجمله، آیه بحر آن بود که بعد از بیرون آمدن جناب موسی علیه السلام از مصر با بنی اسرائیل، فرعون با لشکری انبوه آنها را تعاقب نمود ﴿فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ: أَي تَقَابُلًا بِحَيْثُ يَرَى كُلُّ فَرِيقٍ صَاحِبَهُ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾^۴ (إِذْ لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِمْ)، قَالَ مُوسَى يَثِقَةُ بِنَصْرِ اللَّهِ: كَلَّا لَنْ يَدْرِكُونَا، وَلَا يَكُونُ مَا تَتَّظُنُّونَ ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾^۵؛ أَي سِيرَ شِدْنِي إِلَى طَرِيقِ النَّجَاةِ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: ﴿أَنْ أَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ﴾^۶؛ يَعْنِي نَهْرَ نَيْلٍ، وَ هُوَ مَا بَيْنَ أَيْلِهِ وَ مِصْرَ، وَ قِيلَ: هُوَ بَحْرٌ قُلُزِمَ مَا بَيْنَ الْيَمَنِ وَ مَكَّةَ إِلَى مِصْرَ، فَضْرَبَ مُوسَى بِعَصَاهُ، فَانْفَلَقَ الْبَحْرُ - أَي انشَقَّ -، وَ ظَهَرَ فِيهِ اثْنِي عَشَرَ طَرِيقًا، وَ قَامَ الْمَاءُ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَ يَسَارِهِ كَالْجَبَلِ الْعَظِيمِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ﴾^۷؛ يَعْنِي كَانَ كُلُّ قِطْعَةٍ مِنَ الْبَحْرِ كَالْجَبَلِ، فَعَبَّرَ مُوسَى عَلَيْهِ وَ قَوْمَهُ وَ نَجَاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْغَرَقِ ثُمَّ أُغْرِقَ^۸ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ فِي الْيَمِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً عَظِيمَةً لِلنَّاطِرِينَ.

و لیکن در تورات - یعنی در ترجمه فارسی آن - در مقام ذکر آیاتی که در مصر واقع شد، بعد ذکر عصا و ید بیضاء، مرحله بیرون آمدن غوکها را از رود نیل ذکر می کند که همان ضفادع باشد که تماماً از رود نیل بیرون آمدند، و داخل در خانه فرعون و فرعونیان شده، و

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۳۶. ۲. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۴۴.
 ۳. کتاب حاضر، ص ۱۱۳. ۴. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۶۱. ۵. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۶۲.
 ۶. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۶۳. ۷. سوره شعراء (۲۶)، آیه ۶۳. ۸. پایان ص ۵۴ ب از نسخه خطی.

داخل در خانهٔ عبرانیان نشدند، و بعد از آن که باز فرعون، عبرانیان را رها نکرد^۱، خداوند به موسی گفت که به هارون بگو که عصای خود را بلند کرده، خاک زمین را بزن تا آن که در تمام زمین مصر، شپش‌ها [پیدا] گردند، و هارون دست خود را با عصایش دراز کرده، خاک زمین را زد که شپش‌ها به انسان و حیوانات یافت شدند.

و بعد از این، آمدن پشه را نقل می‌کند که پشهٔ بسیاری به خانهٔ فرعون و فرعونیان درآمد، و تمامی مصر به سبب آن پشه‌ها زمینش ویران، و اصلاً داخل در خانهٔ بنی‌اسرائیل نشدند.^۲ و بعد از آن که باز فرعون، بنی‌اسرائیل را رها نکرد، خداوند مرگ را بر مواشی و تمام حیوانات فرعونیان فرستاده که اسبان و حماران و شتران و گاوان و گوسفندان فرعون و فرعونیان هلاک شدند، و به حیوانات عبرانیان، آسیبی نرسید.

و چون باز فرعون دل او سخت شده، بنی‌اسرائیل را رها نکرد، خداوند به موسی و هارون گفت که از خاکستر تنور به پُری دست خود بگیرید، و آن را موسی در نظر فرعون به سوی آسمان پیاشد، و بر تمامی زمین مصر گرد شده، هم به انسان و هم به حیوان، دمل‌ها و آبله درآوردند، پس جناب موسی در حضور فرعون چنین کردند، و در انسان و حیوان فرعونیان، دمل و آبله پیدا شد، و چون باز فرعون، بنی‌اسرائیل را رها نکرد، خداوند به موسی گفت: «در صبح‌دم، سحرخیزی نموده، در حضور فرعون بایست، و او را بگو که خداوند، خدای عبرانیان چنین می‌فرماید که قوم را رهایی ده، تا آن که مرا عبادت نمایند، و الا دست خود را بلند کرده، تو را با قومت به صدمه می‌زنم، و از زمین منقطع خواهی شد، و به تحقیق، تو را برپا نمودم تا آن که قدرت خود را بر تو ظاهر سازم، و اسمم در تمامی عالم، مشهور شود، آیا تا حال بر قوم من تکبر نموده، ایشان را رهایی نخواهی داد؟ اینک فردا در این زمان، تگرگ بسیار شدیدی را که مثل آن در مصر - از روز بنیادش تا به حال - عارض نشده، می‌بارانم.» و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن تا آن که در تمامی زمین مصر، تگرگ بر انسان و حیوان، و بر تمامی سبزه‌های صحرا که در زمین مصر است

۱. پایان ص ۵۵ الف از نسخهٔ خطی.

۲. کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۸.

فرود آید»، و موسیٰ عصای خود را به سوی آسمان بلند کرد، و خداوند با رعد، تگرگ را فرستاد که آتش به زمین فرود آمدند، و خداوند تگرگ را به زمین مصر بارانید، و تگرگ شد، چنانچه آتش، در میان تگرگ ملفوق بود، و تگرگ، در تمامی زمین مصر و هرچه که در صحرا بود از انسان و حیوان زد، و تمامی سبزه‌های صحرا را زد، و درختان^۱ صحرا را شکست، و در زمین «کوشن»^۲ - که بنی‌اسرائیل در آن بودند -، تگرگ نبود.

و فرعون فرستاده، موسیٰ و هارون را خواند، و ایشان را گفت که این دفعه گناه کردم، و خداوند عادل است، امّا من و قوم ظالمیم، خداوند را استدعا نمایم تا آنکه رعد خدایی و تگرگ نشود، و شما را رهایی می‌دهم که زیاده نخواهید ایستاد.

پس موسیٰ از نزد فرعون از شهر بیرون رفته، دست‌های خود را پیش خداوند فرش کرد، و رعد و تگرگ، موقوف شد. دیگر بار فرعون گناه کرده، دل خود را سخت گردانید، و بنی‌اسرائیل را رها نکرده^۳؛ پس باد شرقی وزیده، یک روز و یک شب هنگام طلوع صبح، خداوند عالم، ملخ را بر آن‌ها فرستاد به قسمی که روی زمین را مستور کرده، به نوعی که دیدن زمین ممتنع بود، و آنچه از تگرگ از سبزی‌ها و درخت‌ها و میوه‌ها باقی مانده بود تمام نمودند که دیگر هیچ باقی نماند.

باز فرعون اظهار پشیمانی نمود، طلب عفو و استدعای رفع ملخ نمود، حضرت موسیٰ دعا کرد، و خداوند متعال، باد غربی را فرستاده، در کمال شدت که تمامی ملخ‌ها را برداشته، به دریای احمر ریخت که دیگر هیچ ملخی در حدود مصر باقی نماند.

باز فرعون عصیان کرده، و بنی‌اسرائیل را رها نکرد، پس حضرت موسیٰ به امر خداوند متعال، دست خود را به سوی آسمان بلند کرد، و در تمامی زمین مصر، تاریکی و ظلمت غلیظی تا سه روز شد، و یکدیگر را نمی‌دیدند، و هیچ‌کس تا سه روز از جای خود بر نمی‌خواست، امّا تمامی بنی‌اسرائیل در مسکن‌های ایشان نور بود.^۴

۱. پایان ص ۵۵ ب از نسخه خطی.

۲. در منابع جدید: جوشن.

۳. کتاب مقدس، تورات، سفر خروج، باب ۹. ۴. همان، همان‌جا، باب ۱۰.

و بعد از آن - به تفصیلی که در تورات مذکور است -، خداوند، موت^۱ ذریع^{*} بر فرعونیان فرستاده، و همان شب، فرعون و فرعونیان، و تمامی مصریان، فریاد عظیمی برآورد [ند]، فریاد عظیمی در مصر پیدا شد؛ زیرا که خانه‌ای که می‌تی در آن نبود، وجود نداشت، و به بنی اسرائیل اصلاً آسیبی نرسید.

بعد از این واقعه، فرعون بنی اسرائیل را رها کرده، فرعون و فرعونیان آن‌ها را به تعجیل از مصر بیرون کرده که خمیرهای خود را در جامه به دوش خود بسته، با طلا آلات و نقره، و لباس‌های بسیار از مصریان برداشته، از مصر بیرون آمدند؛ اما از راه بیابان.^۲

و مُستفاد از این فقرات منقوله از تورات - به نحو تلخیص - آن است که آیاتی که در مصر واقع شده این است: عصا، و ید بیضا، و بیرون آمدن غوک‌ها - که ضفدع باشد - از رود نیل، و تسلیط قمل - که شپش باشد -، و آمدن پشه، و مرگ حیوانات، و بیرون آمدن دمّل و آبله، و باریدن تگرگ، و آمدن ملخ، و مبتلا شدن سه روز به ظلمت و موت ذریع، و این مجموع، یازده آیه می‌شود؛ پس آیات تسع، باید عبارت باشد از سوای عصا و ید بیضا، به اعتبار این که ظهور آن‌ها به دست موسی هنگام بیرون آمدن از مدین، یا هنگام بودن در مدین، قریب به بیرون آمدن، در حوریت بوده، در مکان مقدّس که خدا با او تکلم کرده، و مبعوث شد به دعوت فرعون، و آنجا اعطای معجزه عصا و ید بیضا به او شده، چنانچه مفصّلاً در تورات مذکور است^۳، و در اخبار و آثار حقّه مسلمانان هم - مشروحاً - ذکر شده.

و آیات^۴ تسع، عبارت است از آن آیاتی که بدایت ظهور آن‌ها به دست حضرت موسی^{علیه السلام} در زمین مصر بوده، و آن، سوای عصا و ید بیضا است، چنانچه ذکر شد.

۱. پایان ص ۵۶ الف از نسخه خطی.

*. علی الظاهر همان موت ابکار باشد که بعضی تعبیر کردند (منه - عفی عنه -).

۲. همان، همان جا، باب ۱۲. ۳. کتاب مقدّس، تورات، سفر خروج، باب ۳.

۴. پایان ص ۵۶ ب از نسخه خطی.

و يَوْمَ فَرَقْتَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ وَ فِي الْمُنْبِجَاتِ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ فِي بَحْرِ
سُوفٍ، وَ عَقَدْتَ مَاءَ الْبَحْرِ فِي قَلْبِ الْغَمْرِ كَالْحِجَارَةِ وَ جَاوَزْتَ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، وَ
تَمَّتْ كَلِمَتُكَ الْحُسْنَى عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا، وَأَوْزَيْتَهُمْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْتَ
فِيهَا لِلْعَالَمِينَ، وَ أَعْرَفْتَ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ وَ مَزَاكِبَهُ فِي الْيَمِّ.

یعنی به مجد* و شرافت تو در روزی که شکافتی از برای بنی اسرائیل دریا را. و به مجد
و شرافت تو در نه‌هایی که در میان بحر سوف - یعنی دریای بعید القعر - ظاهر نمودی و به
جا آوردی در آن نهر، امور عجیبه و معجزات غریبه را، و بستی آب دریا را در میان دریا،
مانند سنگ، و گذراندی بنی اسرائیل را - که فرزندان یعقوب باشند -، از دریا و تمام کردی
وعدۀ نیکویی خود را بر ایشان، به واسطۀ صبری که کردند بر اذیت و آزارهای فرعون، و به
مبرات دادی ایشان را مشرق‌های زمین مصر و شام را و مغرب‌های آن را، آن چنان زمینی که
برکت دادی در آن زمین‌ها از برای اهل عالم از نهرها و چشمه‌ها و انواع میوه‌ها و سایر
نعمت‌های بسیار، و غرق نمودی فرعون و لشکرهای او را و چهارپایان او را که بر آنها
سوار بودند در دریا.

﴿لمعة﴾

و يَوْمَ فَرَقْتَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ عطف است به فقرات سابقه، و معطوفٌ عَلَيْهِ، الَّذِي
است؛ یعنی وَ بِمَجْدِكَ فِي يَوْمِ فَرَقْتَ.
و فَرَقْتَ مَخْفَأً مِثْلَ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ﴾^۱؛ یعنی جعلنا ماءَ الْبَحْرِ فَرَقاً
يَنْقَطِعُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ.

وَ فِي الْمُنْبِجَاتِ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ مِثْلَ فَرَقَةَ سَابِقَهُ، عطف به الَّذِي [است]؛
یعنی وَ بِمَجْدِكَ فِي يَوْمِ الْمُنْبِجَاتِ؛ وَ مُنْبِجَاتٍ عبارت است از چشمه‌هایی که حضرت
موسیٰ علیه السلام از سنگ جاری نمود، چنان‌چه در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ

* مجد به معنی شرافتی است که وسیع باشد، و عظمت داشته باشد (منه - عفی عنه -).

۱. پایان ص ۵۷ الف از نسخه خطی.

۲. سورة بقره (۲)، آیه ۵۰.

الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ* مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا^۱؛ یعنی انفجرت مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا. و در آیه دیگر است: ﴿وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾^۲. لکن این معنی ملایمت ندارد با فقره بعد که می فرماید: فِي بَحْرِ سُوفٍ، به جهت این که او ظرف است از برای صَنَعَتْ بِهَا الْعَجَائِبَ، و انفجار عیون از سنگ، در بحر نبوده***؛ بلکه در منزل ذوالمحنة بوده - چنان چه سابقاً ذکر شد -^۳

و اگر فی بَحْرِ سُوفٍ با واو عاطفه بود، خوب ملایم می شد که وَ فِي بَحْرِ سُوفٍ هم عطف باشد به فِي الْمُنْبِجَسَاتِ، لکن در هیچ نسخه با واو دیده نشده؛ پس لابد باید حمل کنیم بر روز شکافتن دریا که گویا هر یک از شعبه های آب، چون چشمه جاری می نمود که صنعت عجائب به شکافتن و مشبک نمودن دریا، و عبور دادن بنی اسرائیل و غرق نمودن فرعون باشد.***

عَلَىٰ أَىِّ حَالٍ در این مقام، شرح دو مطلب داده می شود: اول در بیان حجر حضرت موسی که عصا را بر آن زده، و دوازده چشمه آب ظاهر شده، به عدد اسباط بنی اسرائیل که در قرآن عزیز می فرماید: ﴿وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ كَ اسْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَسْبَابِهَا﴾^۴ که این مطلب بعد از خروج از مصر و هلاکت فرعون در منزل ذوالمحنة بوده، قبل از منزل نمودن در بیابان سینا در مقابل طور سینا.

و شیخ کفعمی - رحمه الله - می فرماید: و روایت شده که این حجر را حضرت موسی از کوه طور همراه خود آورده***، و سنگی بوده مربع که چهار طرف داشته، و از هر طرف، سه

*. الانبجاس: الانفجار، و قَالَ الطَّبْرَسِيُّ: الانبجاس هو الانفتاح لسعة وكثرة (منه - عفی عنه -).

۱. در سورة بقره (۲)، آیه ۶۰: «فَقُلْنَا اضْرِبْ... فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ...»، و در سورة اعراف (۷)، آیه ۱۶۰: «أَنْ اضْرِبْ...»

فانبجست منه...». ۲. سورة بقره (۲)، آیه ۶۰. *** در اصل: نموده. ۳. کتاب حاضر، ص ۱۰۱.

*** چنان چه در قرآن مجید فرموده: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ وَآيٍ قِطْعَةً

مِنَ الْبَحْرِ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ أَي كَالجِبَلِ وَ الْفِرْقَ بِالْكَسْرِ اسْمٌ لِمَا انْفَرَقَ وَ الْفِرْقُ الْمَصْدَرُ (منه - عفی عنه -).

۴. پایان ص ۵۷ ب از نسخه خطی. ۵. سورة بقره (۲)، آیه ۶۰.

*** لا يخفى ان که بر داشتن حجر از کوه طور، منافی نیست با این که لین مطلب دو منزل قبل از نزول در بیابان

چشمه جاری می شده از برای هر سبطی چشمه‌ای که جاری می شده، در جدولی به جانب سبطی که این چشمه از برای او بوده، و مجموع آن‌ها دوازده سبط که از اولاد دوازده پسران حضرت یعقوب علیه السلام بود، و جناب یعقوب را اسراییل می گفتند^۱، و از ابن عباس نقل شده که سنگ کوچک سبکی بوده که در *مِخْلَاة*^۲ خود می گذاشته، و همراه خود داشته، پس به هر منزلی که می رسیدند، و نازل می شدند به همان عصایی که فلق بحر نموده، می زد به این سنگ، پس چشمه‌ها از آن جاری می شد.

و بعضی گفتند: سنگ نرم و سستی بوده که هر روزی شش صد هزار نفر را آب می داده که عدد رجال بنی اسراییل بوده که همراه حضرت موسی از مصر بیرون آمدند، پس هنگامی که فارغ می شدند، و می خواست حضرت موسی که او را حمل نماید، با عصا می زد به آن سنگ، پس آب از آن قطع می شد.

وَأَمَّا بَحْرُ سُوفٍ^۳، قِيلَ: هُوَ بِالْجِبْرَانِيَّةِ يَمْسُوفُ كَأَنَّهُ^۴ يَمُّ سُوفٍ. قِيلَ: وَ مَعْنَاهُ بَحْرٌ بَعِيدٌ الْقَعْرِ^۵. - عَلَى أَيِّ حَالٍ - دَرِيَايِي كِه فِرْعَوْنِ دَرِ اَوْ غَرَقِ شُدِه، يَا هِمَانِ نَهْرِ نَيْلٍ* بُوْدِه كِه بَيْنِ اَيْلِه وَ مِصْرِ اسْت - كَمَا عَنِ الطَّبْرَسِيِّ^۶ -.

→ سینا بوده؛ چه آن که طور سینا ممکن است که کوهی بوده ممتد که در منزل ذوالمحنه هم بوده، و آن سنگ را از آن جا برداشته، و در منزل بعد، در بیابان سینا که مواجه، و مقابل طور بوده، و همراه داشته، با آن که این سنگ از کوه طور، هنگام توجه به مدین، و مبعوث شدن به نبوت برداشته، و همراه خود در *مِخْلَاة* گذاشته؛ چه آن که از مجموع آیات و آثار، ظاهر می شود که عبور حضرت موسی در حین مراجعت از مصر، از همان منازل بوده که حین توجه به مصر عبور فرموده که از جمله حوریت و طور سینا بوده؛ وَ اَللّٰهُ اَلْعَالِمُ (منه - عفی عنه -).

۱. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۰۹. ۲. در اصل: مخلاط.

۳. الحموی البغدادی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۵. ۴. در اصل: یعنی.

۵. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۲، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات.

* وَ عَنِ الْقَزْوِينِي فِي عَجَائِبِ الْمَخْلُوقَاتِ [صص ۱۱۷ - ۱۱۸]: لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَهْرٌ اطْوَلُ مِنْ النَّيْلِ؛ لِأَنَّهُ مَسِيرَةٌ شَهْرٌ فِي بِلَادِ الْإِسْلَامِ وَ شَهْرِيْنٌ فِي بِلَادِ التُّوْبَةِ وَ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ فِي بِلَادِ الْخِرَابِ إِلَى جِبَالِ الْقَمَرِ خَلْفَ خَطِّ الْاِسْتِوَاءِ، وَ لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَهْرٌ يَصُبُّ مِنْ الْجَنُوبِ إِلَى الشَّمَالِ وَ يَمْتَدُّ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ حَتَّى يَنْقُصَ الْأَنْهَارُ كُلَّهَا وَ تَزِيدُ بِتَرْتِيبٍ وَ تَنْقُصُ بِتَرْتِيبٍ سِوَاهُ، وَ قِيلَ: إِنَّ نَيْلَ خَارِجٍ مِنَ الْبَحْرِ الْمَحِيْطِ (منه - عفی عنه -).

۶. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۷۵.

و بعضی گفتند^۱: بحر قلزم بوده^۲، و بحر قلزم، شعبه‌ای است از بحر هند، اول او از بلاد بربر است و سودان، و در اقصای او مدینه قلزم است نزدیک مصر، ذکره الكفعمی^۳ و قال: وَ هُوَ الْمَوْضِعُ الَّذِي غُرِقَ فِيهِ فِرْعَوْنُ، وَ بَيْنَ هَذَا الْمَوْضِعِ، وَ بَيْنَ فِسْطَاطِ مِصْرَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ. و فراغته معروفه، سه نفر بوده‌اند:

فرعون حضرت خلیل الرحمن علیه السلام و نام او سنان بود، و فرعون حضرت یوسف علیه السلام و نام او ریتان بود، و فرعون موسی علیه السلام و نام او ولید بن مصعب بود - کما عن مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ -، و بعضی گفتند: مصعب بن ریتان بوده^۴.

و صریح بعض مواضع تورات است که بعد از وفات حضرت یعقوب، جناب یوسف در مصر با برادران و خواهران و خواهرزادگان و اولاد، به کمال عزت و احترام بودند تا آن که صد و ده سال از عمر شریفش گذشت، و چون نزدیک وفاتش رسید، فرمود که من خواهم مرد، و بعد از این، خدای تعالی شما را از این بلد نجات خواهد داد، و چون رفتید، استخوان‌های مرا با خود ببرید.^۵

و چون آن حضرت وفات نمود، و چندی گذشت، و آن پادشاه که امر مملکت خود را به یوسف قرار داده بود وفات نمود، پادشاهی دیگر هم رسید که او را با بنی اسرائیل، محبت نبود، از کثرت ایشان ترسیده، بنی اسرائیل را در معرض زحمات و مشقات درآورده، بسیاری را به خشت مالی مأمور کرد، و بعد از آن، امر کرد آن پادشاه به دو زنی که قابله بنی اسرائیل بودند، و نام یکی شعزا و دیگری فوعاً بود که هرگاه پسری از بنی اسرائیل متولد شد، او را بکشند، و اگر دختر باشد، بگذارند.

و آن دو قابله از خدا ترسیدند، و این کار را نکردند. فرعون به آنها گفت: «چرا مخالفت امر مرا کردید؟».

۱. پایان ص ۵۸ الف از نسخه خطی. ۲. همان، همان جا.

۳. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۲، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات. ۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۳۲۰.

۵. کتاب مقدس، سمات، سفر پیدایش، باب ۵۰. ۶. در کتاب مقدس: «انظر ص ۳۰۰».

گفتند: «زنان بنی اسرائیل، خود معرفت به امر تولّد دارند، و پیش از این که قابله^۱ آید، وضع حمل می کنند».^۲

و از آن وقت که بنی اسرائیل داخل مصر شدند، تا وقتی که خارج شدند، چهار صد و سی سال گذشت، و چون مرخص شدند از فرعون، و حضرت موسی از جانب خدا مأمور شد که ایشان را از راه فلسطین ببرد، به جهت آن که مبادا در صورت ملاحظه لشکر فرعون بترسند، و مراجعت نمایند، عدد آنها شش صد هزار مرد بودند - به غیر اطفال -؛ پس راه ایشان را به سمت بیابان نمود که منتهی می شود به دریای قلزم، و حضرت موسی استخوان های حضرت یوسف علیه السلام را با خود برداشت، نظر به قسمی که بنی اسرائیل را داده بود، و بعد از آن از عریش مصر کوچیدند، **إِلَىٰ آخِرِ الْقِصَّةِ**.^۳

وَعَنِ الضَّحَّاكِ ۴: **عَاشَ فِرْعَوْنُ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ، وَكَانَ قَصِيْرًا دَمِيْمًا، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ خَضِبَ بِالسَّوَادِ.**

وَرُوِيَ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ طُولَهُ ذِرَاعًا^۵، **وَعَنِ تَفْسِيرِ الطَّبْرَسِيِّ عَنِ وَهَبٍ: إِنَّ فِرْعَوْنَ يُوسُفَ هُوَ فِرْعَوْنُ مُوسَى** ۶؛ **لِأَنَّ عُمُرَهُ أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ - كَمَا مَرَّ -، وَكَانَ بَيْنَ دُخُولِ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِصْرَ وَخُرُوجِهِمْ مِنْهُ أَيْضًا أَرْبَعَ مِائَةِ سَنَةٍ، فَيَكُونُ بَاقِيًّا إِلَىٰ أَوَّلِ مُوسَى علیه السلام**.^۷

﴿تذییل﴾

عَنْ حَدِيثِ الكَفَّعِيِّ: إِنَّ فِرْعَوْنَ اسْمُ لِصَاحِبِ الْعَمَالِقَةِ فِي مِصْرَ، كَقَيْصَرٍ، وَهَرَقْلٍ لِصَاحِبِ الرُّومِ، وَكَسْرَى لِصَاحِبِ الْفُرْسِ، وَجَرْجِينٍ لِصَاحِبِ إِفْرِيقِيَّةَ، وَفَغْفُورٍ لِصَاحِبِ الصِّينِ، وَابْهَرَاجٍ لِصَاحِبِ الرُّومِ، وَخَاقَانَ لِصَاحِبِ التُّرْكِ، وَزَعِيْلٍ لِصَاحِبِ الْخَزَرِ، وَكَابِلٍ لِصَاحِبِ

۱. پایان ص ۵۸ ب از نسخه خطی. ۲. همان، همان جا، باب ۱. ۳. همان، همان جا.

۴. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۳۹، المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۵، و الدمیم: الحقیق و القبیح المنظر.

۵. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۶۵.

۶. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، همان، ج ۲، ص ۴۵۷.

۷. در مصادر به این صورت آمده است: «و كان بين اليوم الذي دخل يوسف مصر، و اليوم الذي دخلها موسى رسولاً، أربع مائة عام».

النَّوْبَةِ، وَاسْتِهْبَادُ لِصَاحِبِ الْجَيْلِ، وَ الْخَلِيفَةِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِصَاحِبِ الْمُسْلِمِينَ، وَ الْآنَ يُقَالُ: السُّلْطَانِ، وَ تَبِعَ لِصَاحِبِ الْحَمِيرِ وَ يُقَالُ لَهُمْ: الْعِيَاهِلَةُ.

الثانی: در کیفیت غرق شدن فرعون در تفسیر صافی^۱ در ذیل آیه شریفه^۲ «وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»^۳ نقل می‌کند که چون موسی علیه السلام رسید به دریا - که دریای قلزم یا همان رود نیل باشد، چنان‌که گذشت -، از جانب خداوند عالم به او وحی رسید که بگو به بنی اسرائیل که تجدید کنند عهد به توحید را به اقرار قلبی به ذکر مُحَمَّدٌ سَيِّدِ عِبَادِي وَ إِمَائِي، و اعاده کنند، وَ لَآيَةَ عَلِيِّ أَخِي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، و بگوید: اللَّهُمَّ جَوِّزْنَا عَلَى مَتْنِ هَذَا الْمَاءِ، فَإِنَّ الْمَاءَ يَتَحَوَّلُ لَكُمْ أَرْضًا.

فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى ذَلِكَ، پس قوم موسی گفتند: «ما فرار کردیم از فرعون از خوف موت، و تو می‌خواهی ما به این کلمات، داخل دریای عمیق شویم، و نمی‌دانیم چه روی خواهد داد از برای ما».

پس کالب بن یوحنا که سوار بر دابه بود به عرض رسانید: «یا نبی اللّٰه! خدای تعالی تورا امر کرده که این کلمات بگویم و به آب بزیم؟».

حضرت موسی فرمود: «بلی».

عرض کرد: «تو هم امر می‌کنی مرا به این مطلب؟».

فرمود: «بلی».

پس کالب توقف نمود، و تجدید توحید خدا نمود، و اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله، و ولایت علی علیه السلام وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ - عَلَيْهِمْ سَلَامٌ اللَّهُ أَجْمَعِينَ - نمود. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بِجَاهِهِمْ جَوِّزْنِي عَلَى مَتْنِ هَذَا الْمَاءِ.

و آن خلیج، چهار فرسنگ بود، پس اسب خود را رانده، داخل دریا شد، و متن دریا از برای او، مثل زمین نرم گشته، تا رسید به آخر خلیج.

۱. الکاشانی، ابراهیم بن محسن، تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. پایان ص ۵۹ الف از نسخه خطی.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۵۰.

پس به کمال سرعت برگشت و گفت به بنی اسرائیل که اطاعت کنید امر جناب موسی را، به درستی که این دعا، کلید درهای بهشت، و موجب بسته شدن درهای جهنّم، و موجب نزول رزق، و جالب^۱ رضای رحمان است از عباد و إماء خود.

پس بنی اسرائیل ابا نموده، و گفتند: «ما سیر نمی‌کنیم مگر در روی زمین». فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَى: ﴿أَنْ أَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾^۲، وَقُلْ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، لَمَّا فَلَقْتَهُ، فَفَعَلَ فَاثْفَلَقَ، وَظَهَرَتِ الْأَرْضُ إِلَىٰ آخِرِ الْخَلِيجِ؛ پس فرمود جناب موسی: «حال داخل شوید».

جواب گفتند که: «این زمین تهِ دریا گل است، می‌ترسیم در گل بمانیم». پس خداوند متعال به موسی فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ جَفِّفْهَا»؛ پس حضرت موسی این کلام را گفت که خداوند متعال فرستاد باد صبا را، و خشک نمود زمین را. پس حضرت موسی فرمود: «اکنون داخل^۳ شوید».

جواب گفتند: «یا نبی الله! ما دوازده قبیله هستیم، اولاد دوازده پدر. هرگاه داخل دریا شویم قصد می‌کند هر قبیله از ما تقدّم بر قبیله دیگر را، و ایمن نیستیم از وقوع نزاع و شرّ در میان ما، هرگاه از برای هر فریقی از ما طریق علی‌حده باشد، هر آینه ایمن می‌شویم از آنچه خائف هستیم».

پس امر کرد خداوند عالم، جناب موسی را که با عصای خود دوازده موضع را بزند به عدد دوازده سبط، و بگوید: «اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، بَيْنَ لَنَا الْأَرْضِ، وَابْسُطِ الْمَاءَ عَنَّا».

پس دوازده طریق ظاهر شده، و قعر دریا به باد صبا خشک گشته، و هر قطعه از آب، مثل کوه عظیمی گشته، چنان‌چه خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ﴾^۴، وَ الْفِرْقُ بِالْكَسْرِ، اِسْمٌ لَمَّا تَفَرَّقَ. وَ الطُّوْدُ: الْجَبَلُ.

۲. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۶۰.

۴. سورة شعراء (۲۶)، آیه ۶۳.

۱. پایان ص ۵۹ ب از نسخه خطی.

۳. پایان ص ۶۰ الف از نسخه خطی.

پس فرمود حضرت موسیٰ: «اکنون داخل شوید».

به عرض رسانیدند: «چون هر فرقه از ما داخل طریقی شویم، خبر نداریم که از برای فرقه دیگری چه روی می دهد».

خطاب رسید از جانب خلاق متعال به موسیٰ که: «به عصای خود بزن بر هر طودی و قطعه ای از ماء، تا مشبک شود، و هم دیگر را ببینند».

فَقَالَ مُوسَىٰ: «اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَا جَعَلْتَ فِي هَذَا الْمَاءِ طَيْقَانًا وَاسِعَةً يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا». پس از آن، بنی اسرائیل وارد دریا شده، فَلَمَّا بَلَغُوا آخِرَهَا جَاءَ فِرْعَوْنُ* وَ قَوْمُهُ، فَدَخَلُوا، فَلَمَّا دَخَلَ آخِرُهُمْ وَ هُمْ بِالْخُرُوجِ أَوْلَهُمْ، أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْبَحْرَ، فَانطَبَقَ عَلَيْهِمْ، فَغَرِقُوا وَ أَصْحَابُ مُوسَى يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ، فَاعْتَبَرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

﴿ خاتمة ﴾

صدوق - علیه الرحمة - در کتاب علل^۱ می فرماید - علی المحکی عنه - : در وجه تسمیه حضرت موسیٰ به این لفظ که چون اهل فرعون او را التقاط کردند از میانه آب و درخت، و حال آن که او را در تابوت گذارده بودند، و «مو» به لغت قبطیان به معنی آب است، و «سا» به معنی شجر، پس از این جهت، مسمیٰ به موسیٰ شد.

و او پسر عمران بن فاهث بن لاوی بن یعقوب علیه السلام است که یعقوب پسر جناب اسحاق، و او پسر سید انبیا حضرت ابراهیم علیه السلام است، و هارون برادر ابوینی حضرت موسیٰ است، و سه سال از جناب موسیٰ بزرگ تر است، و بعد از فوت هارون هم جناب موسیٰ سه سال زنده بود

* وَ عَنْ تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، [ج ۱، ص ۳۱۶]، عَنْ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَنَّهُ مَا نَزَلَ جَبْرِئِيلُ (ع) عَلَيَّ النَّبِيِّ (ص) إِلَّا كَتِيبًا حَزِينًا، وَ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ مِنْذُ أَهْلِكَ اللَّهُ تَعَالَى فِرْعَوْنَ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ» الْآيَةَ، نَزَلَ ضَاحِكًا مُتَبَشِّرًا فَسُئِلَهُ النَّبِيُّ (ص) عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: لَمَّا أَغْرَقَ اللَّهُ تَعَالَى فِرْعَوْنَ قَالَ: آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَخَذْتُ حُمَاةَ فَوْضَعَتِهَا فِي فِيهِ، وَ قُلْتُ لَهُ: الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتُ مِنَ الْمَفْسُودِينَ، ثُمَّ خَفْتُ أَنْ تَلْحَقَهُ الرَّحْمَةُ وَ فَرَقْتُ بِمِثْلِ فَعَلْتَهُ، فَلَمَّا أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أُودِيَ إِلَيْكَ الْآيَةَ عَلِمْتُ أَنَّهُ كَانَ يَرْضَى اللَّهُ تَعَالَى فَأَمَنْتُ (منه - عفی عنه -).

۱ الصّدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۰۰

که عمر آن‌ها مطابق یکدیگر می‌شود، و عمر هارون، یک صد و هفده^۱ سال بود، و کذلک جناب موسی علیه السلام، و بعضی* عمر جناب موسی را یک صد و بیست سال گفتند.^۲

و دفن شد آن جناب - یعنی حضرت موسی علیه السلام - در وادی قریب به قدس، معروف به وادی موسی، و هو وادی طیب کثیر الزیتون، و بعضی گفتند: قُبِضَ فِي الْتِيهِ، و بعضی گفتند: فِي أَرْضِ الْحِجَازِ عِنْدَ الْكُثَيْبِ الْأَحْمَرِ^۳، وَ ذَكَرَ بَعْضُ عُلَمَائِنَا أَنَّ جَبْرِيْلَ نَزَلَ عَلَيْهِ أَرْبَعَ مِائَةِ مَرَّةٍ. وَ ذَكَرَ الطَّبْرَسِيُّ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ^۴ أَنَّ طَوْلَهُ عليه السلام عَشْرَةُ أَذْرَعٍ* *، وَ كَانَ عَصَاهُ مِنْ عَوْسَجٍ، وَ قِيلَ: مِنْ آسِ الْجَنَّةِ، وَ هِيَ مِنْ خَيْطِ الَّذِي فِي وَسْطِ الْوَرَقَةِ، وَ كَانَ اسْمُهَا: الرَّايِيَّةُ.

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ^۵: كَانَ يَحْمِلُ عَلَيْهَا زَادَهُ عَلَيْهَا وَ يَرْكُزُهَا، فَيَخْرُجُ الْمَاءُ مِنْهَا، وَ يَضْرِبُ الْأَرْضَ بِهَا، فَيَخْرُجُ مَا يَأْكُلُ، وَ يَطْرُدُ السَّبَاعَ بِهَا، وَ إِذَا طَالَتْ شَجَرَةٌ حَنَاها بِمَحْجِنِها، وَ كَانَتْ تُحَدِّثُهُ وَ تُؤَنِّسُهُ، وَ تَظْهَرُ عَلَيْهَا شَمْعَةٌ تُضِيئُ لَهُ، وَ إِذَا ظَهَرَ عَدُوٌّ حَارَبْتَهُ، وَ إِذَا نَامَ حَرَسْتَهُ، وَ إِذَا أَرَادَ الْأَسْتِقَاءَ مِنْ بَطْرِ طَالَتْ وَ صَارَتْ شُعْبَتَاها كَالدَّلْوِ، وَ لَمَّا أَلْقَاهَا بَيْنَ يَدَيْ فِرْعَوْنَ صَارَتْ نُعْبَانًا عَظِيمًا، بَيْنَ لِحْيَتَيْهِ ثَمَانُونَ ذِرَاعًا، فَوَضَعَ لِحْيَةَ الْأَسْفَلِ فِي الْأَرْضِ وَ لِحْيَةَ الْأَعْلَى فِي شُرْفِ الْقَصْرِ، فَوَثَبَ فِرْعَوْنَ مِنْ سَرِيرِهِ وَ هَرَبَ وَ صَاحَ خَذَهُ وَ أَنَا آمِنٌ بِكَ، فَأَخَذَهُ مُوسَى، فَعَادَ عَصَاهُ.

أَقُولُ: قَدْ تَقَدَّمَ مِنَّا^۶ أَنَّ شُعَيْبَ عليه السلام أُعْطِيَ مُوسَى تِلْكَ الْعَصَا حِينَ انْقَضَى الْأَجَلُ، وَ أَنَّها كَانَتْ عَصَا آدَمَ عليه السلام وَ تَبَّ عَلَى يَدِ مُوسَى حِينَ أَجَازَهُ أَنْ يَأْخُذَ عَصَاً مِنَ الْعَصَى، وَ أَنَّها كَانَتْ مِنَ الْجَنَّةِ الْبَتَّةِ. نَعَمْ:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد^۷ که چند سال به جان، خدمت شعیب کند^۸

۱. پایان ص ۶۰ ب از نسخه خطی. * هو الراوندي في خرائجه.

۲. المجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۷۲.

۳. المجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۶۳.

۴. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ۴، ص ۸.

* * و قيل: إن طول قامته كان أربعين ذراعاً، وكذا طول عصاه (منه - عني عنه -). ۵. همان، ج ۴، ص ۸.

۶. كتاب حاضر، ص ۱۱۴. ۷. پایان ص ۶۱ الف از نسخه خطی.

۸. حافظ شیرازی، دیوان، «غزلیات».

و بعضی از شراح نوشتند: خطاب به حضرت موسی رسید که هارون و العیاذار پسرش را همراه خود بیاور بالای کوه هود، و رخت‌های هارون را بکن، و به پسرش العیاذار بپوشان، و ظاهراً لباس خلافت و امامت باشد، و یا لباس مناصب و خصایص هارون باشد که او خلیفه هارون باشد، و هارون در آن جا وفات خواهد یافت، و حضرت موسی چنان چه مأمور بود به عمل آورد، و هارون در بالای کوه وفات یافت^۱، و در آن وقت، از عمر شریفش صد و بیست و سه سال گذشته بود، و وفات آن حضرت را در روز اوّل ماه پنجم از سال چهارم از خروج بنی‌اسرائیل از مصر دانستند، و مدت سی روز بر او گریستند.

و بعد از وقایع بسیار، و واقعه عوج، و مقدمه بلعم بن باعورا* که مشهور است، وحی شد به حضرت موسی که بالای کوه عبرین** برو، و نظر کن به شهر کنعان که من به بنی‌اسرائیل خواهم داد، و چون دیدی، آن وقت مهبّای ارتحال از دار فانی باش.^۲

عرض کرد: «پروردگارا! ای مالک ارواح هر بشری! اگر اذن می‌دهی، کسی را خلیفه خود کنم بر این جماعت که متوجه ایشان باشد تا آن که چون گله بی‌شبان نباشند»؛ پس مأمور شد به آن که یوشع را خلیفه خود کند.

باز امر الهی رسید به حضرت موسی که ایّام وفات تو نزدیک شده، یوشع را بطلب، و هر دو بایستید در خباء المحضر، تا آن که من او را خلیفه تو بکنم. موسی و یوشع رفتند، و در خباء المحضر ایستادند.

پس تجلی نمود خداوند، و نور^۳ خود را ظاهر ساخت از عمود ابر، و آن عمود آمد بر در خیمه ایستاد، پس اوّل خطاب رسید به حضرت موسی که تو، هم آغوش پدرانت می‌شوی؛ یعنی از دار فانی به دار باقی رحلت می‌کنی، و زود است که این قوم، خواهند برخواست، و

۱. کتاب مقدس، تورات، سفر اعداد، باب ۲۰.

*. تورات بلعام بن بعور منظور است، و چنان چه مذکور است که بلعام، نفرین نکرد؛ بلکه دعا کرد و برکت فرستاد بر بنی‌اسرائیل، چون از جانب خدا چنین مأمور شده بود، و این از مواضع تحریف و اختلاف تورات با قرآن آن چه در نزد مسلمین است می‌باشد (منه - عفی عنه - و امر تأییده -).

** در کتاب مقدس: کوه عباریم؛ یعنی جبل نبو. ۲. همان، سفر تثیبه، باب ۳۲.

۳. پایان ص ۶۱ ب از نسخه خطی.

سرکشی خواهند نمود، و پرستش خواهند نمود بت‌هایی را که می‌باشند در بلدی که به ایشان وعده داده شده، و از من دست برخواهند داشت، و به هم می‌زنند عهدی را که با ایشان معاهده کردم؛ پس در آن وقت، غضب من سخت خواهد شد بر ایشان، و در آن وقت، ایشان را به خود وامی‌گذارم، و منع می‌کنم رحمت خود را از ایشان، پس دیگران طمع در ایشان می‌کنند، و گویا می‌خورند ایشان را، و شرور و شداید بسیار بر ایشان خواهد رسید، و در آن وقت، خواهند گفت که چون پروردگار با ما نیست، این است که این بلاها به ما می‌رسد، و با وجود این، باز مستمرّم بر منع رحمت خود در آن زمان از ایشان، به سبب شرّی که از ایشان صادر شده، و رو به معبودهای دیگر کردند.

پس حال بنویسید این تسبیحه [(سرود)] را، و یاد دهید بنی‌اسرائیل را تا آن‌که این کلام را از دهان ایشان بشنوید، و این شهادتی باشد از برای من بر ایشان؛ یعنی حجّت خود را بر ایشان تمام کرده باشم، و داخل کنم ایشان را در بلدی که قسم خورده‌ام از برای پدران ایشان به دادن آن بلدی که شیر و عسل می‌دهد، و چون خوردند، و سیر شدند^۱، و چاق شدند، آن‌گاه پشت کنند به من، و رو کنند به معبودان دیگر که بت‌ها باشند، و عبادت آن‌ها کنند، و مرا ترک کنند، و فسخ عهد مرا نمایند، در آن وقت، هرگاه برسد بر ایشان بلاهای بسیار، و شداید بی‌شمار، این تسبیحه حاضر باشد، و در حکم شاهدهی باشد بر ایشان. بعد از آن، خطاب الهی رسید به یوشع که مضبوط و محکم باش که تو داخل خواهی کرد بنی‌اسرائیل را در زمینی که قسم خوردم که به ایشان بدهم، و من با تو خواهم بود، و حضرت موسی به آن چه مأمور شده بود، اقدام نمود،^۲ و بسیار مواعظ و نصایح فرمود، و اتمام حجّت کرد.

و بعد از آن، خدای تعالی امر فرمود به حضرت موسی که در بالای کوه عبرین^۳ رود، و آن کوه نبو* بود، و نظر نماید به آن بلدی که خواهم عطا نمود بنی‌اسرائیل را و در آن کوه وفات نماید، و ملحق شود به خویشاوندان خود، چنان‌که هارون در کوه هود، وفات یافت^۴.

۱. پایان ص ۶۲ الف از نسخه خطی. ۲. کتاب مقدّس، تورات، سفر تثئیه، باب ۳۱.

۳. در کتاب مقدّس: عباریم. * در اصل: بنو. ۴. همان، همان‌جا، باب ۳۲.

و در تورات مذکور است که قبل از وفات خود، حضرت موسیٰ به این مضمون برکت فرستاد بر بنی اسرائیل. عرض کرد: «ای خداوندی که تجلی کردی از طور سینا، و پرتو انداخت نورت از کوه ساعیر^۱، و ظاهر ساختی نور خود را از کوه فاران!».

و برای هریک از اسباط، طلب رحمت و برکت و زیادی و نموّ فرمود^۲، و بعد از آن، در بیداء موآب، بالای کوه نبو^۳ که مشرف به قلعه^۴ که قریب به آریحا بود رفت، و خداوند متعال جمیع شهرهایی که قسم خورده بود از برای ابراهیم و اسحاق^۵ و یعقوب که آن‌ها را به نسل شما خواهم داد، به حضرت موسیٰ علیه السلام بنمود که به چشم خود ببیند؛ پس حضرت موسیٰ در سر آن کوه وفات نمود، و در آن وقت از عمر شریف آن حضرت، یک صد و بیست سال گذشته بود، و سی روز بنی اسرائیل بر آن حضرت گریستند در صحرای موآب،^۶ و بعد از وفات آن حضرت، خطاب الهی به یوشع بن نون رسید که حال برخیز و بگذر از نهر اردن، تو و همه این قوم، و بروید به آن زمینی که من عهد کردم مر ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، و هر مکانی که پای شما برسد، می‌دهم به شما، چنان چه به موسیٰ گفتم؛ از بیابان و این کوه لبنان تا نهر بزرگ - یعنی نهر فرات -، و تا دریای بزرگی که در طرف مغرب است، و هیچ کس با تو مقاومت نمی‌تواند کرد در تمام عمر تو، و چنان چه با موسیٰ بودم، با تو خواهم بود، و تو را مخدول نمی‌کنم^۷، و حضرت یوشع بن نون به مقتضای امر و وعده خداوندی، به قلع و قمع اعدا و کفار پرداخته، و در همه مواضع، فتح و نصرت یافته.

و بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمِ وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِمُوسَىٰ
كَلِيمِكَ عليه السلام فِي طُورِ سَيْنَاءَ وَ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام خَلِيلِكَ مِنْ قَبْلُ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَ لِإِسْحَاقَ
صَفِيِّكَ عليه السلام فِي بَيْتِ شَيْعٍ^۸ وَ لِيَعْقُوبَ نَبِيِّكَ فِي بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ.

۱. در اصل: سبعر بود که بنا بر ضبط مواضع دیگر کتاب حاضر و متن کتاب مقدس اصلاح شد.

۲. همان، همان جا، باب ۳۳. ۳. در اصل: بنو.

۴. ظاهراً باید: قلّه (فِسْجَه) باشد، با این حال، در حاشیه نسخه هم بر ضبط «قلعه» تصریح شده است.

۵. پایان ص ۶۲ از نسخه خطی. ۶. همان، همان جا، باب ۳۴.

۷. همان، صحیفه یوشع، باب ۱. ۸. خ ل: سبع.

یعنی قسم می‌دهم به اسم بزرگ تو که بزرگ‌تر از همه اسماء تو است، و عزیزتر و جلیل‌تر و گرامی‌تر اسماء تو است، و به حقّ مجد و بزرگواری تو، آن چنان بزرگواری‌ای که تجلی کردی از برای موسی هم‌سخن خود در کوه طور^۱ که واقع در بیابان سینا است، و به مجد تو از برای ابراهیم، دوست تو که ظاهر ساختی پیش از این، در مسجد خیف و به مجد تو که ظاهر ساختی از برای اسحاق برگزیده تو در بئر شیع، و به مجد تو از برای یعقوب پیغمبر تو که ظاهر ساختی در خانه خدا که بیت‌المقدس باشد یا محلی دیگر که بیاید شرح آن.

﴿لمعة﴾

تجلی عبارت از ظهور قدرت و بزرگی حضرت حقّ تعالی است در عالم شهادت، به صورتی از صور موجودات آن عالم که غیر پیغمبر هم تواند او را مشاهده کند، مثل تجلی حقّ در طور سینا در شجره به صورت نار که از وراء آن نار مخلوق، کلام مخلوق خدا را حضرت موسی شنید، و مثل تجلی حقّ در غمامه نور در خباء المحضر در مواقع کثیره که از وراء آن، کلام خدا را حضرت موسی و هارون، و بلکه سایر مشایخ بنی‌اسرائیل می‌شنیدند، و مثل تجلی حقّ در کوه طور به خلق بادهای سخت، و صاعقه و دخان که ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾^۲، و مثل تجلی حقّ در حصی به خلق کلام، و در قمر به انشقاق، و سایر موارد کثیره.

و در جمیع این موارد، متجلی به، امری است حادث و کلام مسموع، کلامی است مخلوق، نه این که تجلی حقّ تعالی در جسمی از اجسام به نحو حلول یا اتحاد باشد، - تعالی الله عما یصفه الجاهلون - و گاهی اگر در کلام اکابر علماء دیده شود، تجلی حقّ در انبیا و اوصیا، و انبیاء که کملین اولیاء هستند؛ پس مقصود، اتّصاف شخص نبی است به جمیع کمالات و تعینات جمیع اسماء و صفات و به اعتبار این جامعیت که مرتبه ولایت است، او را خلعت خلافت الهی^۳ ارزانی داشته، و تاج کرامت نبوت بر فرق او گذارند، چنان چه دو

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۳.

۱. پایان ص ۶۳ الف از نسخه خطی.

۳. پایان ص ۶۳ ب از نسخه خطی.

آیه کریمه: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱، و ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲ بدین مطلب، دو شاهد و گواه است، و خطای غلات و سایر فرق، اگر تجلی حق را به حلول و اتحاد گمان کردند، و مظهر تجلی را معبود گرفتند، بدین اشارات وافیه، ظاهر گردد.

﴿لمعة﴾

وَ لِإِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ عطف است بر لموسی یعنی بِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ لِإِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ مِنْ قَبْلِ؛ یعنی مِنْ قَبْلِ مُوسَى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ. اما جناب ابراهیم، سید انبیاء و از پیغمبران اولوالعزم است.

قيل - كما في رسالة صفوة الصفات في شرح دعاء السمات للشيخ إبراهيم كنعني - : إن إبراهيم بالأرمني - وهو أصل السرياني - مركب من إبرم، ومعناه أبو الخلق*، و ألهاء للتعميم، وهو ابن نازح - بالحاء المهملة - ابن ناحور.

وَ آزر - بالزاء المعجمة و بعده الراء المهملة و قبله الألف الإشباعية كان جدّه لأمه، و قيل: كان عمه، و العرب تجعل العمّ أباً، و كان عمره مائة و خمس و سبعين سنة، و لما أنجاه الله من النار خرج برهطه من أرض بابل إلى الأرض المقدّسة، و مضى إلى حرّان، فنزل بها، و ولد له إسماعيل، و عمره ستة و ثمانون سنة من بطن هاجر جارية المصرية، و ولد له إسحاق، و عمره مائة سنة من بطن سارة، و عمرها تسعين، أو ثمانين سنة، و قيل: عاش ^{عليه} مائة سنة، و نزل عليه جبرائيل أربع مائة مرة، و دفن حيث الآن في مزرعة جيرون، و كان قد اشترىها، و فيها قبر سارة أيضاً.

وَ أَمَّا الْخَلِيلُ: قِصَّةٌ مُشَبَّهَةٌ مِنَ الْخُلَّةِ وَ هِيَ الصَّدَاقَةُ، يَسْتَوِي فِيهِ الْمَذْكُورُ وَ الْمُؤَنَّثُ^۳. و در تسمیه حضرت ابراهیم به خلیل الرحمن، بعضی گفتند: لِكَثْرَةِ سُجُودِهِ عَلَى الْأَرْضِ، و قيل: لِكَثْرَةِ صَلَوَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، و بعضی گفتند: به جهت این که هرگز سائلی را رد نکرد، و هرگز از غیر خدا سؤال نکرد، و بعضی گفتند: لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ، وَ صَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ - وَ النَّاسُ نِيَامُ -.

۱. سورة بقره (۲)، آیه ۳۰. ۲. سورة بقره (۲)، آیه ۳۱.

*. لأن ابراهیم - علیه السلام - ینهی إلیه اکثر الأمم، و لا یحصی أولاده (منه - عفی عنه -).

۳. پایان ص ۶۴ الف از نسخه خطی.

وَ قِيلَ: إِنَّهُ لَمَّا جَاءَهُ الْمُرْسَلُونَ، وَ أَتَاهُمْ بِالْعَجَلِ الْحَنِيدُ، قَالَ لَهُمْ* : «إِذَا أَكَلْتُمْ؟».

فَقُولُوا: «بِسْمِ اللَّهِ».

- «وَ إِذَا فَرَعْتُمْ؟».

فَقُولُوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، - وَ كَانُوا أَرْبَعَةً -، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ - وَ كَانَ رَأْسَهُمْ - : «حَقٌّ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ

هَذَا خَلِيلًا».

ذَكَرَ ذَلِكَ الصَّدُوقُ فِي عِلِّيِّهِ^١، وَ بِكُلِّ الْمَذْكُورَاتِ رَوَايَاتٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، وَ الصَّادِقِ وَ

الْقَادِي^٢.

وَ حُكِيَ عَنِ تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ^٣ عَنِ الصَّادِقِ ﷺ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ قَصَدَ صَدِيقًا لَهُ بِمِصْرَ

لِيَسْتَقْرِضَهُ شَيْئًا مِنَ الطَّعَامِ، فَلَمْ يَجِدْهُ فِي مَنْزِلِهِ، فَكَّرَهُ أَنْ يَرْجِعَ بِالْحِجَازِ خَالِيًا، فَمَلَأَ وَعَانَهُ

رَمْلًا، فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَهُ خَلَى بَيْنَ الْحِمَارِ وَ سَارَةَ اسْتَحْيَاءً مِنْهَا، وَ دَخَلَ الْبَيْتَ وَ نَامَ، فَفَتَحَتْ

سَارَةُ عَنْ دَقِيقِ أَجُودٍ مَا يَكُونُ، فَخَبَزَتْ مِنْهُ، وَ قَدَّمَتْ إِلَيْهِ طَعَامًا طَيِّبًا، فَقَالَ لَهَا إِبْرَاهِيمُ: «إِنِّي

لَكَ هَذَا»،

فَقَالَتْ: «مَنْ الَّذِي جِئْتَ بِهِ مِنْ عِنْدِ خَلِيلِكَ الْمِصْرِيِّ؟»؛

فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ خَلِيلِي، وَ لَكِنْ لَيْسَ بِمِصْرِي»؛ ثُمَّ شَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى وَ حَمَدَهُ، وَ أَكَلَ؛ فَلِذَلِكَ

أُعْطِيَ الْخَلِيلَ^٤.

أَقُولُ** : سُمِّيَ بِالْخَلِيلِ؛ لِأَنَّهُ أَخْلَصَ الْحُبَّ لِلَّهِ، فَامْتَحَنَ فِي ذَلِكَ بِذَبْحِ الْوَلَدِ الْمُدْرِكِ

الَّذِي لَيْسَ أَعَزَّ مِنْهُ شَيْءٌ، فَكَيْفَ يَبْذُلُ مَالَهُ لِمَنْ أَعَادَ اسْمَ حَبِيبِهِ، كَمَا فِي قِصَّةِ جِبْرَائِيلَ وَ نَدَائِهِ

*. در اصل: قالهم.

١. الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، [شيخ صدوق] علل الشرايع، باب ٣١، احاديث ١ - ٣.

٢. الحويزي، عبد العلي، نور الثقلين، ج ١، صص ٥٥٤ - ٥٥٥؛ المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ١٢، صص ٤ -

٥. ٣. القمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، ج ١، ص ١٨١.

٤. المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ١٢، ص ٥.

** في الحديث: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا، وَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَ اتَّخَذَهُ

رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا، فَلَمَّا تَمَّ لَهُ ذَلِكَ قَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (منه - عني عنه -).

بِاسْمِ اللَّهِ تَعَالَى، وَإِخْلَاصِهِ الْحُبِّ إِنَّمَا هُوَ مِيرَاثُ إِخْلَاصِهِ التَّوْحِيدِ^۱، وَالْإِتْقَانِ عَمَّا سِوَاهُ، وَ
الْفَنَاءِ فِي اللَّهِ تَعَالَى.

فَلِذَا قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ - حِينَ الْقَائِهِ فِي النَّارِ - : «هَلْ لَكَ حَاجَةٌ؟».

قَالَ: «أُمَّا إِلَيْكَ فَلَا؟».

فَقَالَ: «سَلِ اللَّهَ حَاجَتَكَ».

فَقَالَ: «عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي^۲».

وَ هَذَا التَّسْلِيمُ وَ الْخَلَّةُ نَتِيجَةُ التَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ مِيرَاثُ الْمَعْرِفَةِ التَّامَّةِ، فَهَذِهِ التَّسْمِيَةُ
تَسْمِيَةُ إِلَهِيَّةٍ حَقِيقِيَّةٍ لَيْسَ مِنْ جِنْسِ الْمُنَاسِبَاتِ الظَّاهِرِيَّةِ؛ وَ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الْعَالِمُ.

وَ أُمَّا مَسْجِدَ الْخَيْفِ فَقَالَ الشَّهِيدُ فِي دُرُوسِهِ^۴: هُوَ بِمِنَى، وَ هُوَ مِنَ الْمَنَارَةِ إِلَى نَحْوِ مِنْ
ثَلَاثِينَ ذِرَاعًا إِلَى جَهَةِ الْقِبْلَةِ، وَ عَنِ يَمِينِهَا وَ يَسَارِهَا كَذَلِكَ، وَ قَدْ صَلَّى فِيهِ أَلْفُ نَبِيٍّ - عَلَيْهِمُ
وَ عَلَيَّ نَبِيُّنَا سَلَامُ اللَّهِ - .

وَ این مسجد خیف، قریب به میل های جَمَرَات است، و خیف - به فتح خاء - در لغت،
عبارت از زمین مرتفع است نسبت به مجرای سیل، و منحدر از ارتفاع جبل که در فارسی،
دامنه کوه می گویند، چون این مسجد در دامنه کوه منی واقع شده، از این جهت او را مسجد
خیف می گویند.

وَ مراد به تجلی در مسجد خیف، خطابات الهی به مزده رحمت و برکت، و اظهار قدرت
به فرستادن گوسفند قربانی، و سایر خطابات و مقامات و مکالمات الهی است نسبت به
حضرت ابراهیم که در آن مکان شریف، دست می داد، چون [محل] عبادت بود، و مکرر
حضرت ابراهیم به آن مکان شریف، تشریف می برد.

﴿ لَمْعَةٌ ﴾

وَ لِإِسْحَاقِ صَفِيَّكَ فِي بَيْتِ شَيْبَعٍ. عَطْفٌ بَعْدَ الْعَطْفِ اسْتِ، وَ مَعْطُوفٌ عَلَيْهِ لِمُوسَى اسْتِ؛

۱. پایان ص ۶۴ ب از نسخه خطی. ۲. در اصل: مقالی.

۳. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۶.

۴. العاملی، شمس الدین محمد مکی [شهید اول]، الدرر السعیدة فی فقه الإمامیة، ج ۱، ص ۴۶۲.

یعنی وَبِمَجْدِكَ لِإِسْحَاقِ فِي بَيْتِ شَيْعٍ. امّا جناب اسحاق، فرزند حضرت ابراهیم است از بطن ساره که به لغت عبرانی، سارای باشد که عقیم بود، و چون جناب ابراهیم با ساره، روانه کنعان شدند^۱، خداوند عالم، عهد نمود با ابراهیم که این زمین را به نسل تو خواهم داد از نهر مصر تا نهر بزرگ فرات^۲، و غالب می‌سازم شما را بر قبایل.

و ساره، زوجه ابراهیم را اولادی نمی‌شد، و او را کنیزی مصری بود، نام او هاجر، پس عرض کرد به حضرت ابراهیم که: خدا حبس کرده مرا از ولادت، نزدیکی کن با کنیز من، شاید تو را اولادی شود.

و این مقدمه، در وقتی بود که ده سال گذشته بود^۳ از سکون در کنعان، و حضرت، چون نزدیکی به هاجر نمود، هاجر حامله شد، و در وقتی که اسماعیل متولد شد، از سنّ شریف حضرت ابراهیم، هشتاد و شش سال گذشته بود، و چون به سنّ نود و نه رسید، از جانب ربّ العزّة وحی رسید به جناب ابراهیم که منم توانای کفایت‌کننده، و نام تو را ابراهیم گذاشتم؛ زیرا که تو، پدر اکثر امت‌هایی، و بسیار خواهم کرد اولاد تو را، و امت‌ها از تو به وجود خواهد آمد، و از تو پادشاهان، ظاهر خواهند شد، و ثابت و مقرر می‌کنم عهد خود را با تو و نسل تو، نسل بعد نسل؛ برای این که من خدای تو، و خدای نسل تو باشم که مرا پرستش کنید و اطاعت نمایید، من نیز وفا به عهد خود خواهم نمود، و برکت خواهم داد، و این عطاها و برکت‌ها برای آن است که پرستش دیگری را نکنید و مطیع من باشید، و ساره زن تو را من برکت خود را شامل حال او کردم، و عطا می‌کنم تو را از او پسری، و مبارک می‌کنم و از ساره، امتی و پادشاهان قبایل به هم خواهد رسید.

حضرت ابراهیم به سجده رفت و مسرور شد، و ساره در آن وقت، نود ساله بود، و بعد از آن، جناب ابراهیم^۴، برای اسماعیل، دعاء و طلب عنایت و رحمت نمود، و در باب اسماعیل، خطاب رسید که شنیدم دعای تو را در باب اسماعیل، و آگاه باش که برکت خود را به او می‌دهم، و نسلش را زیاد می‌کنم، بسیار بسیار و دوازده شریف از او متولد خواهد شد، و از

۱. پایان ص ۶۵ از نسخه خطی.

۲. در اصل: نهر بزرگ نهر فرات.

۳. کتاب مقدّس، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۶.

۴. پایان ص ۶۵ ب از نسخه خطی.

او امت عظیم ایجاد خواهم نمود، و عهد خود را مقرر و ثابت می‌کنم با اسحاق که سال دیگر در این وقت، متولد می‌شود از ساره.

و بعد از آن حضرت، حسب امر الهی، اسماعیل و سایر غلامان و متعلقان خود را ختنه کرد^۱، و بنابراین میثاق، ابراهیم و حلف اسحاق همه راجع است به برکت دادن، و زیادتى نسل، و نبوت و امامت در ایشان و نسل ایشان که انبیای بنی‌اسرائیل کلاً از نسل اسحاق بودند، و اولاد او، پادشاهان و ملوک بنی‌اسرائیل گردیدند، و از بلاد معروفه، به ایشان ارزانی شد، و ایشان صاحب قوت شدند، و در سن صد سالگی حضرت ابراهیم، اسحاق متولد شد از ساره، و در روز هشتم او را ختنه کردند، و روزی که اسحاق از شیر باز شد، در آن روز ابراهیم ولیمه داد، و مجلس عظیمی قرار داده، بعد از آن، نظر ساره بر اسماعیل افتاد که [با اسحاق] مشغول بازی است، به جناب ابراهیم عرض کرد که: این کنیز و پسرش را دور کن که با پسر من، میراث تو را نبرد، و این مرحله بر جناب ابراهیم شاق نمود.

پس وحی شد به آن جناب که آنچه ساره می‌گوید قبول کن، و از این معنی دلگیر مباش که از هر دو پسر برای تو نسل خواهد شد، پس حضرت در صباح آن روز، طعامی و مشک آبی به دوش هاجر داد^۲، و او را روانه نمود، و هاجر رفت تا آن که رسید به بیابانی که بئر شیب^۳ در آن بود، و آب در آن بیابان تمام شده، پس اسماعیل را در زیر درختی گذاشت، و رفت در جای دوری به قدر یک تیر [پرتابی] که نبیند مردن طفل خود را، و شروع نمود آن طفل به گریستن، و خدای تعالی گریه آن طفل را شنید، و ملکی ندا کرد هاجر را از آسمان که: «ای هاجر! تو را چه می‌شود؟ مترس و خائف مباش که خدا صدای طفل تو را شنید، برخیز و او را بردار و پرستاری کن که من از او، جماعت بسیار خواهم آفرید».

پس خدا چشم او را گشود که نظرش افتاد بر چاه آبی که آن بئر شیب باشد، و رفت مشک خود را از آن پر کرد و طفل را سیراب نمود، و خدا با اسماعیل بود تا آن که بزرگ شد، و

۱. کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۷.

۲. پایان ص ۶۶ الف از نسخه خطی.

۳. در: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۴، به نقل از: کتاب مقدس، تورات، «بئر شیب» آمده است،

ولی در تورات، بئر شیب (چاه قسم) ذکر شده، بنگرید به: هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، ص ۱۱۴.

جوانی بود تیرانداز، و مقام خود را در بیابان فاران قرار داد، و مادرش زنی را از برای او تزویج نمود از اهل مصر.

و حضرت ابراهیم فرمود به پادشاه فلسطین - که نام او ابومالح یا ابومالک بود - که: «غلامان تو، چاه مرا غصب کردند».

ابومالح گفت: «من نمی دانم که غصب کردند، و تو مرا خبر ندادی، و نشنیدم مگر امروز». بعد از آن، حضرت ابراهیم چند رأس گوسفند و گاو به ابی مالح داد، و با هم معاهده کردند که با هم دوست باشند، و هفت گوسفند از گوسفندان خود را جدا گذاشته بود.

ابومالح عرض کرد: «چرا این گوسفندان را به یک جانب نگاه داشتی؟».

حضرت فرمودند: «برای این که به تو دهم، و این ها شهادتی باشد بر این که من این چاه را کندم».

و از این جهت نامیده شد بئر سبع - به سین مُهمله - و آن مکان را بئر سبع گفتند - از قبیل تسمیه محلّ به اسم^۱ حالّ -، و حضرت ابراهیم بر سر آن چاه، علامتی نصب کرد، و خدا را در آن جا یاد نمود، و مدّتی مدید در فلسطین سکنی نمود.^۲ و بنا بر این حکایت - که منقول از تورات است -، بئر سبع، واقع است در بلاد فلسطین، و ظاهراً فی مابین رقیم و جفار باشد که در آن وقت، مسکن حضرت ابراهیم بود، و بعد از مراجعت از ذبح، مأمور شد در آن زمین سکنی نماید.

و ساره چون به صد و بیست و هفت سال رسید، در قریه اربع از قرای کنعان وفات یافت، و بعد از وفات ساره، حضرت ابراهیم، دختر برادر خود ربکا^۳ را برای اسحاق تزویج نمود، و خود نیز زنی گرفت که نام او قَطُوراً^۴ بود، و از آن نیز چند اولاد شد، و چون عمر شریف آن حضرت به یک صد و هفتاد و پنج رسید، از دار زوال، ارتحال فرمود، و در ایّام حیات به سایر اولاد خود، عطیه فرموده بود، و به طرف مشرق، روانه نموده بود، و سایر اموال خود را

۲. کتاب مقدّس، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۱. پایان ص ۶۶ ب از نسخه خطی.

۳. در کتاب مقدّس: رِفَقَه.

۴. در کتاب مقدّس: قَطُورَه.

به اسحاق داد، و حضرت اسحاق و حضرت اسماعیل، آن حضرت را دفن نمودند در جنب ساره در مغاره‌ای که خریده بود به جهت ساره از بنی حث^۱.

و اما حضرت اسحاق، چون سنّ شریفش به چهل سالگی رسید، حضرت ابراهیم - چنان که مذکور شد - ربقاً دختر برادر خود را برای آن حضرت تزویج نمود، و مدّتی از او اولاد نمی‌شد تا آن که حضرت اسحاق دعا نمود، و از جناب اقدس الهی طلب نمود که فرزندی به ربقا عنایت فرماید، پس ربقا حامله شد به دو پسر که توأم بودند، و در زحمت افتاد در ایّام حمل، و گفت: «اگر می‌دانستم حال چنین است، خواهش اولاد نمی‌کردم».

پس اوّلی که متولّد^۲ شد، سرخ‌رنگ بود، و بدنش پر مو بود، نام او را عیص^۳ نهاد به این سبب. و بعد از آن، برادرش متولّد شد، و دست خود را به پشت^۴ عیص گرفته بود، و به این سبب، نام او را یعقوب قرار دادند، و در آن وقت حضرت اسحاق، شصت ساله بود، و هر دو فرزند، بزرگ شدند. عیص مردی بود در شکار، ماهر و دائم در صحراها می‌گشت، و یعقوب، مردی صاحب معرفت و فضیلت، و در خیمه، مقام داشت.^۵

بعد از آن، حضرت اسحاق اهل خود را برداشت، و روانه خلوص شد نزد ابی مالح پادشاه فلسطین؛ پس ظاهر شد وحی الهی بر او، و فرمود که: «در مصر منزل مگیر، و ساکن شو در شهری که به تو می‌گویم که من با تو هستم، و برکت به تو خواهم داد^۶، و این ولایت را به تو و اولاد تو خواهم داد، و وفا می‌کنم به قسمی که خورده‌ام از برای پدر تو ابراهیم، و نسل تو را چون ستاره‌های آسمان، [کثیر] خواهم کرد، به جزای آن که ابراهیم قبول کرد سخن مرا، و محافظت نمود به رسوم و شرایع و وصایای من».

پس اسحاق در خلوص [جرار] سکنی نمود، و در آن جا توقف فرمود، و روز به روز، اموال و مواشی آن حضرت زیاده می‌شد، تا آن که اهل فلسطین بر او حسد بردند، و چاه‌هایی که غلامان پدرش در صحراهای خلوص کنده بودند [از خاک پُر کردند؛ پس

۱. در اصل: بنی حث. ۲. پایان ص ۶۷ الف از نسخه خطی. ۳. در کتاب مقدس: عیسو.

۴. در کتاب مقدس: پاشنه. ۵. کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۵.

۶. پایان ص ۶۷ ب از نسخه خطی.

اسحاق از آن جا برفت، و در وادی جرار فرود آمده، در آن جا ساکن شد، و چاه‌های آب را که در ایّام پدرش کنده بودند، و اهل فلسطین پر کرده بودند، تنقیه فرمود، و به همان نام‌هایی که سابق داشت، باز نام نهاد.

و بعد از آن، رو به بالا رفت تا آن که رسید به بئر سبع، و در آن شب که در بئر سبع، منزل نموده بود، مَلْکِی بر آن حضرت ظاهر شد، و پیغام الهی را رسانید که خدا می‌فرماید که منم خدای ابراهیم پدر تو، اندیشه مکن که با تو هستم، و برکت به تو خواهم داد، و نسل تو را زیاد خواهم کرد به سبب ابراهیم.

و در آن جا حضرت، مذبحی ساخته، و خدا را یاد نموده، و خیمه خود را در آن جا زد، و بعد از آن، ابی مالح نزد جناب اسحاق آمد، و با هم حلیف و هم‌قسم شدند، و غلامان جناب اسحاق، چاهی را در آن جا کردند، و چون به آب رسیدند، جناب اسحاق را خبر کردند به یافتن آب.

پس حضرت، نام آن چاه را سَبْعَه نهاد، و از این جهت، نام آن قریه و بیابان، بئر سبع شد.^۱ و لعلّ وجه مناسبت به تسمیه به این اسم، آن باشد که حضّار مجلسِ حَلَف با ابی مالک* هفت نفر بود [ه‌اند]، یا آن که سَبْع - به کسر سین - به معنی تشنگی باشد. عَنِ الْجَوْهَرِيّ: السَّبْعُ بِالْكَسْرِ: الظَّمَا؛ یعنی چاهی که به جهت رفع تشنگی است یا از قبیل تسمیه شیء است به اسم ضدّش.

بعد از آن - به تفصیلی که معروف و مذکور است -، حضرت اسحاق از برای جناب یعقوب، طلب برکت و رحمت الهی نمود، و مادر یعقوب از خوف این که مبادا بعد از اسحاق، ضرری از عیص به یعقوب برسد، از حضرت اسحاق خواهش نمود که یعقوب را روانه نماید نزد برادر خود لابان که خالوی یعقوب باشد که دختر خالوی خود را تزویج نماید، و حضرت اسحاق قبول نموده، و جناب یعقوب از بئر سبع، روانه حرّان شد.

۱. کتاب مقدّس، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۶.

* همان ابومالح است، در تعبیر از آن، هر دو اسم تعبیر شده؛ واللّٰه العالم (منه - عفی عنه -).

۲. الجوهری، اسماغیل بن حمّاد، صحاح اللغه، ج ۳، ص ۱۲۲۶.

در بین راه، آفتاب غروب کرد، و شب در آن جا خوابید. در عالم خواب دید که ملکی از ملائکه، ایستاده نزد او، و پیغام الهی را رسانید که: منم خدای ابراهیم پدر تو و خدای اسحاق، این زمینی که در او خوابیده‌ای، من به تو خواهم داد و به نسل تو. و آگاه باش^۱ که من با توام و هر جا که روی، تو را محافظت می‌کنم، و تو را برمی‌گردانم به این بلد، و تو را ترک نمی‌کنم تا آن که وفای نمایم برای تو، آن چه را که وعده کردم تو را.

پس جناب یعقوب از خواب بیدار شد، و گفت: خدا در این موضع بود، و من نمی‌دانستم، و نیست این محل؛ مگر خانه خدا، و این، در آسمان است.

و صبح که شد، آن سنگ‌هایی که شب در زیر سر داشت برداشته، و دگه‌ای بنا نمود، و روغنی بر سر آن ریخت، و آن موضع را نامید: بیت ایل^۲.

و بعد از آن نذر کرد که اگر خدا با من باشد، و مرا در این راه محافظت کند، و نانی به من دهد که بخورم، و رختی که بپوشم، و به سلامت برگردم به خانه پدر، و خدا ولی و ناصر من باشد، و این دگه را که بنا کردم، از برای من خانه خدا باشد؛ یعنی معبد من باشد، و آن چه خدا به من روزی نماید، عشر آن را به راه خدا دهم^۳.

و روانه شد پیش خالوی خود و راحیل و لیثا^۴، دو دختر خالوی خود لابان را گرفت، و چنین ظاهر می‌شود که در شرع حضرت ابراهیم، جمع بین الأختین جایز بوده.

﴿ تتمیم تحصیلی ﴾

از بیانات متقدمه، ظاهر شد که بئر سبع - به سین مهمله و باء موخّده - چاهی بوده که حضرت ابراهیم حفر نمودند، و ابومالح که شاید به عربی، یا معرب آن ابومالک باشد، معارض بوده، و حضرت، گوسفند به او دادند، و امر، به مسالمة، ختم شده.

و یا بئر سبع، هفت چاه در بیابانی است که محلّ توقّف حضرت ابراهیم بوده در برهه‌ای

۱. پایان ص ۶۸ الف از نسخه خطی.

۲. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، صص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۳. کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۸.

۴. در کتاب مقدس: لیثه.

از زمان، و علی التقدیرین بعد از معاودت جناب اسحاق به همان مکان، باز آن چاه^۱ را، یا آن چاه‌ها را، متصرف شدند، و تنقیه نمودند، و آن مکان را محلّ اقامت خود نموده، و در آن جا معبدی مقرر داشته، و معبدگاهی بنا نمود، و نور خدا در آن مکان مقدّس از برای حضرت اسحاق علیه السلام تجلّی نمود.

و از ثعلبی منقول است که گفته: چون حضرت ابراهیم از مصر به شام رفت، از ترس پادشاهی که در مصر بود، نزول نمود در سبع که محلی است از اراضی فلسطین، و در آن جا چاهی کند، و مسجدی ساخت، و آب آن چاه، شیرین و گوارا بود، و گوسفندان خود را از آن چاه، آب می داد، تا آن که مدّتی گذشت، و از اهل آن مکان، متأذی شد، و از آن جا روانه شهری از شهرهای فلسطین شد که او را «قط» می گفتند.

و چون آن حضرت از آن منزل روانه شد، آب چاه خشکید: پس اهل سبع، نادم شدند از رفتن آن حضرت، و عقب او رفتند، و التماس کردند که برگردد، قبول نفرمود. عرض کردند: «آن چاه خشکیده است».

حضرت هفت رأس بز به ایشان داد که این‌ها را با خود بپیرید که همین که وارد آن چاه شوند، باز آب چاه، شیرین خواهد شد، لکن باید زن حایض، نزدیک آن چاه نرود، و بر [اساس] این نقل از ثعلبی، سَبْع - به سین مُهملة مفتوحه و سکون باء موحّده - اسم موضعی خواهد بود.

و بعضی از خطّ شهید^۲ - عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ - نقل فرموده‌اند: شیخ به شین معجمه مکسوره و یاء مثناة مفتوحه، و فرمود که آن چاهی بود که کارکنان پادشاه ابومالک پر کرده، پس جناب اسحاق از ابومالک خواهش نمود که تنقیه و خالی نماید او را، [فَفَعَلَ ابُومَالِکٍ وَ رَمَى بِقَمَامَتِهَا]، و مسمّی به بشر شیخ شد.

حقیر مؤلف می گوید که این همان چاه است^۳ که حضرت ابراهیم حفر نموده، و بعد از انتقال از موضع، کارکنان ابومالک پر کردند، و بعد از رسیدن جناب اسحاق بعد از زمانی به

۲. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۳.

۱. پایان ص ۶۸ ب از نسخه خطی.

۳. پایان ص ۶۹ الف از نسخه خطی.

آن مکان، باز آن چاه را تنقیه نمود، و با ابومالک، حلیف و هم‌قسم شدند، چنان‌چه گذشت.^۱

و از بعضی مواضع، ظاهر می‌شود که این تنقیه و پاک کردن چاه، بعد از پر کردن، و مسالمة با ابومالک، نسبت به خود جناب ابراهیم واقع شده، و عَلَى أَيِّ حَالٍ حَافِرِ چاه از اول، جناب ابراهیم بوده.

و شیخ - بنابراین - مأخوذ از «شَاعَتِ الْثَّاقَةُ؛ هرگاه بول خود را پراکنده کند»، خواهد بود.^۲ لکن مصدر او به فتح شین و سکون یاء می‌شود، و اما به کسر شین و فتح یاء که در بعضی نسخ مسطور است؛ پس ظاهراً به معنی اصحاب و أعوان باشد، شاید چون اعوان ابی مالک، معاونت بر تنقیه چاه کردند، به این اسم مسمی شده، و آن‌چه در تورات است آن است که اصحاب ابومالک با جناب ابراهیم^۳ بر سر آن چاه نزاع کردند، و حضرت ابراهیم هفت گوسفند به ایشان داد، و صلح نمود با ایشان، و لهذا آن را بئر سبع گفتند.^۴

﴿ لمعة ﴾

وَ لِيَعْقُوبَ نَيْبِكَ فِي بَيْتِ إِيلٍ عطف بر ما سبق خود؛ یعنی وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ لِيَعْقُوبَ نَيْبِكَ فِي بَيْتِ إِيلٍ.

گذشت^۵ در شرح جناب ابراهیم و اسحاق که بیت ایل، خانه‌ای بود از سنگ که بنا نمود او را جناب یعقوب، هنگام رفتن او نزد خالوی خود جهت تزویج دختر او، که مسجد و معبد او باشد، و او را به نام خدا کرد؛ یعنی خانه خدا ساخت، نه خانه به جهت معاش و سکنای خود، و تجلی نور حق در آن جا از برای جناب یعقوب شد.^۶

و ایل در لغت عبرانی - چنان‌چه بسیار نقل شده - به معنی خدا است، و معنی اسراییل، و جبرائیل، و میکائیل، بنده خدا است که اسرا و جبرا و میکا، همه به معنی بنده باشد، و لکن

۱. کتاب حاضر، ص ۱۴۴. ۲. همان، ج ۹۰، صص ۱۱۲-۱۱۵. ۳. در اصل: اسحاق.

۴. کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱؛ بنگرید به: هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، ص ۱۴۹.

۵. کتاب حاضر، ص ۱۴۵. ۶. پایان ص ۶۹ ب از نسخه خطی.

این ترادف، بعید است، وَ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ فِي الصُّحُوحِ^۱؛ وَ إِيْلَ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عِبْرَانِيٍّ، أَوْ سُرْيَانِيٍّ، وَ قَوْلُهُمْ: جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ إِنَّمَا هُوَ كَقَوْلِهِمْ: عَبْدُ اللَّهِ وَ تَيْمُ اللَّهِ، وَ قَالَ فِي تَرْجُمَةِ التَّيْمِ: تَيْمَهُ: أَيُّ عَبْدُهُ وَ ذَلَّلَهُ^۲.

وَ عَنِ الطَّبْرَسِيِّ^۳: مَعْنَى جَبْرَائِيلَ عَبْدُ اللَّهِ، وَ مِيكَائِيلَ عَبْدُ اللَّهِ؛ لِأَنَّ جَبْرَ الْعَبْدِ وَ مِيكَ عُيَيْدُ، وَ إِيْلَ هُوَ اللَّهُ بِاللُّغَةِ السَّرْيَانِيَّةِ.

وَ قِيلَ: إِنَّ جَبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيلَ اسْمَانِ أُعْجَمِيَّانِ عَرَبِيَّانِ.

بالجمله بعضی گفتند: مراد از بیت اییل، بیت المقدس است، چنان چه شیخ کفعمی از عماد اصفهانی نقل نموده،^۴ و این به نظر حقیر، بعید می آید، و معنای اوّل که ذکر شد، اقرب است؛ و الله العالم.

وَ أَوْفَيْتَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِيثَاقِكَ، وَ لِإِسْحَاقَ بِخَلْفِكَ وَ لِيَعْقُوبَ بِشَهَادَتِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ، وَ لِلدَّاعِينَ بِأَسْمَائِكَ فَأَجَبْتَ... إِلَى آخِرِ.

وَ أَوْفَيْتَ عَطْفَ اسْتِ بَرِّ تَجَلُّيْتِ دَرِ فِقْرَاتِ سَابِقِهِ، يَعْنِي بِمَجْدِكَ الَّذِي أَوْفَيْتَ لِإِبْرَاهِيمَ إِلَى آخِرِ؛ پَسِ تَرْجَمَهُ چَنِينِ مِي شُودِ كِه خُدَايَا بِه حَقِّ بَزَرْگُوَارِي تُو كِه وَ فَا كَرْدِي اَز بَرَايِ اِبْرَاهِيمِ، عَهْدِ وَ پیمان های * خود را که به عوض توحید خالص کامل آن جناب، مرتبه امامت و نبوت

۱. الجوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۶۲۹. ۲. همان، ص ۱۸۷۹.

۳. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۵.

* قَالَ الْكُفَعْمِيُّ فِي شَرْحِهِ عَلَى الدُّعَاءِ: أَمَّا مِيثَاقُ إِبْرَاهِيمَ، فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ وَائِقَةٌ بِهِ مِنَ الْبَشَارَةِ بِإِسْحَاقَ، وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ وَ الْوَرَاءَ: وَ لَدِ الْوَلَدِ وَ كَانَ عُمُرُ إِبْرَاهِيمَ حِينَ الْبَشَارَةِ مِائَةَ سَنَةٍ، وَ عُمُرُ سَارَةَ ثَمَانٍ وَ سَبْعُونَ وَ عَنِ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: إِنَّ هَذِهِ الْبَشَارَةَ كَانَ بِإِسْمَاعِيلَ مِنْ هَاجِرٍ. وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَرَادَ بِالْمِيثَاقِ الْإِمَامَةَ، وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ، وَ عَنِ السُّدِّيِّ: هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» أَي: أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ بِأَنْ يُؤْمِنُوا بِمُحَمَّدٍ (ص). وَ أَمَّا الْحَلْفُ الْمُضَافُ إِلَى إِسْحَاقَ: فَمَعْنَاهُ قَرِيبٌ مِنْ مَعْنَى الْمِيثَاقِ الْمَتَقَدِّمِ أَنْفَاءً. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ مَعْنَاهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَاهَدَ إِسْحَاقَ عَلَى أَنْ لَا تَنْجَلِيَ الْعِمَامَةَ عَنْ نَسَلِهِ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مَعْنَاهُ أَنَّهُ تَعَالَى الَّتِي أَنْ لَا يَسْلَمَ وَ لَدِ إِسْحَاقَ إِلَى هَلَكَةِ لِمَكَانِ صَبْرِهِ عَلَى الذَّبْحِ. قُلْتُ: هَذَا لَيْسَ بِصَحِيحٍ، لِتَضَافِرِ رِوَايَاتِ أَمَّتْنَا (ع) بِأَنَّ الذَّبْحَ هُوَ إِسْمَاعِيلُ، وَ يَعْضُدُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى بَعْدَ قِصَّةِ الذَّبْحِ: بِشَرْنَاهُ

را در ذریه آن بزرگوار مقرر فرماید تا روز قیامت که حضرت ابراهیم فرمود: ﴿وَجَّهْتُ^۱ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲، و خداوند متعال فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳، و مرتبه امامت و مراتب ولایت و نبوت را در جلد ثانی وسیله بیان نمودم^۴ - مفصلاً - اِنْ شِئْتَ فَارْجِعْ إِلَيْهِ.

و لِإِسْحَاقَ بِحَلْفِكَ عَظْفٌ اسْتِ [به] لِإِبْرَاهِيمَ؛ یعنی وفا نمودی از برای جناب اسحاق به حلف بر برکت و نبوت در اولاد آن حضرت.

و لِيَعْقُوبَ بِشَهَادَتِكَ عَظْفٌ بِمَا سَبَقَ اسْتِ؛ یعنی وفا نمودی از برای یعقوب، به اعطای درجه شهادت، یا شهادت و اخبار بر حیات یوسف، یا شهادت دادن آن حضرت؛ یعنی اخبار نمودن از نجات اولاد آن حضرت است از مصر، و قوت و شوکت و کثرت ایشان، و متصرف شدن بسیار از بلاد شامات و مصر و نواحی آن را.

مروی است که چون یعقوب را زمان احتضار رسید، اولاد خود را جمع نمود، و خواست که خبر دهد آن‌ها را به آنچه خواهد آمد از حوادث، و به آن‌چه برسد به آن‌ها از بلاها، و وحی شد به آن حضرت که تعلیم نما ایشان را؛ زیرا که این مختص پیغمبر آخر الزمان است، و من می‌دهم تو را درجه شهادت.^۵

و در حدیث دیگر است که چون جبرائیل نزد یوسف در زندان آمد، و خبر داد او را از یعقوب و حزن او، جناب یوسف گفت: «آیا چه مقدار است حزن او؟».

— بِإِسْحَاقَ. وَقَالَ تَعَالَى: «فَبَشِّرْ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» فَكَيْفَ يُبَشِّرُ بِذُرِّيَّتِهِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِذُبْحِهِ؟ وَقَدْ صَحَّ عَنِ النَّبِيِّ (ع) أَنَّهُ قَالَ: «أَنَا بِنُ الذَّبِيحِينَ»، وَ لَا خِلَافَ أَنَّهُ (ص) مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، فَالذَّبِيحُ الْآخِرُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ. وَ مَرُويٌ أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ بَعَثَ إِلَى عَالِمٍ مُسْلِمٍ بِالشَّامِ كَانَ يَهُودِيًّا وَ سَأَلَهُ عَنِ الذَّبِيحِ. فَقَالَ: إِسْمَاعِيلُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْيَهُودَ تَعْلَمُ وَ لَكِنَّهُمْ يَحْسَدُونَكُمْ لِأَنَّهُ أَبُوكُمْ، وَ يَزْعُمُونَ إِسْحَاقَ لِأَنَّهُ أَبُوهُمْ. قَالَ الْأَضْمَعِيُّ: سَأَلْتُ أَبَا عَمْرٍو بْنَ الْعَلَاءِ عَنْهُ، فَقَالَ: أَيْنَ ذَهَبَ عَقْلُكَ؟ مَتَى كَانَ إِسْحَاقَ بِمَكَّةَ؟ وَ إِنَّمَا كَانَ إِسْمَاعِيلُ وَ الْمُنْحَرُ بِمَكَّةَ لَا شَكَّ فِيهِ؛ انْتَهَى (منه - عفی عنه -).

۱. پایان ص ۷۰ الف از نسخه خطی.

۲. سوره انعام (۶)، آیه ۷۹. ۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۴. دهکردی، سید ابوالقاسم، منبر الوسیله، ج ۲، ص ۵۹۴.

۵. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۷. ۶. پایان ص ۷۰ ب از نسخه خطی.

جبرئیل گفت: «به مقدار حزن هفتاد زین بچه مرده»؛

جناب یوسف گفت: «آیا چه اجر داشته باشد؟».

جبرائیل فرمود: «اجر صد شهید دارد».^۱

وَلِلْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ * عطف بما سبق است؛ یعنی به مجد و بزرگواری تو که وفا نمودی از برای مؤمنین، وعده‌های خود را که وعده اجر و ثواب بر اعمال صالحه، و وعده بر استجابت دعاهاى آنها که فرمود: ﴿أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۲، و وعده بر نصرت و ظفر آنها، و غلبه اسلام در زمان ظهور قائم آل محمد - رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ - .

بدان که وعده را در خیر اطلاق می‌کنند، و وعید را در شر؛ و مخالفت وعده، مذموم است، و بر خلاق متعال، محال است، و مخالفت وعید، مدوح است، و بر خداوند عالم، روا است.

و در مناجات حضرت صادق علیه السلام منقول است: «يَا مَنْ إِذَا وَعَدَ وَفَى، وَإِذَا تَوَعَّدَ عَفَى»^۳، و

مشهور و مشهور است: الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَى، وَإِذَا تَوَعَّدَ عَفَى.^۴

وَلِلدَّاعِينَ بِأَسْمَائِكَ فَأَجَبْتَ عطف بما سبق خود است؛ یعنی به مجد و بزرگواری تو که وفا نمودی از برای کسانی که تو را به اسماء تو خواندند، و توسّل به آن اسماء جستند، پس اجابت فرمودی دعوت آنها را.

أقول: اجابت دعای داعیان، بر خداوند متعال واجب است - عقلاً و نقلاً - چنانچه در

جلد دوم وسیله، برهان او را بیان نمودیم،^۵ و انفکاک^{**} اجابت، لابدّ به جهت حصول موانع

۱. الطّبري، ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۳، ص ۶۲.

*. وَعَنِ النَّبِيِّ (ص): مَا مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا دَعْوَةً إِلَّا أُعْطِيَ إِحْدَى ثَلَاثٍ، إِمَّا تَعْجِيلَهَا، أَوْ ادْخَارَهَا، أَوْ يَدْفَعُ مِنَ السُّوءِ مِثْلَهَا. ذَكَرَ الْكُفَعْمِيُّ فِي شَرْحِهِ إِنَّ الدَّعَاءَ فِي نَفْسِهِ عِبَادَةٌ يُعْبَدُ اللَّهُ بِهَا لِمَا فِيهَا مِنْ إِظْهَارِ الْخُضُوعِ وَالْإِفْتِقَارِ إِلَيْهِ - تَعَالَى - أَقُولُ فَلَا يَنْحَصِرُ حُسْنُهُ وَالْحِكْمَةُ فِي الْأَمْرِ بِه إِجَابَةُ الْمَدْعُوِّ بِهِ (منه - عفى عنه -).

۲. سورة غافر (۴۰)، آية ۶۰. ۳. المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۸.

۴. كفعمي، ابراهيم بن علي، محاسبة النفس، ص ۱۶۳، الطّبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مكارم الاخلاق، ص ۲۹۵، الطّوسي، محمد بن الحسن [شيخ طوسي]، تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۹۱.

۵. دهکردی، سيد ابوالقاسم، منبر الوسیله، ج ۲، ص ۸۹۸.

** في البلد الامين للكفعمي (ره): روي عثمان بن عيسى عن حدّته عن الصادق (ع) قال: قُلْتُ: «أَيَّتَيْنِ فِي كِتَابِ

خارجیه است که از آن جمله، صلاح نبودن^۱ از برای شخص داعی، و منافی بودن با نظام جمعی عالم، و مُخلّ بودن^۲ به مصالح عامّة مخلوقات، و مفسده داشتن، و مُعارض بودن به دعای دیگر، ضدّ آن دعا را و امثال ذلک.

﴿ لمعة ﴾

دعوت و خواندن خدای متعال را به اسماء او و توسّل به آن اسماء، محتمل است که مراد، خواندن باشد به اسماء ملفوظی، مثل رحمان، و رحیم، و کریم، و سایر اسماء رحمت از برای انجام مقاصد دنیوی، و وسعت در رزق، و مثل قهار و جبار از برای اهلاک اعداء، و مثل حیّ، و قیوم، و عالم و هادی از برای حیات قلوب و افاضه علوم، چنانچه در کتاب عزیز می فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيُّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾^۳.

و تحقیق آن است که مراد، خواندن خدای متعال است با توسّل به محمد و آل محمد علیهم السلام چنانچه در اخبار صحیحه معتبره وارد شده:^۴

نَحْنُ أَسْمَاءُ اللَّهِ الَّتِي يُدْعَى بِهَا، وَ مَنْ دَعَى اللَّهَ بِهَا أُجِيبَ؛ لِأَنَّهَا أَبْوَابُ اللَّهِ الَّتِي مِنْهَا يُؤْتَى، وَ أَمْنَاءُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يُشْفَعُونَ إِذَا شَفَعُوا، وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُؤْتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا. وَ قَدْ وَرَدَ أَيْضاً فِي آدَابِ الدُّعَاءِ وَ أَسْبَابِ الْإِسْتِجَابَةِ: الْإِبْتِدَاءُ بِالصَّلَوَاتِ عَلَى مُحَمَّدٍ

→ اللَّهُ أَطْلِبُهُمَا فَلَا أُجِدُهُمَا. قَالَ: «مَا هُمَا؟». قُلْتُ: «قَوْلُهُ تَعَالَى: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ فَادْعُوهُ وَلَا تَرَى الْإِجَابَةَ». قَالَ: «أَتَرَى اللَّهَ أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟». قُلْتُ: «لَا». [قَالَ:] «فَمَنْ ذَلِكَ؟». قُلْتُ: «لَا أَدْرِي». فَقَالَ عَلِيٌّ (ع): «وَلَكِنْ أَخْبَرَكَ مِنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي مَا أَمَرَهُ، ثُمَّ دَعَا مِنْ جِهَةِ الدُّعَاءِ قَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ». قُلْتُ: «وَ مَا جِهَةُ الدُّعَاءِ؟». قَالَ: «تُبْدَأُ بِتَحْمِيدِ اللَّهِ، وَ تَذَكُرُ نِعْمَةَ عِنْدَكَ، ثُمَّ تَكْبِرُ، ثُمَّ تَصَلِّيَ عَلَيَّ النَّبِيِّ (ص)، ثُمَّ تَذَكُرُ ذُنُوبَكَ فَتَقْرَبُهَا، ثُمَّ تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَى مِنْهَا فَهَذَا جِهَةُ الدُّعَاءِ»، وَ قَالَ (ع): «وَ مَا الْآيَةُ الْآخِرَى؟». قُلْتُ: «قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ، وَ إِنِّي أَنْفَقُ وَ لَا أَرَى الْخَلْفَ». قَالَ: «أَفَتَرَى اللَّهَ أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟». قُلْتُ: «لَا». قَالَ: «فَعَمَّ؟». قُلْتُ: «لَا أَدْرِي». قَالَ: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ اِكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ، وَ أَنْفَقَهُ فِي حَقِّهِ لَمْ يَنْفَقْ رَجُلًا دَرَاهِمًا إِلَّا أَخْلَفَ عَلَيْهِ، وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): إِنَّ الْعَبْدَ لَيَسْئَلُ اللَّهَ تَعَالَى حَاجَتَهُ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَضَائُهَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ أَوْ بَطْنٍ فَيَذَنْبُ الْعَبْدُ عِنْدَ ذَلِكَ الْوَقْتِ ذَنْبًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكَّلِ بِحَاجَتِهِ لِأَنْبِجُزَهَا لَهُ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِسُخْطِي وَ اسْتَوْجَبَ الْجِرْمَانَ مِنِّي». (منه - عفی عنه -).

۱. در اصل: صلاح نبود.

۲. سورة اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰.

۳. پایان ص ۷۲ الف از نسخه خطی.

۴. بنگرید به: السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود بن عیاش [العیاشی]، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۵.

وَآلِهِ، وَالْإِثْتِهَاءَ بِالصَّلَوَاتِ عَلَيْهِمْ^۱، صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامٍ مَلَائِكَتِهِ وَجَمِيعِ عِبَادِهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَى قُبَّةِ الرُّمَّانِ.

یعنی به بزرگواری تو، چنان بزرگواری ای که ظاهر شد از برای موسی بن عمران بر قبة رومان.

﴿لمعة﴾

قُبَّة هر بناء مدووری را گویند، و جمع او قباب است - کَمَا عَنِ الْمَطْرِزِيِّ -، و يقال: قَبُوتُ الْبِنَاءِ؛ أَي رَفَعْتَهُ، وَ السَّمَاءُ مَقْبُوتَةٌ^۲؛ أَي مَضْمُومَةٌ، وَ مِنْهُ أُخِذَ الْقَبَا لِلَّذِي يُلْبَسُ، وَ رُمَّانٌ بِه رَاءَ مُهْمَلِهِ بِرِوْزَنِ عَمَّانٍ.

و قُبَّة الرُّمَّانِ، قَبَّة ای بود که جناب موسی و هارون به امر الهی ساخته بودند در میان خباء المحضر که تابوت شهادت را در او می گذاشتند، و در بیرون حجله در زیر آن خیمه که بر روی تابوت شهادت بود، از مقوله چلچراغ چیزی می گذاشتند، و بر آن، قنادیلی آویخته بودند یا منصوب بود که شبیه به انار بودند، و دائماً او را روشن می داشتند، و روغن زیت می سوختند، و متوجه این خدمت، هارون و اولاد هارون بودند، و بر دور آن خیمه، یا بر یک طرف آن، خیمه بسیار بزرگی می زدند که آن، معبد حضرت موسی و هارون و بنی اسرائیل بود، و به کیفیتی مخصوص، آن خیمه را به عمل آورده بودند؛ چنانچه سابقاً در ذیل شرح فوق غمائم النور، تفصیل خباء المحضر و تابوت شهادت و قبة الرمان را بیان نمودیم؛ وَ اللَّهُ الْعَالِمُ. بدان که در بسیاری از نسخ دعا قُبَّة الرُّمَّانِ نوشته شده، چنانچه شیخ کفعمی رحمته الله در شرح خود بر دعاء، این طور نقل می نماید، و می فرماید: قِيلَ: هُوَ بَيْتُ الْمَقْدَسِ.

۱. الكليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ۲، ص ۴۹۴؛ الحلي، احمد بن فهد، عُدَّة الداعي و نجاح الساعي، ص ۲۰۰.
 ۲. پایان ص ۷۱ ب از نسخه خطی.
 ۳. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۶۹؛ المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۹.

من می گویم: ظاهراً مراد قائل، همان معبد بنی اسرائیل^۱ باشد که ذکر شد؛ زیرا که بیت المقدس، آن وقت بنا نشده بود، و ظهور مجد خدا در غمائم نور فوق تابوت شهادت، این موضع بود؛ نه بیت المقدس معروف.

و بعضی گفته اند: قُبَّةُ الزَّمَانِ هُوَ الْفَلَکُ، وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ بِذَلِكَ لِشَرَفِهَا وَعَظَمِ مَحَلِّهَا، كَمَا أَنَّ الشَّمْسَ إِذَا كَانَتْ فِي قُبَّةِ الْفَلَکِ تَكُونُ فِي أَوْجِ السَّعَادَةِ، وَكَذَلِكَ^۲ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ مَنْ كَانَ فِيهِ كَانَ فِي أَوْجِ السَّعَادَةِ. و بعضی گفتند: مراد از قُبَّةُ الزَّمَانِ بیوت انبیاء است، و بعضی گفتند: مطلق مساجد است.^۳

وَ عَنِ كِتَابِ مَجْمَعِ الْبَيَانِ^۴ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعُوا﴾^۵ قِيلَ: هِيَ أَرْبَعَةُ مَسَاجِدَ لَمْ يَبْنَاهَا إِلَّا نَبِيُّ^۶ الْكَعْبَةِ بَنَاهَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ، وَ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ بَنَاهُ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ، وَ مَسْجِدَ الْمَدِينَةِ وَ قُبَا بَنَاهُمَا خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى^۷.

أقول: چه قُبَّةُ الزَّمَانِ به راء مُهمله باشد، چه به زاء معجمه، ظاهراً همان خباء المحضر، و یا حجله ای است که در میان او بوده، چنان چه الآن و سابقاً شرح داده شد، وَ فِي الْكَفَعِيِّ^۸؛ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ قُبَّةُ الزَّمَانِ فِي هَذَا الدُّعَاءِ، بِالرَّاءِ الْمُهْمَلَةِ، وَ مَعْنَاهَا أَنَّهَا قُبَّةٌ كَانَ يَتَعَبَّدُ فِيهَا مُوسَى وَ هَارُونَ^۹ فَدَخَلَهَا ابْنَا هَارُونَ - وَ هُمَا سُكْرَانَانِ -، فَجَاءَتْ نَارٌ فَاحْتَرَقَهُمَا، فَخَافَ بَنُو إِسْرَائِيلَ مِنْ ذَلِكَ، فَعَمَلُوا جُبَّةً وَ فُرْجِيَّةً، وَ عَلَّقُوا فِي ذَيْلِهَا جَلَّاجِلَ مِنْ ذَهَبٍ، وَ رُمَانَ مِنْ ذَهَبٍ، وَ رَبَطُوا فِيهَا بِسِلْسَلَةٍ مِنْ دَاخِلِ الْمَكَانِ إِلَى خَارِجٍ، فَمَنْ دَخَلَ ذَلِكَ^۹ الْمَكَانَ لَبَسَ تِلْكَ الْجُبَّةَ وَ الْفُرْجِيَّةَ، فَإِنْ أَصَابَهُ شَيْءٌ تَحَرَّكَتْ تِلْكَ الْجَلَّاجِلُ وَ الزَّمَانُ فَيَجْرُوهُ بِالسِّلْسِلَةِ؛ وَ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الْعَالِمُ.

۱. پایان ص ۷۲ الف از نسخه خطی. ۲. در اصل: و کل.

۳. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۹، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات. ۴. در اصل: زبدة البیان. ۵. سورة نور (۲۴)، آیه ۳۶.

۶. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۴۴.

۷. القرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۶۴.

۸. قصة الزمان و الجلاجل مذکورة فی توراتهم الآن، لکن لا علی هذا الوجه (المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار،

ج ۹۰، ص ۱۱۹). ۹. پایان ص ۷۲ ب از نسخه خطی.

﴿لمعة﴾

ظهور مجد خداوند متعال بر قُبّة الرّمان عبارت است از تجلیّات در غمائم نور و شنیدن جناب موسی کلام مخلوق خدا را از فوق غمائم نور؛ چنانچه شرح او در ذیل فقره فوق غمائم النور گذشت.

وَبِآيَاتِكَ الَّتِي وَقَعْتَ عَلَىٰ اَرْضِ مِصْرَ بِمَجْدِ الْعِزَّةِ وَالْغَلْبَةِ، بِآيَاتِ عَزِيزَةٍ، وَبِسُلْطَانِ الْقُدْرَةِ، وَبِعِزَّةِ الْقُدْرَةِ، وَبِشَأْنِ الْكَلِمَةِ التَّامَّةِ.

یعنی به آیات و علایم قدرتی که واقع شد بر زمین مصر به بزرگواری عزّت و غالب شدن بر فرعون، به آیات و معجزات غالبه و سلطنت قوّت و به عزّت قدرت و به شأن کلمه تامّه که وعده غلبه اهل حق باشد بر اهل باطل.

﴿لمعة﴾

گذشت آیات واقعه در ارض مصر در ذیل شرح این فقره از دعاء وَفِي اَرْضِ مِصْرَ بِتِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، وَاَمَّا بِمَجْدِ الْعِزَّةِ وَالْغَلْبَةِ متعلق است به وقعت؛ یعنی به بزرگواری عزّت و سلطنت تو [که] سبب شد از برای اظهار آیات موجهه قهر و غلبه بر اعداء که فرعون و فرعونیان باشند.

و مراد به کلمه تامّه، وعده غلبه اهل حق است بر اهل باطل، چنانچه در قرآن عزیز می فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ * وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ﴾^۱ إِلَىٰ آخِرِهِ، الْآيَةُ فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ ۲، و احتمال دارد که مراد از کلمه تامّه، توحید باشد که کلمه باقیه هم می گویند که منزّه از شوب نقصان و زوال است، و احتمال دارد که مراد، کلمه «كُنْ فَيَكُونُ» باشد که علت تامّه ایجاد، و مفتقر به امر دیگر نیست.

وَبِكَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَىٰ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَأَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ

۱. سورة اعراف (۷)، آیات ۱۳۷ - ۱۳۸. ۲. پایان ص ۷۲ الف از نسخه خطی.

بِرَحْمَتِكَ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَ بِإِسْتِطَاعَتِكَ الَّتِي أَقَمْتَ بِهَا عَلَيَّ
الْعَالَمِينَ، وَ بِنُورِكَ الَّذِي قَدْ خَرَّ مِنْ فَرْعِهِ طُورُ سَيْنَاءَ.

یعنی و به کلمات خود، آن چنان کلماتی که تفضل نمودی به آن‌ها بر اهل آسمان‌ها و اهل
زمین و اهل دنیا و اهل آخرت و به رحمت خود، آن چنان رحمتی که منت گذاشتی به آن
رحمت بر جمیع خلق خود و به توانایی خود، آن چنان توانایی‌ای که به پا داشتی به آن
عالمیان را، و به نور خود، آن چنان نوری که به زمین افتاد از ترس آن طور سیناء.

﴿ لمعة ﴾

مراد از کلماتی که تفضل نمود خدا به آن کلمات بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، شاید کتب
منزله الهیه، یا خصوص قرآن مجید باشد که موجب هدایت، و بلوغ به مرتبه کمال اهل
آسمان‌ها و زمین‌ها، و اهل دنیا و آخرت است.

و ظاهراً در نظر احقر آن است که مراد از کلمات، اسماء و صفات الهیه باشد که مصدر
ایجاد و خلق، و تربیت و کمال مخلوقات و موجودات است از اهل آسمان‌ها و ملائکه
بصنوفها، و اهل و خلق زمین باطوارها الْمُخْتَلِفَةَ^۱، و اهل نشئه دنیویة، و اهل الآخِرَةِ مِنْ
الْمَلَائِكَةِ وَ الْإِنْسِ وَ الْجَانِّ، فَإِنَّ كُلَّ ذَلِكَ فِي تَحْتِ تَرْبِيَةِ اسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ، وَ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِهِ،
بِهَا يَتَفَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كَالرِّزَاقِ وَ الْخَلَاقِ بِالنُّسْبَةِ إِلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقَاتِ، وَ كَالْغُفُورِ وَ التَّوَّابِ
بِالنُّسْبَةِ إِلَى الْخَاطِئِينَ، وَ الرَّؤُوفِ وَ الْوَدُودِ بِالنُّسْبَةِ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْعَلِيمِ وَ الْحَكِيمِ بِالنُّسْبَةِ
إِلَى الْعُلَمَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ، وَ كَالسُّبُوحِ وَ الْقُدُّوسِ بِالنُّسْبَةِ إِلَى أَهْلِ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ مِنْ
الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ، وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَسْمَاءِ الْحُسْنَى الْمُتَفَضَّلِ بِهَا عَلَيَّ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ.

وَ أَمَّا الرَّحْمَةُ، فَقَدْ قَالَ الشَّهِيدُ^۲ فِي قَوَاعِدِهِ: ٢ الرَّحْمَةُ لُغَةٌ هِيَ رِقَّةُ الْقَلْبِ، وَ انْعِطَافٌ
يَقْتَضِي التَّفَضُّلَ وَ الْإِحْسَانَ، وَ مِنْهُ الرَّحْمُ لِانْعِطَافِهَا عَلَيَّ مَا بِهَا.
وَ قَالَ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَى: «لَيْسَتْ الرَّحْمَةُ عِبَارَةً عَنِ رِقَّةِ الْقَلْبِ وَ الشَّفَقَةِ، إِنَّمَا هِيَ عِبَارَةٌ عَنِ

۱. پایان ص ۷۳ ب از نسخه خطی.

۲. العاملی، شمس‌الدین محمد مکی [شهید اول]، القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۷.

الْفَضْلَ وَالْإِنْعَامَ، وَضُرُوبَ الْإِحْسَانِ»^١، فإطلاق لفظ الرَّحْمَةِ عَلَيْهِ تَعَالَى مَجَازٌ عَلَى الْأَوَّلِ، وَحَقِيقَةٌ عَلَى الثَّانِي، كَذَا قَالَ الشَّيْخُ إِبْرَاهِيمَ الْكَفْعَمِي^٢. وَبِالْجُمْلَةِ الرَّحْمَةُ الَّتِي مَنَّ بِهَا عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَهِيَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ بِمَا سَبَقَ إِسْتِحْقَاقٌ وَإِسْتِجَابٌ، وَلِذَا وَرَدَ فِي الدُّعَاءِ: إِنَّ كُلَّ مَنَّتِكَ ابْتِدَاءً^٣.

وَ هُوَ الْجُودُ الْفَائِضُ مِنْهُ تَعَالَى عَلَى جَمِيعِ الْمُمَكِّنَاتِ، وَالْمُرَادُ بِالْإِسْتِطَاعَةِ، الْقُدْرَةُ الَّتِي بِهَا أَقَامَ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ إِبْجَادِهِمْ عَلَى مَا هِيَائَاتٍ مُتَكَثِرَةً، وَهَيْئَاتٍ مُخْتَلِفَةً، وَاسْتَعْدَادَاتٍ مُتَفَاوِتَةً بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، فَجَعَلَهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ، وَهِيَ الْقُدْرَةُ الَّتِي بِهَا يُمَسِّكُ^٤ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَتَيْنِ زَالَتَا مَا يُمْسِكُهُمَا أَحَدٌ مِنْ بَعْدِهِ^٥؛ يَعْنِي لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى ذَلِكَ.

وَ السَّرِّ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْمَخْلُوقَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْسَاكِ شَيْءٍ وَإِحْدَاثِ هَيْئَةٍ بِالضَّمِّ وَالتَّرْكِيبِ، وَالْأَلَاتِ وَالْأَدْوَاتِ، وَالْمَادَّةَ وَالْمُدَّةَ، وَأَمَّا إِمْسَاكِ الشَّيْءِ بِمَا عَمِدٍ وَآلَةِ الْإِمْسَاكِ، فَلَا يُمَكِّنُ إِلَّا بِالْمَشِيئَةِ الْكَامِلَةِ، وَالْإِرَادَةِ الْقَاهِرَةِ الْمَخْصُوصَةِ بِذَاتِهِ الْوَاجِبِيَّةِ، وَإِذَا صَدَرَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مَا يُضَاهِي ذَلِكَ، فَإِنَّمَا هُوَ أَيْضًا مِنْ صُقْعِ الرُّبُوبِيَّةِ الَّتِي هِيَ كُنْهَ الْعُبُودِيَّةِ بِإِذْنٍ وَإِجَازَةٍ مِنْهُ - تَعَالَى شَأْنُهُ - . وَ فِي لَفْظِ الْإِقَامَةِ وَالْإِمْسَاكِ * مَا لَا يَخْفَى مِنَ التَّنْبِيهِ عَلَى أَنَّ الْعَالَمِينَ بِشِرَاطِهِمْ مُحْتَاجُونَ فِي الْبَقَاءِ إِلَى إِفَاضَةِ الْفَيْضِ مِنَ الْفَيْضِ عَلَى الْإِطْلَاقِ، كِاحْتِيَاجِهِمْ إِلَيْهِ فِي الْحُدُوثِ وَالْإِبْتِدَاءِ، فَمَا أَحْسَنَ مَا قِيلَ:

اگر آنی کند نازی به هم ریزند قالبها**

١. الرَّحْمَةُ هِيَ الرِّقَّةُ الدَّاعِيَةُ إِلَى الْإِحْسَانِ إِلَى الْغَيْرِ وَ يُقَالُ لِنَفْسٍ تِلْكَ الْحَسَنَةُ الْوَاصِلَةُ إِلَى الْمَحْتَاجِ مَمَّنْ قَصَدَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ رَحْمَةً (علم الهدى، السيد مرتضى، رسالة الحدود والحقائق، مندرج در رسائل الشريف المرتضى، ج ٢، ص ٢٧١). ٢. كفعمي، إبراهيم بن علي، مصباح، ص ٤٢٦. ٣. الصحيفة السجادية، دعاء ٤٥. ٤. بايان ص ٧٤ از نسخه خطی. ٥. اقتباس از سورة فاطر (٣٥)، آیه ٤١.

** هذا يؤيد قول الحكماء القائلين بأنَّ عِلَّةَ الْحَاجَةِ إِلَى الْمُؤَثِّرِ هِيَ الْإِمْكَانُ، فَيَحْتَاجُ الْبَاقِي إِلَى الْعِلَّةِ الْمَبْقِيَةِ لَا الْحُدُوثَ حَتَّى لَا يَحْتَاجُ فِي الْبَقَاءِ إِلَيْهَا، وَيَحْتَاجُ فِي الْحُدُوثِ فَقَطْ إِلَى الْعِلَّةِ، وَلِلَّ تَعَالَى: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» مُؤَيَّدٌ لِقَوْلِ الْحُكَمَاءِ [(منه)].

** وهذا يؤيد قول الحكماء القائلين بأنَّ عِلَّةَ الْحَاجَةِ إِلَى الْمُؤَثِّرِ هِيَ الْإِمْكَانُ، فَيَحْتَاجُ الْبَاقِي إِلَى الْعِلَّةِ الْمَبْقِيَةِ لَا

وَالْعَالَمِ* إِمَّا أَنْ يُزَادُ بِهِ مَا سِوَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ ذَوِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ كَالْمَلَائِكَةِ وَالثَّقَلَيْنِ، أَوْ غَيْرِهِمْ مِمَّا يَعْلَمُ بِهِ خَالِقِهِمْ، أَوْ خُصُوصَ ذَوِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ، وَجَمْعُهُ بِاعْتِبَارِ كَثْرَةِ أَصْنَافِهِ، فَيُقَالُ: عَالِمُ السَّمَاءِ، وَعَالِمُ الْمَلَائِكَةِ، وَعَالِمُ الْإِنْسَانِ، وَعَالِمُ الْحَيَوَانَ، وَعَالِمُ النَّبَاتِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ، وَإِنَّمَا جُمِعَ جَمْعَ الْعُقَلَاءِ، تَغْلِيظًا وَتَضْمِينًا لِمَعْنَى الْعِلْمِ.

وَبِنُورٍ وَجْهِكَ الَّذِي قَدْ خَرَّ؛ يَعْنِي سَقَطَ مِنْ فِزَعِهِ؛ يَعْنِي مِنْ هَيْبَتِهِ طُورِ سَيْنَا بِهِ تَقْدِيرُ مَضَافٍ اسْتَبَدَّتْ دِلَالَتُهَا اقْتِضَاءً؛ يَعْنِي صَاحِبَ طُورِ سَيْنَا كَمَا حَضَرَتْ مُوسَى بِأَسْمَائِهِ، يَا أَهْلَ طُورِ كَمَا جَنَابَ مُوسَى وَمَشَايِخَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَسْمَائِهِمْ، چنانچه در فقرات بعد بیاید، یا آنکه مراد، اندکاک خود طور سینا باشد، چنانچه در فقرات بعد است: فَجَعَلْتَهُ^۲ دَكَاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا.

وَبِعِلْمِكَ وَجَلَالِكَ وَكِبْرِيَاكَ، وَعِزَّتِكَ وَجَبْرُوتِكَ الَّتِي لَمْ تَسْتَقِلَّهَا الْأَرْضُ، وَانْخَفَضَتْ لَهَا السَّمَوَاتُ وَانْزَجَرَ لَهَا الْعُمُقُ الْأَكْبَرُ، وَرَكَدَتْ لَهَا الْبِحَارُ وَالْأَنْهَارُ، وَخَضَعَتْ لَهَا الْجِبَالُ، وَسَكَنْتْ لَهَا الْأَرْضُ بِمَنَّاكِبِهَا، وَاسْتَسَلَمَتْ لَهَا الْخَلَائِقُ كُلُّهَا، وَخَفَقَتْ لَهَا الرِّيَّاحُ فِي جَرِيَانِهَا، وَخَمَدَتْ لَهَا النَّبْرَانُ فِي أَوْطَانِهَا.

یعنی به علم و دانایی تو، و جلالت و بزرگواری تو، و عزت و شوکت تو، و جبروت و قهر تو** که طاقت برداشتن او را نیاورد زمین، و پست و ذلیل شد برای آن آسمانها، و منزجر و ممتنع شد از برای آنها تخوم و اعماق بزرگ زمین، و ساکن شد از برای آنها دریا و نهرها،

→ الحدوث حتى لا يحتاج في البقاء إليها، و يحتاج في الحدوث فقط إلى العلة، و لعل قوله تعالى: «كل يوم هو في شأن» أيضاً يؤيد قول الحكماء.

* قَالَ الْكُفَعَمِيُّ: قَالَ الطَّبْرَسِيُّ فِي جَوَامِعِهِ: الْعَالَمُ اسْمٌ لِأُولِي الْعِلْمِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالثَّقَلَيْنِ، وَقِيلَ: هُوَ اسْمٌ لِمَا يَعْلَمُ بِهِ الصَّانِعُ مِنَ الْجَوَاهِرِ وَالْأَعْرَاضِ. وَقَالَ الْهَرَوِيُّ فِي غَرِيبِهِ: الْعَالَمُونَ هُوَ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى: «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»؛ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ نَذِيرًا فِي الْبَهَائِمِ، وَقَالَ الْجَوْهَرِيُّ فِي صِحَاحِهِ: الْعَالَمُ الْخَلْقُ، وَالْجَمْعُ عَوَالِمٌ، وَالْعَالَمُونَ أَصْنَافُ الْخَلْقِ (منه - عفى عنه -). ۱. پایان ص ۷۴ ب از نسخه خطی.

۲. در اصل: فجعله.

** یعنی سؤال می‌کنم تو را به وسیله علم تو یا به حق علم و دانایی تو (منه عفى عنه).

و مُنقاد گردید از برای آن کوه‌ها، و ساکن شد از برای آن زمین یا کوه‌ها و اطراف مرتفعه آن، و منقاد شد از برای آن خلایق همگی، و مضطرب گردید به سبب آن بادهای در حرکت کردن خود، و فرونشست از برای^۱ آن‌ها شعله‌های آتش‌ها در جاهای خود.

﴿لمعة﴾

علم به معنی دانستن، و ضدّ او جهل است، و علم حضرت حقّ به معنی انکشاف و حضور اشياء است نزد او که از لوازم تجرّد است، و از صفات حقیقیّه ذات اضافه است - علی التّحقیق -، و بعضی او را از صفات اضافیّه محضه^۲ گرفتند.

و علم، یا به حضور معلوم است نزد عالم؛ چنانچه در علم حقّ است، یا به حصول صورتی از معلوم نزد عالم؛ چنانچه در علم سایر عالمیان است، و آن صورت حاصله، معلوم بالذّات است، و آن ذی الصّورة، معلوم بالعرض* است، و صورت حاصله در ذهن از معلوم - بنفسها - معلوم است، نه به صورتی دیگر و الاّ تسلسل لازم آید، و گاهی عالم با معلوم، متحد شود، چون علم زید به ذات خود؛ چون تغایر علم و معلوم، حقیقی نیست؛ بلکه اعتباری است.

و علم زید به صورت حاصله در ذهن، علم حضوری است، و بذی الصّوره، علم حصولی است، و هر مجردی، به مقدار تجرّد، محجوب نمی‌تواند شد از امکانه و ازمنه، و حدود مکانی و قیود زمانی، او را حجب نتوانند نمود؛ زیرا که از حیطة زمان و مکان خارج است، و هرگاه محتجب شود به حجاب مکانی، پس لابدّ او هم جسم یا جسمانی، و مادّی و ذوالجّهة خواهد بود نه مجرد، و حیّز و مکان خواهد داشت که کون او در این مکان، و تقیّد او به این مکان، و جهت، او را مانع و حاجب شده از علم به مکان و جهت دیگر، و چنانکه بعد مکانی، موجب احتجاب است، هم‌چنین حایل کثیف، مانع از علم و معرفت است، و این‌ها همه، منافی تجرّد و عدم تقیّد است، و هم‌چنین کلام، بالنّسبة بزمان، فَکَمَا أَنَّ الْمُجَرَّدَ لَا

۱. خ ل: به سبب. ۲. پایان ص ۷۵ الف از نسخه خطّی.

* زیرا که این صورت اولاً و بالذّات، مُدرک نفس است، و به جهت انطباق او با ذی الصّورة، ذی الصّورة، ثانیاً و بالعرض مُدرک می‌شود (منه - عفی عنه -).

يُحَوِّيه مَكَانًا، فَكَذَلِكَ لَا يُحَوِّيه زَمَانًا، وَلَا يُحَوِّيه زَمَانٌ عَنْ زَمَانٍ، كَمَا أَنَّهُ لَا يُحَوِّيه مَكَانٌ عَنْ مَكَانٍ.

و فرقی، میان علم و معرفت گذاشته شده به این که معرفت، علم به جزئیات [است]، و علم، اعم است از علم به کلیات و جزئیات، یا خصوص علم به کلیات، و لذا تقول: عَرَفْتُ اللَّهَ وَ عَرَفْتُ زَيْدًا، وَ لَا تَقُولُ: عَلِمْتُ اللَّهَ، وَ لَا تَقُولُ: عَرَفْتُ أَنَّ النَّقِیضَيْنِ لَا يَجْتَمِعَانِ وَ لَا يَرْتَفِعَانِ [وَ لَا] تَقُولُ: عَرَفْتُ أَنَّ الضِّدَّيْنِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي مَحَلٍّ وَاحِدٍ، وَ تَقُولُ: عَلِمْتُ ذَلِكَ.

و دیگر این که معرفت، علم مسبوق به نسیان و جهل است، و علم، اعم است، و لذا می گویی: خدا عالم است، و نمی گویی: خدا عارف است. وَ فِي شَرْحِ الْكَفَعَمِيِّ عَنْ بَعْضِ إِيَّاهُمْ فَرَّقُوا بَيْنَ الْعِلْمِ وَ الْمَعْرِفَةِ، فَسَمَوْا الْعِلْمَ بِالتَّصَوُّرَاتِ مَعْرِفَةً، وَ بِالتَّصَدِيقَاتِ عِلْمًا.

﴿ لمعة ﴾

وَ مِمَّا يَكْشِفُ عَنْ عِلْمِ الْوَاجِبِ تَعَالَى شَأْنَهُ، بَعْدَ الْأَدِلَّةِ النَّقْلِيَّةِ، وَ ثُبُوتِ الْعِلْمِ بِالْوُجُودِ لِلْإِنْسَانِ الْمُتَمَكِّنِ الْمُلَازِمِ لِثَبُوتِهِ لَهُ تَعَالَى -؛ لِأَنَّ مُعْطِيَ الشَّيْءِ لَا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ فَاقِدًا لَهُ - صُدُورُ الْأَفْعَالِ الْمُحْكَمَةِ الْمُتَقَنَّةِ عَنْهُ تَعَالَى، بِحَيْثُ يَعْبُزُ عَنْ إِدْرَاكِ الْحِكْمِ الْمُوَدَّعَةِ فِيهَا عُقُولُ الْحُكَمَاءِ الرَّاسِخِينَ فَضْلًا عَنْ إِحْصَائِهِ، وَ تَحَيَّرَتْ فِيهِ لُبُّ ذَوِي الْأَلْبَابِ مِنَ الْعُرَفَاءِ الشَّامِخِينَ، وَ الْأَوْلِيَاءِ الْمُكَاشِفِينَ مِنْ إِدْعَاءِ آبَاءِ السَّبْعَةِ الْعَلَوِيَّةِ، وَ الْأُمَمَاتِ الْأَرْبَعَةِ السَّفَلِيَّةِ، وَ الْمَوَالِدِ الثَّلَاثِ الْمُرَكَّبَةِ، كَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِدْعَاءِ الْأَفْلَاقِ وَ الْكَوَاكِبِ، وَ الْعُنَاصِرِ الْبَسِيطَةِ، وَ الْحَيَوَانَاتِ وَ الْأَشْجَارِ، وَ النَّبَاتَاتِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْجَمَادَاتِ، وَ تَكْوِينِ الْحَشَرَاتِ وَ الطُّيُورِ الَّتِي تَحَيَّرَتْ فِيهَا الْعُقُولُ، وَ أَنْحَسَرَتْ دُونَهَا الْأَفْهَامُ، وَ نَاهَيْكَ فِي ذَلِكَ قَوْلُ سَيِّدِ الْبَشَرِ، وَ أَوَّلِ الْعُقُولِ الْمُنتَهَى بِوَجْهِهِ إِلَى الْعَشْرِ: «إِلَهِي! مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ»^١، وَ قَوْلُهُ: «رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحْيِيرًا»^٢.

١. پایان ص ٧٥ ب از نسخه خطی.

٢. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، التوحید، ص ١١٤؛ المجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ٨، ص ١٤٦؛ آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ٦٣٣.

٣. پایان ص ٧٦ الف از نسخه خطی.

٤. انصاری، عبدالله بن محمد، منازل السائرين، ص ٣١؛ المجلسی، محمدباقر، المفاتیح للقرآن للطبریزی، شرح الصحيفة،

وَعَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَعْقُول: أَنَّ عِلْمَهُ تَعَالَى بِذَاتِهِ عِلْمَ حُضُورِيٍّ ذَاتِي بِلَامِرِيَّةٍ - وَهُوَ عِلَّةُ الْعِلَلِ -، وَ الْعِلْمُ بِالْعِلَّةِ مُسْتَلْزِمٌ لِلْعِلْمِ بِالْمَعْلُولِ، وَقِيلَ: هَذَا هُوَ مُرَادٌ مِنْ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَالِمٌ بِالْجُزْئِيَّاتِ عَلَى وَجْهِ كُلِّيٍّ.

أَقُولُ: كَمَا أَنَّ حَقِيقَةَ ذَاتِهِ غَيْرَ مَعْلُومَةٍ لَنَا، فَكَذَلِكَ حَقِيقَةَ عِلْمِهِ، بَلْ وَ سَائِرِ صِفَاتِهِ الْحَقِيقِيَّةِ؛ لِأَنَّهَا لَيْسَتْ مُغَايِرَةً لِذَاتِهِ، خَارِجَةً عَنْهَا، وَ هَذَا كَلَامٌ فَضْلٌ لَيْسَ بِالْهَزَلِ.

و بِالْجَمَلِ، جَلال، به معنی عظمت است، و کبریاء، به معنی بزرگی است، و عزّت؛ اگر چه ضدّ ذلّت است؛ ولی نسبت به حقّ تعالی شأنه، تفسیر به غلبه شده.

و جَبْرُوت، چنانچه در شرح کفعمی است بر وزن فَعْلُوتٍ مِنَ التَّجَبُّرِ بِمَعْنَى الْعِظَمَةِ وَ التَّكَبُّرِ مِثْلَ أَنْ رَحِمَتْ، فَعْلُوتٌ مِنَ الرَّحْمَةِ، الْوَاوُ وَ التَّاءُ لِلْمُبَالَغَةِ، وَ تَجَبَّرَ الرَّجُلُ؛ تَكَبَّرَ وَ الْجَبِيرُ؛ الشَّدِيدُ التَّجَبُّرِ، وَ الْجَبَّارُ مِنَ أَسْمَائِهِ تَعَالَى، وَ هُوَ الْقَهَّارُ، أَوْ الْمُتَسَلِّطُ، أَوْ الَّذِي جَبَّرَ مَفَاقرَ الْخَلْقِ، وَ كَفَاهُمْ أَسْبَابَ الْمَعَاشِ وَ الرِّزْقِ وَ الْخَيْرِ. ^۱ قَالَ فِي نَجْدِ الْفَلَاحِ: هُوَ الْإِغْنَاءُ مِنَ فَقْرٍ، أَوْ الْإِصْلَاحُ مِنَ كَسْرٍ.

وَ الْجَبَّارُ، الَّذِي تَنْفِذُ مَشِيَّتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْإِجْبَارِ فِي كُلِّ وَاحِدٍ، وَ لَا يَنْفِذُ فِيهِ مَشِيَّةَ أَحَدٍ وَ الْجَبَّارُ، الْعَالِي فَوْقَ خَلْقِهِ وَ الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ.

و لَمْ تَسْتَقِلَّهَا الْأَرْضُ؛ يَعْنِي لَمْ تَطُقْ حَمْلَهَا، فَيَكُونُ مِنْ بَابِ تَشْبِيهِ الْمَعْقُولِ بِالْمَحْسُوسِ؛ يَعْنِي هَرِگَاهِ عِلْمِ وَ جَلالِ وَ جَبْرُوتِ، فَفَرْضُ مِی شَدِ كِهْ اَجْسامِ مِی بُوْدَنْدِ، هَرِآیْنِهْ اَزْ عِظْمَتِ اَنْ هَا، زَمِینِ طاقْتِ حَمَلِ اَنْ بَارِگَرانِ رانداشت، و یا اَنْ كِهْ مَرادِ اَنْ بَاشَدِ كِهْ زَمِینِ، طاقْتِ وَ تابِ تَجَلّی اَنْ اِنوارِ الهیّهْ را ^۲ نَدارد، وَ اِنْخِفاضِ سَمَواتِ بَهْ مَعْنی اِنْحِطاطِ وَ پستی او است با اَنْ عِظْمَتِ وَ اِرْتِفاعِ، وَ اِشْتِمالِ بَرِ شَمْسِ وَ قَمَرِ، وَ كِواكِبِ ثِوابِتِ وَ سِیّارِهْ، نَسبَتِ بَهْ جَلالِ وَ عِظْمَتِ حَضْرَتِ مَتعالِ، وَ خَلاقِ عَلی الْإِطْلَاقِ.

وَ اَنْزِجارِ عُمُقِ اكْبَرِ بَهْ مَعْنی اِمْتِناعِ وَ قَبولِ مَنعِ اسْتِ، وَ عُمُقِ اكْبَرِ بَهْ ضَمِّ عَینِ وَ اسكانِ

→ ص ۲۷۲؛ در مرصاد العباد، ص ۳۲۶؛ یا دلیل المتحیرین! زدنی فیک تحیراً.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۱۶۵. ۲. در اصل: مشیته.

۳. پایان ص ۷۶ ب از نسخه خطی.

ميم و بضمهما، یا مراد از او اعماق و تخوم زمین است، و بنابراین، شاید مراد، امتناع از معرفت و احاطه به آنها باشد، یا امتناع از رسوخ در اعماق زمین باشد، و یا مراد، جمیع امکانه باشد؛ یعنی بعد شاغل به اجسام از ارضیات و فلکیات، و یا مراد، فضای محشر باشد، و یا مراد، عالم امکان و ممکنات باشد. و انزجار، به معنی انقیاد و اطاعت باشد در تکون و وجود و حدوث و بقاء بر عدم، و چنانچه حضرت حق تعالی مُعْطَى است، ایضاً مانع است؛ پس به هرچه اراده قاهره تعلق گیرد، موجود می شود، و از هرچه منع می کند به عدم، باقی ماند.

وَرُكُودِ بَخَارٍ* وَ أَنْهَارٍ كُنَايَهَ از ذَلَّتْ و انقیاد است، و استقرار در مجاری و محالّ خود؛

* قَالَ الشَّيْخُ إِبْرَاهِيمَ الكَفْمِي فِي رِسَالَةِ المَوْسُومَةِ بِصَفْوَةِ الصِّفَاتِ فِي شَرْحِ دَعَاءِ السَّمَاةِ: البَحَارُ سَبْعَةٌ: الأوَّلُ بَحْرُ نَبْطُسَ، وَ هُوَ بَحْرُ المَغْرِبِ وَ الشَّامِ يَأْخُذُ مِنَ البَحْرِ المَحِيْطِ ثُمَّ يَمْتَدُّ شَرْقًا فَيَمُرُّ مِنْ شِمَالِيهِ بِالأَنْدَلُسِ ثُمَّ بِبِلَادِ الأَفْرَنْجِ إِلَى قُسْطَنْطِيْنِيَّةِ. الثَّانِي بَحْرُ تُولِيَّةِ، قَالَ يَاقُوتُ: وَ أَظَنَّهُ يَسْتَمِدُّ مِنَ المَحِيْطِ تَحْتَ القُطْبِ الشَّمَالِيِّ وَ يَقْرِبُهُ مَدِيْنَةُ يُقَالُ لَهَا: تُولِيَّةٌ، لَيْسَ بِغَيْرِهَا عِمَارَةٌ وَ هُمُ أَشَقَى خَلْقِ اللّٰهِ. الثَّلَاثُ بَحْرُ الخَزْرِ، وَ هُوَ بَحْرُ طَبْرِسْتَانَ وَ جَرَجَانَ، وَ يَسْتَمِي أَيْضًا الخِرَاسَانِي وَ الأَجَلِي، وَ هُوَ بَحْرٌ وَاسِعٌ عَظِيمٌ، لَا اتِّصَالَ لَهُ بِغَيْرِهِ مِنَ البَحُورِ حَتَّى لَوْ أَنَّ رَجُلًا طَافَ بِهَذَا البَحْرِ لَرَجَعَ إِلَى المَكَانِ الَّذِي ابْتَدَأَ مِنْهُ، وَ لَا يَمْنَعُهُ مَانِعٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَهْرٌ يَصُبُّ فِيهِ، وَ هُوَ بَحْرٌ مَلْحٌ مُظْلَمٌ، قَعْرُهُ طِينٌ، بِخِلَافِ القَلْزَمِ وَ بَحْرِ فَارَسَ، يَرَى قَعْرَهُمَا فِي بَعْضِ المَوَاضِعِ لصفاء ما تحتها مِنَ الأَحْجَارِ البَيْضِ وَ لَا يَرْتَفِعُ مِنَ هَذَا البَحْرِ شَيْءٌ مِنَ الأَجْوَاهِرِ، وَ لَا يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ يَخْرُجُ مِنْهُ سِوَى السَّمَكِ. قَالَ الكَفْمِيُّ: رَكِبْتُ هَذَا البَحْرَ نَحْوًا مِنْ عِشْرِينَ يَوْمًا، وَ نَالَ عَلَيْنَا المَوْجُ، وَ عَصَفَتِ الرِّيَاحُ، وَ تَقَطَّعَ الشَّرَاحُ وَ أَيْقَنَّا بِالتَّرْقِ وَ كَانَ مَعِيَ شَيْءٌ مِنَ التُّرْبَةِ الأَحْسِينِيَّةِ - عَلَى مَشْرِفِهَا السَّلَامُ - وَ أَلْقَيْتُهَا فِي البَحْرِ تَسَكَّنَ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَى، وَ فَرَحُوا أَهْلُ المَرْكَبِ بِذَلِكَ فَرَحًا عَظِيمًا، وَ بَقِيَ لَنَا عِنْدَهُمْ مَقْدَارًا جَسِيمًا وَ دَوْرَانِ هَذَا البَحْرِ أَلْفٌ وَ خَمْسٌ مِائَةٌ فَرَسَخٌ وَ قَطْرُهُ مِائَةٌ فَرَسَخٌ. الرَّابِعُ بَحْرُ الزَّنْجِ، وَ هُوَ بَحْرُ الأَهِندِ وَ السَّنْدِ وَ الصِّينِ، وَ هُوَ أَعْظَمُ البَحَارِ وَ أَوْسَعُهَا وَ أَكْثَرُهَا جَزَائِرًا إِلَّا أَنْ مِنْ أَعْظَمِهَا وَ أَشْهَرِهَا جَزِيرَةُ سِيْلَانَ، بِهَا مَدُنٌ كَثِيرَةٌ، وَ كُلُّ جَزِيرَةِ الرَّامِجِ وَ سِرَانْدِيْبِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ، وَ لَا عِلْمَ لِأَحَدٍ بِمَوْضِعِ اتِّصَالِهِ بِالمَحِيْطِ. الخَامِسُ بَحْرُ فَارَسَ وَ هُوَ شَعْبَةٌ مِنَ بَحْرِ هِنْدِ، وَ أوَّلُ سِوَا حِلِّهِ مِنَ جَهَةِ البَصْرَةِ وَ عِبَادَانَ، وَ فِيهِ تَسَافَرُ المَرَاقِبُ إِلَى البَحْرَيْنِ وَ يَمْتَدُّ إِلَى بَحْرِ عَمَّانَ وَ حَضْرَ مَوْتَ وَ عَدْنَ، فَبَحْرُ فَارَسَ وَ بَحْرُ البَحْرَيْنِ وَ بَحْرُ عَمَّانَ وَاحِدٌ عَلَى سَاحِلِهِ الشَّرْقِيِّ بِبِلَادِ فَارَسَ، وَ عَلَى سَاحِلِ الغَرْبِيِّ بِبِلَادِ المَغْرِبِ، وَ طُولُهُ مِنَ الشَّمَالِ إِلَى الجَنُوبِ. السَّادِسُ بَحْرُ القَلْزَمِ وَ هُوَ شَعْبَةٌ مِنَ بَحْرِ الأَهِندِ، أوَّلُهُ مِنَ بِلَادِ البَرَبَرِ وَ السُّودَانَ وَ فِي أَقْصَاءِ مَدِيْنَةِ القَلْزَمِ قَرِبَ مِصْرَ، وَ بِهَا يَسْتَمِي البَحْرُ وَ القَلْزَمُ مَنْتَهَاهُ، وَ هُوَ المَوْضِعُ الَّذِي غَرِقَ فِيهِ فِرْعَوْنُ، وَ بَيْنَ هَذَا المَوْضِعِ وَ بَيْنَ قُنْطَاطِ مِصْرَ سَبْعَةٌ أَيَّامٍ. السَّابِعُ بَحْرُ المَحِيْطِ، وَ مِنْهُ مَادَّةُ سَائِرِ هَذَا البَحُورِ، وَ المَذْكُورِ هُنَا غَيْرُ بَحْرِ الخَزْرِ، وَ سَمَّاهُ رَسْطَالِيْسَ فِي رِسَالَتِهِ المَوْسُومَةِ بِبَيْتِ الأَهِدِ اوقيانوس، وَ سَمَّاهُ آخَرُونَ البَحْرَ الأَخْضَرَ وَ هُوَ مَحِيْطٌ بِالدُّنْيَا جَمِيْعًا أَحَاطَهُ الهَالَةُ بِالقَمَرِ، وَ هُوَ لَا يَسْلُكُ شَرْقًا وَ لَا غَرْبًا (منه - عني عنه -) الصلوات على النبي

پس علم و جلال و جبروت حضرت حقّ، عالم امکان را منظم و منسق ساخته، به نحوی که هیچ یک از موجودات را قدرت تعدّی از حدود خود نیست، و به نحوی که حکمت اقتضا نموده، موجود و مستقر شده، و آسمان را بما فیها به نفس متعلّقه به او به لسان حکما و ملائکه موکلین به او به لسان شرع، او را به خدمات لایقه در نظم عالم سفلی و نزول برکات، و زمین را بما فیها، محلّ بروز برکات و منافع و مستراح، و منشأ ارزاق خلایق، مقرر داشته، و او را ساکن^۱ و متماسک الأجزاء مقرر داشته؛ نه تماسک شدید که مثل سنگ باشد، و نه خفیف که مثل گل و آب باشد؛ بلکه به نحوی که انتفاعات لایقه مرغوبه از او حاصل شود بدون مشقت بسیار، و مقاصد حاصله از او برقرار باشد، فَسُبْحَانَ الْقَادِرِ اللَّطِيفِ، مَا أَجَلَ شَأْنَهُ، وَ عَظَمَ قُدْرَتَهُ.

وَ خُضُوعِ جِبَالٍ، کنایه از ذلت و انقیاد او است در تحت حکم ربوبیت، حَتَّى إِذَا قَضَى بِأَنْدِكَأَكِيهَا فَتَنْدِكْ أَنْدِكَأَا وَاحِدَةً، ﴿ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ ۖ ۲ صُنْعَهُ.

وَ سُكُونِ أَرْضٍ بِمَنَّا كَيْبِهَا، یعنی مع مواضعها المُرْتَفَعَةَ، عبارت از استقرار او است که مقرّ و مأوی و مهاد مخلوقات باشد، وَ لَوْ بِمَوَاضِعِهَا الْمُرْتَفَعَةَ حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ زِلْزَالَهَا تَزَلْزَلَتْ، ﴿ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ ۖ ۳، وَ أَخْرَجْتَ أَثْقَالَهَا وَ اسْتَوَتْ، وَ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا.

وَ اسْتِسْلَامِ الْخَلَائِقِ بِمَعْنَى تَسْلِيْمِهِمْ لِأَمْرِهِ تَعَالَى حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَنْ يَقُولَ لَهُ: «كُنْ»، فَيَكُونُ ۴، وَ إِذَا قَضَى بِفَنَائِهِمْ، ﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۖ ۵، ثُمَّ إِذَا قَضَى بِحَشْرِهِمْ، ﴿ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ۖ ۶، شَاخِصَةً أَبْصَارُهُمْ، ﴿ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۖ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ۖ ۷، وَ (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ۖ ۸ مُسْتَبْشِرَةٌ، ﴿ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۖ ۹.

وَ خَفَقَتْ لَهَا الرِّياحُ فِي جَرَيَانِهَا؛ یعنی اضطربت، و تحرّکت، و تصوّت^{۱۰}، و در بعضی

۱. پایان ص ۷۷ الف از نسخه خطی. ۲. سورة نمل (۲۷)، آیه ۸۸.

۳. سورة انشاق (۸۴)، آیه ۴. ۴. اقتباس از سورة یس (۳۶)، آیه ۸۲.

۵. سورة قصص (۲۸)، آیه ۸۸. ۶. سورة زمر (۳۹)، آیه ۶۸. ۷. سورة عبس (۸۰)، آیات ۴۰-۴۱.

۸. سورة غاشیه (۸۸)، آیه ۸. ۹. سورة قیامة (۷۵)، آیه ۲۳.

۱۰. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۱.

از نسخ: «وَ خَضَعَتْ لَهَا الرِّيحُ» است. و خَمُود نَيْزَانُ فِي أُوطَانِهَا، به معنی خاموش شدن آتش در موطن افروختن او که به قدرت الهی افروخته شود، و خود خاموش^۱ و فانی شود، و می تواند که اشاره باشد به خمود نار خلیل، و خمود آتشکده فارس در شب تولد حضرت خاتم الانبیاء، بعد از آن که هزار سال بود که خاموش نشده بود.^۲

وَعَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ حِينَ رَمَى بِالْخَلِيلِ فِي النَّارِ: يَا اللَّهُ يَا وَاحِدًا يَا صَمَدًا! يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدًا؛ فَحَسِرَتْ عَنْهُ النَّارُ، وَمَعَهُ جَبْرِئِيلُ يَتَحَدَّثَانِ فِي رَوْضَةِ خَضْرَاءٍ.^۳

﴿ لمعة ﴾

«فِي ذِكْرِ انْزِجَارِ الْعُمُقِ الْأَكْبَرِ الَّذِي هُوَ تَحْتَ التُّخُومِ الْأَرْضِيَّةِ، وَ ذِكْرِ رُكُودِ الْبِحَارِ وَ الْأَنْهَارِ، وَ خُضُوعِ الرِّيحِ، وَ خَمُودِ النَّيْزَانِ دَلِيلٌ عَلَى كَمَالِ جَلَالِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ جَمَالِهِ، وَ عَنِ اللُّوَامِعِ^۴: إِنَّ هَذِهِ الْمَذْكُورَاتِ هِيَ التَّبْسَايِطُ الْأَرْبَعُ الَّتِي هِيَ النَّارُ، وَ الْهَوَاءُ، وَ الْمَاءُ، وَ الْأَرْضُ، وَ كُلُّ وَاحِدٍ مُحِيطٌ بِالْآخِرِ، فَالنَّارُ تَحْتَ فَلَكَ الْقَمَرِ، وَ الْهَوَاءُ تَحْتَهَا، وَ الْمَاءُ تَحْتَهُ، وَ الْأَرْضُ هِيَ مَرْكَزُ الْعَالَمِ، فَالنَّارُ حَقِيقَةٌ مُطْلَقَةٌ حَارَّةٌ يَابِسَةٌ شَفَافَةٌ، وَ الْهَوَاءُ حَقِيقَتُهُ مُضَافٌ حَارٌّ رَطْبٌ شَفَافٌ. وَ الْمَاءُ ثَقِيلٌ مُضَافٌ بَارِدٌ رَطْبٌ شَفَافٌ، مُحِيطٌ بِثَلَاثَةِ أَرْبَاعِ الْأَرْضِ، وَ الْأَرْضُ ثَقِيلَةٌ مُطْلَقَةٌ، بَارِدَةٌ يَابِسَةٌ، وَ الْمُرَكَّبَاتُ تَخْلُقُ مِنْ امْتِزَاجِ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ بِأَمْزِجَةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِخَلْقِ مُخْتَلِفَةٍ، وَ هِيَ ثَلَاثٌ: الْمَعَادِينُ، وَ الْحَيَوَانَ، وَ النَّبَاتِ.

وَ ذِكْرُ الْعُمُقِ الْأَكْبَرِ إِشَارَةٌ إِلَى الْعُنْصُرِ التُّرَابِيِّ، وَ ذِكْرُ الْبِحَارِ وَ الْأَنْهَارِ إِشَارَةٌ إِلَى الْعُنْصُرِ الْمَائِيِّ، وَ ذِكْرُ الرِّيحِ إِشَارَةٌ إِلَى الْعُنْصُرِ الرِّيَاحِيِّ^۵، وَ ذِكْرُ النَّيْزَانِ إِشَارَةٌ إِلَى الْعُنْصُرِ النَّارِيِّ^۶، وَ هَذَا يُسَمَّى فِي عِلْمِ الْبَدِيعِ بِالتَّرْتِيبِ، وَ هُوَ أَنْ يَعْمَلَ^۷ الشَّاعِرُ، أَوْ النَّائِرُ إِلَى أَوْصَافِ شَيْءٍ، وَ مَوْصُوفٍ وَاحِدًا، فَيُورِدُهَا عَلَى تَرْتِيبِهَا فِي الْخَلْقَةِ الطَّبِيعِيَّةِ»^۸.

۱. پایان ص ۷۷ ب از نسخه خطی. ۲. همان، ج ۹۰، ص ۱۲۱.

۳. راوندی، سعید بن هبة الله، قصص الانبياء، ص ۱۰۸؛ المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۹.

۴. السیوری، مقداد بن عبدالله [فاضل مقداد]، اللوامع الإلهية، ص ۱۲۷. ۵. در اصل: عنصر.

۶. در اصل: عنصر. ۷. پایان ص ۷۸ الف از نسخه خطی.

۸. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۲.

وَ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَرَفْتَ لَكَ بِهِ الْغَلْبَةَ دَهْرَ الدُّهُورِ.

یعنی به پادشاهی و قهر تو، آن چنان پادشاهی و سلطنتی که شناخته شد به او از برای تو، غلبه بر تمام اشیاء در همه زمان ها و ابدالآباد.

﴿لمعة﴾

«السُّلْطَانُ مَاخُوذٌ مِنَ السَّلَاطَةِ، وَ هِيَ الْقَهْرُ، وَ هُوَ فِعْلَانٌ يَذْكَرُ وَ يُوْنْتُ وَ يَجْمَعُ، وَ السُّلْطَانُ أَيْضاً الْحُجَّةُ وَ الْبُرْهَانُ. وَ هُوَ الْمَعْنَى الْمُرَادُ هُنَا، وَ لَا يَجْمَعُ لِإِجْرَائِهِ مَجْرَى الْمَصْدَرِ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ»^۱؛ أَي حُجَّةٍ ظَاهِرَةٌ مَخْلُصَةٌ مِنَ التَّلْبِيسِ وَ التَّمْوِيهِ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّتِهِ»^۲؛ أَي مُلْكِي وَ سَلْطَنَتِي عَلَى النَّاسِ، وَ أَمْرِي وَ نَهْيِي. وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَي ضَلَّتْ عَنِّي حُجَّتِي. وَ قِيلَ لِلْخَلِيفَةِ: سُلْطَانٌ؛ لِأَنَّهُ ذُو السُّلْطَانِ، أَي ذُو الْحُجَّةِ. وَ قِيلَ: لِأَنَّهُ يَدُ تِقَامِ الْحُجَجِ وَ الْحَقُوقِ، وَ كُلُّ سُلْطَانٍ فِي الْقُرْآنِ فَمَعْنَاهُ: الْحُجَّةُ النَّيِّرَةُ، وَ اسْتِقَاقُهُ^۳ قِيلَ: مِنَ السَّلِيطِ، وَ هُوَ دُهْنٌ^۴ الزَّيْتِ لِإِضَائَتِهِ». كَذَا ذَكَرَ الشَّيْخُ إِبْرَاهِيمُ الْكَفَعْمِيُّ فِي رِسَالَةِ صَفْوَةِ الصِّفَاتِ فِي شَرْحِ دَعَاءِ السَّمَاتِ^۵.

وَ الْمُرَادُ بِدَهْرِ الدُّهُورِ هُنَا، هُوَ الْآبَدُ الَّذِي لَا ابْتِدَاءَ لَهُ وَ لَا نِهَايَةَ، فَيَكُونُ مَعْنَاهُ: الدَّوَامُ وَ عَدَمُ الْإِنْقِطَاعِ، وَ فِي دَعَوَاتِ الْمِصْبَاحِ: «وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ»^۶؛ أَي أَبَدَ الْآبِدِينَ. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: لَا آتِيكَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ؛ أَي أَبَدًا^۷، فَالْمَعْنَى أَنَّهُ أَتَوْسَّلُ إِلَيْكَ، أَوْ أَقْسَمُ بِحُجَّتِكَ وَ بُرْهَانِكَ الْغَالِبَةِ أَبَدَ الدَّهْرِ.

قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: دَهْرٌ دَهَارٌ؛ أَي شَدِيدٌ، مِثْلُ: لَيْلٌ لَيْلًا، وَ سَاعَةٌ سَوْعًا، وَ نَهَارٌ نَهْرًا، وَ يَوْمٌ

۱. سورة هود (۱۱)، آية ۹۶؛ سورة غافر (۴۰)، آية ۲۳؛ هم چنین با اضافاتی چند در: سورة مؤمنون (۲۳)، آية

۴۵. ۲. سورة حاقه (۶۹)، آية ۲۹. ۳. در اصل: استقاقه.

۴. القرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۲۳۳؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۳۳.

۵. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۲، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات، به اختصار.

۶. همان، ج ۸۷، ص ۱۶۹: «بِيَدِكَ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ».

۷. الجوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۶۶۱.

أَيُّومٍ ١، وَفِي الْحَدِيثِ: «لَا تُسَبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ ٱللَّهُ» ٢؛ لِأَنَّهْمُ كَانُوا يَضِيفُونَ التَّوَازِلَ وَ
الْحَوَادِثَ إِلَيْهِ تَعَالَى، فَنَهَى ﷺ عَنْ سَبِّهِ؛ لِأَنَّ فَاعِلَهَا هُوَ ٱللَّهُ تَعَالَى.

وَ حُدِّثَ بِهِ فِي السَّنَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ. *

يعنى سپاس کرده شدی به آن، در آسمانها و زمینها.

﴿ لمعة ﴾

إِعْلَمُ أَنَّ الْحَمْدَ ٣ هُوَ الثَّنَاءُ بِاللِّسَانِ عَلَى الْجَمِيلِ الْإِخْتِيَارِيِّ عَلَى جَهَةِ التَّبَجِيلِ وَ التَّعْظِيمِ،
فَالثَّنَاءُ كَالْجِنْسِ، وَ تَقْيِيدُهُ بِالْجَمِيلِ كَالْفَضْلِ لِيُخْرَجَ الثَّنَاءُ عَلَى غَيْرِهِ؛ وَ قَوْلُنَا: «عَلَى الْجَمِيلِ
الْإِخْتِيَارِيِّ»، كَفَضْلِ آخِرٍ لِيُخْرَجَ بِهِ الصِّفَاتُ الْحَسَنَةُ الَّتِي لَيْسَ مِنْ فِعْلِهِ، كَحُسْنِ خَلْقِهِ -
بِالْفَتْحِ - وَ طُولِ قَامَتِهِ الْمُعْتَدِلَةِ، فَإِنَّهُ يَمْدَحُ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَا يُحْمَدُ، وَ كَذَا الْأَفْعَالُ الْحَسَنَةُ الَّتِي
لَمْ يَصْدُرْ بِإِخْتِيَارِهِ كَالْمَكْرَهُ عَلَى دَفْعِ الزَّكَاةِ وَ الصَّدَقَاتِ. وَ قَوْلُنَا بِالتَّعْظِيمِ وَ التَّبَجِيلِ كَفَضْلِ
آخِرٍ لِيُخْرَجَ الثَّنَاءُ عَلَى غَيْرِ جَهَةِ التَّعْظِيمِ»، كَأَنَّ يَكُونُ عَلَى جَهَةِ الْإِسْتِهْزَاءِ وَ التَّقْرِيعِ، كَأَنَّ
يُقَالُ لِلْبَخِيلِ: هَذَا مِنْ طَيْبِ نَفْسِكَ، هَذَا مِنْ كَرَمِكَ. وَ مُورَدُهُ كَمَا سَمِعْتَ اللِّسَانَ فَقَطُّ، وَ هُوَ
أَعَمُّ مِنَ الشُّكْرِ مِنْ وَجْهِ، لِتَعَلُّقِهِ بِالنُّعْمَةِ مُطْلَقًا، سِوَاءِ كَأَنَّ عَلَى الْحَامِدِ، أَوْ عَلَى غَيْرِهِ.
وَ أَمَّا الشُّكْرُ، فَهُوَ الْإِعْتِرَافُ بِالنُّعْمَةِ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ التَّعْظِيمِ، وَ الْإِجْلَالِ لِإِنْعَامِ الْمُنْعِمِ
عَلَيْهِ، فَمِنْ هَذَا الْجَهَةِ يَكُونُ أَخْصَصَ، وَ مِنْ حَيْثُ أَنَّ مُورَدَهُ الْقَلْبَ وَ اللِّسَانَ، بَلِ الْعَمَلُ
بِالْجَوَارِحِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾ ٥، يَكُونُ أَعَمُّ مِنَ الْحَمْدِ. وَ عَنِ الزَّمَخْشَرِيِّ:
الْحَمْدُ وَ الْمَدْحُ أَخْوَانٌ؛ لِأَنَّ الْحَمْدَ مَقْلُوبَ الْمَدْحِ، كَجَذْبٍ وَ جَبْدٍ، كَمَا قِيلَ إِنَّ الشُّكْرَ مَقْلُوبٌ
عَنِ الْكُشْرِ؛ أَيِ الْكُشْفِ ٦. أَقُولُ: فَتَأَمَّلْ.

١. همان، همان جا. ٢. پایان ص ٧٨ ب از نسخه خطی.

٣. سبزواری، محمّد، جامع الاخبار، ص ١٦٠؛ المجلسی، محمّد باقر، بحار الانوار، ج ٦٠، ص ٩.

* قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ» یعنی فاعل ما يستوجب الحمد مجید كثير الخير و الاحسان؛ ذكره البيضاوی (منه - عفی عنه -).

٤. قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»، حَمِيدٌ، یعنی فاعل ما يستوجب به الحمد؛ مجید كثير الخير و الاحسان، ذكره
البيضاوی (منه - عفی عنه -). ٥. سورة سبا (٣٤)، آیه ١٣.

٦. الزَّمَخْشَرِيُّ، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ١، ص ٨.

وُ يُضَادُّ الشُّكْرَ، الْكُفْرُ بِمَعْنَى الْغِطَاءِ وَ التَّغْطِيَةِ، فَالشُّكْرُ يَتَخَصَّصُ بِمَا يَصِلُ إِلَى الشَّاكِرِ، وَ الْحَمْدُ ١ يَتَنَاوَلُ النَّعْمَ الْوَاصِلَةَ إِلَى الْحَامِدِ وَ غَيْرِهِ.

﴿لمعة﴾

السَّمَاءُ يُذَكَّرُ وَ يُؤنَّثُ، وَ يَجْمَعُ عَلَى أَسْمِيَّةٍ. وَ سَمَاوَاتٌ كَمَا عَنِ الْجَوْهَرِيِّ ٢ وَ السَّمَاءُ، كُلُّ مَا عَلَكَ فَأَظْلَكَ. وَ مِنْهُ قِيلَ لِسَقْفِ الْبَيْتِ: سَمَاءٌ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهَا﴾ ٣ لَفْظُهَا لَفْظُ الْوَاحِدِ وَ مَعْنَاهُ الْجَمْعُ؛ أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ: فَسَوَّيْنَهَا؛ وَ كُلُّ شَيْءٍ اِرْتَفَعَ فَقَدْ سَمَا. وَ قِيلَ لِلسَّحَابِ: سَمَاءٌ لِعُلُوِّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ ٤؛ أَيُّ مِنَ السَّحَابِ ٥. وَ عَنِ الْعِلَلِ ٦: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ مِنَ بُخَارِ الْمَاءِ، وَ الْأَرْضَ مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ، وَ الْجِبَالَ مِنَ الْأَمْوَاجِ.

قُلْتُ: كَانَ الْبُخَارُ هُنَا عِبَارَةً عَنِ الدُّخَانِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ فِي التَّنْزِيلِ: ﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ﴾ ٧، وَ مَعْنَى اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ؛ أَيُّ قَصَدَ لَهَا، وَ كُلُّ مَنْ فَرَعَ مِنْ أَمْرٍ وَ عَمَدَ إِلَى غَيْرِهِ، قِيلَ: اسْتَوَى لَهُ وَ إِلَيْهِ.

وَ الْمَعْنَى: ثُمَّ دَعَاهُ دَاعِ الْحِكْمَةِ إِلَى خَلْقِ السَّمَاءِ، بَعْدَ خَلْقِ الْأَرْضِ. وَ نَقَلَ الْكُفَعَمِيُّ عَنِ كِتَابِ مَلَا حِمِ الْفِتَنِ: أَنَّهُ تَعَالَى خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ زَبَدِ الْمَاءِ، وَ خَلَقَ مِنَ ذَلِكَ الزَّبَدِ نَارًا، وَ أَوْحَى إِلَى تِلْكَ النَّارِ فَأَحْرَقَتْ، فَصَيَّرَهُ أَرْضًا، وَ اِرْتَفَعَ مِنْ تِلْكَ الْأَرْضِ دُخَانٌ، فَسَمَكَهَ سَمَاءً، وَ كَانَ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَخَلَقَ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ فِي يَوْمَيْنِ، وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا؛ أَيُّ أَرْزَاقَ أَهْلِهَا، وَ مَنَافِعَهُمْ وَ مَعَايِشَهُمْ فِي تَتَمَّةِ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ، وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ فِي يَوْمَيْنِ.

١. بايان ص ٧٩ الف از نسخه خطی.

٢. الجوهري، اسماعيل بن حماد، صحاح اللغة، ج ٤، ص ٢٣٨١. ٣. سورة بقره (٢)، آيه ٢٩.

٤. سورة فرقان (٢٥)، آيه ٤٨؛ سورة لقمان (٣١)، آيه ١٠؛ سورة مؤمنون (٢٣)، آيه ١٨.

٥. يرفع اسم للسماوات الشايعة و الرقيع اسم للسماوات الدنيا عن الكفعمي (ره) (منه - عفى عنه -).

٦. الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، [شيخ صدوق]، علل الشرايع، ج ٢، ص ٥٩٣؛ المجلسي، محمدباقر،

بحار الانوار، ج ١٠، ص ٧٦، به نقل از: الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، [شيخ صدوق]، عيون اخبار الرضا.

٧. سورة فصلت (٤١)، آيه ١١.

وَقَوْلُهُ: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾^١؛ أَي خَلَقَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ مَا أَمْرِيهِ فِيهَا، وَ يَدْبِرُهُ مِنْ خَلْقِ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبَاتَاتِ وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَ [فِي] قَوْلِهِ تَعَالَىٰ فِي سُورَةِ هُودٍ: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^٢ دِلَالَةٌ عَلَى أَنَّ الْعَرْشَ وَالْمَاءَ كَانَا^٣ مَخْلُوقَيْنِ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

﴿فائدتان^٤﴾

الأولى: قَالَ الْكَفَعَمِيُّ فِي شَرْحِهِ: قَالَ الطَّبْرَسِيُّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^٥؛ أَي وَسِعَ عِلْمَهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، رَوَى ذَلِكَ عَنْهُمْ عليهم السلام وَ سُمِّيَ الْعِلْمُ كُرْسِيًّا تَسْمِيَةً بِمَكَانِهِ الَّذِي هُوَ كُرْسِيُّ الْعَالَمِ. وَقِيلَ: كُرْسِيُّهُ مُلْكُهُ تَسْمِيَةً بِمَكَانِهِ الَّذِي هُوَ كُرْسِيُّ الْمَلِكِ. وَقِيلَ: الْكُرْسِيُّ سَرِيرٌ دُونَ الْعَرْشِ، دُونَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ^٦.

وَفِي الْحَدِيثِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: «الْعَرْشُ أَعْظَمُ مِنَ الْكُرْسِيِّ، وَأَنْ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَسَبْعَ أَرْضِينَ مِنْ تَحْتِ الْكُرْسِيِّ كَمَرْبُضٍ غَزَفِي جَنْبِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَسَبْعِ أَرْضِينَ، وَأَنَّ الْكُرْسِيَّ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ كَحَلْقَةٍ صَغِيرَةٍ مِنْ حَلْقِ الدَّرْعِ فِي أَرْضِ قِيحَاءٍ^٧. وَالْعَرْشُ مِنْ جَوْهَرَةٍ خَضْرَاءَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ، لِكُلِّ رُكْنٍ ثَلَاثُ مِائَةِ أَلْفٍ وَسِتُّونَ أَلْفَ قَائِمَةٍ مِنْ^٨ أَلْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ، طُولُ كُلِّ قَائِمَةٍ مِنْهَا ثَلَاثُ مِائَةِ وَسِتُّونَ أَلْفَ عَامٍ، وَمَا بَيْنَ الْقَائِمَتَيْنِ خَفَقَانِ الطَّيْرِ الْمَسْرَعِ ثَمَانِينَ أَلْفَ عَامٍ، وَحَمَلَةَ الْعَرْشِ مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِ أَحَدِهِمْ إِلَى عَاتِقِهِ [مَسِيرَةَ] سَبْعِ مِائَةِ عَامٍ»^٩.
وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: «حَمَلَةَ الْعَرْشِ [مَا بَيْنَ] كَعْبِ أَحَدِهِمْ إِلَى أَسْفَلِ قَدَمِهِ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ»^{١٠}.

وَقَالَ الطَّبْرَسِيُّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ: ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً﴾^{١١} قَالَ: رَوَى

١. سورة فصلت (٤١)، آية ١٢. ٢. سورة هود (١١)، آية ٧. ٣. بايان ص ٧٩ ب از نسخه خطی.

٤. ض ط: فوائد. ٥. سورة بقره (٢)، آية ٢٥٥.

٦. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ١، ص ٢٢٥.

٧. القرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ١٩، ص ١٨٩. ٨. در اصل: ألفاً من قائمة الياقوت.

٩. كفعمی، ابراهيم بن علی، مجموع الغرائب و موضوع الغرائب، ص ١٢١٦ المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار،

ج ٥٢، ص ١٨. ١٠. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٢٠.

الْيَوْمَ أَنَّهُمْ أَرْبَعَةٌ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيَّدَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَرْبَعَةٍ أُخْرَى وَ يَكُونُونَ ثَمَانِيَةً. ^١ وَ فِي كِتَابِ الْإِخْتِقَادِ ^٢ لِلشَّيْخِ الطُّوسِيِّ: أَنَّهُمْ ثَمَانِيَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةٌ أَعْيُنَ كُلِّ عَيْنٍ طَبَاقِ الدُّنْيَا، وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى صُورَةِ ابْنِ آدَمَ، يَسْتَرْزِقُ اللَّهُ لَوْلَدِ آدَمَ، وَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى صُورَةِ ثَوْرٍ، يَسْتَرْزِقُ اللَّهُ لِلْبَهَائِمِ، وَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ، يَسْتَرْزِقُ اللَّهُ لِلسَّبَاعِ، وَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى صُورَةِ الدِّيكِ، يَسْتَرْزِقُ ^٣ اللَّهُ لِلطُّيُورِ ^٤، وَ هُمْ الْيَوْمَ هَوَلاءِ الْأَرْبَعَةِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَارُوا ثَمَانِيَةً. ^٥

وَ قَالَ الضَّحَّاكُ: هُمْ ثَمَانِيَةٌ صُنُوفٍ لَا يَعْلَمُ عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، لِكُلِّ مَلِكٍ مِنْهُمْ أَرْبَعٌ وَجُوهٌ، لَهُمْ قُرُونٌ كَقُرُونِ الْوَعْلِ، طُولُ كُلِّ قَرْنٍ خَمْسٌ مِائَةَ عَامٍ، وَ الْعَرْشُ عَلَى قُرُونِهِمْ، وَ أَقْدَامُهُمْ عَلَى الْأَرْضِ ^٦ السَّفَلَى، وَ رُؤُوسُهُمْ فِي السَّمَاءِ الْعُلْيَا. وَ فِي تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ^٧ وَ كِتَابِ الْإِخْتِقَادِ ^٨ لِلشَّيْخِ الطُّوسِيِّ: أَنَّ الْعَرْشَ عِبَارَةٌ عَنِ الْعِلْمِ، وَ حَمَلَتْهُ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ: نُوحٌ، وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ مُوسَى، وَ عِيسَى عليه السلام، وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ: مُحَمَّدٌ، وَ عَلِيٌّ، وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام -.

أَقُولُ: قَدْ حَقَّقْنَا مَعَانِيَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ فِي الْمَجَلِّدِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ مَنبَرِ الْوَسِيلَةِ بِتَحْقِيقَاتٍ عَرَشِيَّةٍ مَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ إِلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ. ^٩
الْفَائِدَةُ الثَّانِيَّةُ: قَالَ الْكُفَعَمِيُّ فِي شَرْحِهِ: إِعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَكْبَرَ مِنْ الْمَلَائِكَةِ، فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْلُقُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ، ^{١٠} وَ كُلَّ قَطْرَةٍ تَنْزِلُ مِنَ

١. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البيان، ج ٥، ص ٣٤٦.

٢. الصدوق، محمد بن علی بن الحسين، [شيخ صدوق]، الاعتقادات، ص ٤٥.

٣. پایان ص ٨٠ الف از نسخه خطی. ٤. در اصل: للطير.

٥. المجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٧. ٦. خ ل: العرش.

٧. القمي، علی بن ابراهيم، تفسير القمي، ج ٢، ص ٤٠٣.

٨. الصدوق، محمد بن علی بن الحسين، [شيخ صدوق]، همان، ص ٤٦.

٩. دهكردي، سيدابوالقاسم، منبر الوسيه، ج ٢، صص ٩٣٦ - ٩٣٧.

١٠. از امام صادق - عليه السلام - است كه: ليس خلق اكثر من الملائكة انه لينزل كل ليلة من السماء سبعون ألف ملك... وكذلك في كل يوم (المجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ٥٩، ص ١٩١).

السَّمَاءِ مَعَهَا مَلَكٌ ١. وَ فِي كِتَابِ فُرَرِ الدَّلَائِلِ: إِنَّ بَنِي آدَمَ عَشْرَ أَلْجِنِّ، وَ هُنَا عَشْرَ حَيَوَانَ الْبَرِّ، وَ هُمْ عَشْرَ الطُّيُورِ، وَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ عَشْرَ حَيَوَانَ الْبَحْرِ، وَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ عَشْرَ مَلَائِكَةِ الْأَرْضِ، وَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ عَشْرَ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ عَشْرَ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، وَ عَلَى هَذَا التَّرْتِيبِ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ.

ثُمَّ كُلُّ هَؤُلَاءِ فِي مُقَابَلَةِ مَلَائِكَةِ الْكُرْسِيِّ نَزْرَ قَلِيلٍ، ثُمَّ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ عَشْرَ [مَلَائِكَةِ] سُرَادِقٍ مِنْ سُرَادِقَاتِ الْعَرْشِ الَّتِي عَدَدُهَا سِتُّ مِائَةَ أَلْفٍ سُرَادِقٍ، إِذَا قُوبِلَ سُرَادِقٌ مِنْهَا لِلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَكَانُوا عِنْدَهُ شَيْئاً يَسِيراً وَ قَدِيراً ٢ صَغِيراً، ثُمَّ كُلُّ هَؤُلَاءِ فِي مُقَابَلَةِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ يَحُومُونَ حَوْلَ الْعَرْشِ كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ ٣، هَذَا سِوَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ هُمْ أَشْيَاعُ إِسْرَافِيلَ، وَ الَّذِينَ هُمْ جُنُودُ جِبْرِيلَ، وَ مَا مِنْ مِقْدَارٍ مَوْضِعِ قَدَمٍ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ فِيهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ وَ رَاكِعٌ. قَالَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى -: ﴿وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ ٤.

الفائدة الثالثة: فِي الْكَفَعِيِّ: قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: الْأَرْضُ مُؤَنَّثَةٌ، وَ يُجْمَعُ عَلَى أَرْضُونَ، وَ قَدْ يُجْمَعُ عَلَى أَرْضٍ، وَ أَرْضِي عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ ٥. وَ قَالَ الْحَرَبِيُّ فِي دُرَّتِيهِ: لَا يُجْمَعُ الْأَرْضُ عَلَى أَرْضِي، بَلْ عَلَى أَرْضُونَ يَفْتَحُ الرَّاءُ، لِأَنَّ الْأَرْضَ ثَلَاثِيَّةً، وَ الثَّلَاثِيَّةُ لَا تَجْمَعُ عَلَى أَفَاعِلٍ. قُلْتُ: وَ قَدْ جَمَعَهَا الْعَلَامَةُ فِي قَوَاعِدِهِ عَلَى الْأَرْضِي ٦، وَ كَذَا عَبْدُ الرَّشِيدِ فِي تَلْخِصِيهِ، وَ الْأَمْطَرِيُّ فِي مَفْرِيهِ، وَ غَيْرُهُمْ - عَلَى مَا نَقَلَ عَنْهُمَا. الْكَفَعِيُّ فِي شَرْحِهِ عَلَى الدُّعَاءِ -. وَ فِي كِتَابِ الْإِحْتِجَاجِ ٧ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ، وَ وَضَعَهَا عَلَى الْحُوتِ، وَ الْحُوتُ عَلَى الْمَاءِ، وَ الْمَاءُ فِي صَخْرَةٍ [مُجَوَّفَةٍ]، وَ الصَّخْرَةُ عَلَى عَائِقِ مَلَكٍ، وَ

١. الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، [شيخ صدوق] من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٥٢٥.

٢. پایان ص ٨٠ ب از نسخه خطی.

٣. الطريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ١، ص ٤٠٩؛ المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٥٧، صص ٣١٨ -

٣١٩، به نقل از: الفخر الرازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير، و در ج ٥٩، صص ٢٤١ - ٢٤٢، به نقل از:

النیشابوری (الواحدی)، ابوالحسن علی بن احمد، أسباب النزول. ٤. سورة مدثر (٧٤)، آیه ٣١.

٥. الجوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، ج ٣، صص ١٠٦٣ - ١٠٦٤.

٦. الحلبي، حسن بن يوسف [علامة]، قواعد الأحكام، ج ١، ص ٢١٩.

٧. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن حسن، الاحتجاج، ج ٢، ص ١٠٠.

الملك على الثرى، وَ الثرى على الريح العقيم، وَ الريح على الهواء، وَ الهواء تمسكه القُدرة، وَ لَيْسَ تَحْتَ الرِّيحِ العَقِيمِ إِلَّا الهَوَاءُ وَ الظُّلُمَاتُ، وَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ سَعَةٌ، وَ لَا ضَيْقٌ وَ لَا شَيْءٌ يَتَوَهَّمُ^١.

الفائدة الرابعة: في تقسيم الأقاليم. قال الكنعني في شرحه على الدعاء: قال عبد الرشيد في تلخيصه: وَ المَعْمُورِ مِنَ الأَرْضِ رُبْعَهَا، وَ هَذَا الرُّبْعُ مُشْتَمِلٌ عَلَى البِحَارِ وَ الجَزَائِرِ وَ الأنهار، وَ المفاوز وَ الجبال، وَ القرى وَ البُلْدَانِ عَلَى أَنَّ فِيهِ قِطْعَةً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ مِنْ فَرْطِ البَرْدِ، وَ تَرَاحُمِ^٢ التَّلَجِ.

قال: وَ هَذَا الرُّبْعُ قَسْمُهُ أَقْسَاماً سَبْعَةً، كُلٌّ قِسْمٌ يُسَمَّى إِقْلِيماً طُولُهَا مِنَ المَغْرِبِ إِلَى المَشْرِقِ، وَ عَرْضُهَا مِنَ الجَنُوبِ إِلَى الشَّمَالِ، وَ مَا وَرَاءَ الإِقْلِيمِ السَّابِعِ فِي نَاحِيَةِ الشَّمَالِ تَحْتَ مَدَارِ بَنَاتِ النُّعْشِ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَتَوَلَّدَ فِيهِ الحَيَوَانُ وَ لَا النَّبَاتُ لِفَرْطِ البَرْدِ؛ لِأَنَّ سِتَّةَ الشَّهْرِ هُنَاكَ شتاء، وَ لَيْلٌ مُظْلِمَةٌ، فَيُظْلِمُهُ الهَوَاءُ ظُلْمَةً شَدِيدَةً، وَ يَجْمَدُ المَاءُ، وَ فِي مُقَابِلِهَا مِنْ نَاحِيَةِ الجَنُوبِ تَحْتَ مَدَارِ سُهَيْلٍ يَكُونُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ صَيْفاً وَ نَهَاراً، فَيَحْمِي الهَوَاءَ، وَ يَصِيرُ سُمُوماً يَحْرَقُ الحَيَوَانَ وَ النَّبَاتَ. وَ أَمَّا جَانِبُ المَغْرِبِ، فَيَمْنَعُ البَحْرَ المُحِيطَ السُّلُوكَ، وَ أَمَّا جَانِبُ المَشْرِقِ، فَيَمْنَعُهُ الجِبَالَ وَ البِحَارَ، وَ النَّاسُ مَحْصُورُونَ فِي هَذِهِ الأَقَالِيمِ السَّبْعَةِ.

قال ابن جوزي في كتابه سُدُور العُقُود: فالإقليم الأول، إقليم بلاد الهند؛ وَ الثاني إقليم الحجاز؛ وَ الثالث إقليم مصر؛ وَ الرابع إقليم بابل، وَ هُوَ أَوْسَطُ الأَقَالِيمِ وَ أَعْمَرُهَا، وَ فِيهِ جَزِيرَةُ العَرَبِ، وَ فِيهِ العِرَاقُ الَّذِي هُوَ سِرَّةُ الدُّنْيَا؛ وَ الإقليم الخامس بلاد الروم وَ الشَّامِ؛ وَ السَّادِسُ بِلَادُ التُّرْكِ؛ وَ السَّابِعُ بِلَادُ الصِّينِ.^٣

قال السيد حيدر في كتابه نُزْهَةُ العُقُود: الإقليم الأول طوله ألف وَ سِتُّ مِائَةٍ فَرَسَخٍ، وَ عَرْضُهُ مِائَتَانِ وَ خَمْسُونَ؛ وَ طُولُ الثَّانِي أَلْفٌ وَ ثَلَاثُ مِائَةٍ فَرَسَخٍ، وَ عَرْضُهُ كالأول؛ وَ طُولُ الثَّالِثِ أَلْفٌ وَ سَبْعُ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ فَرَسَخاً، وَ عَرْضُهُ مِائَتَانِ وَ ثَلَاثُونَ؛ وَ طُولُ الرَّابِعِ أَلْفٌ وَ مِائَتَانِ، وَ عَرْضُهُ مِائَةٌ وَ ثَمَانُونَ؛ وَ طُولُ الخَامِسِ أَلْفٌ وَ ثَمَانُ مِائَةٍ وَ خَمْسَةٌ وَ ثَلَاثُونَ، وَ عَرْضُهُ مِائَةٌ وَ

١. المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ١٠، ص ١٨٨. ٢. بيان ص ٨١ الف از نسخة خطي.

٣. خطيب بغدادي، احمد بن علي، تاريخ بغداد، ج ١، صص ٥٠ - ٥١.

خَمْسُونَ؛ وَ طُولُ السَّادِسِ أَلْفٌ وَ ثَمَانِ مِائَةٍ، وَ عَرْضُهُ مِائَةٌ وَ ثَلَاثُونَ^۱؛ وَ طُولُ السَّابِعِ أَلْفٌ وَ ثَلَاثَ مِائَةٍ، وَ عَرْضُهُ مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ.

وَ بِكَلِمَتِكَ كَلِمَةَ الصَّدَقِ الَّتِي سَبَقَتْ لِأَيْبِنَا آدَمَ وَ ذُرِّيَّتِهِ بِالرَّحْمَةِ.

یعنی و به وعده تو که وعده راست است، آن چنان وعده‌ای که پیشی گرفت از برای پدر ما حضرت آدم و فرزندان او به رحمت.

﴿لمعة﴾

مراد از کلمه صدق که پیشی گرفته از برای آدم و ذرّیّته به رحمت، همان وعده به قبول توبه و غفران ذنوب [است]؛ زیرا که این کلمه، ناشی از مبادی رحمت است؛ نه مبادی غضب، وَ قَدْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ، و شاید مراد از آن کلمه، وعده به ظفر و نصرت باشد. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾ وَ قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ: ﴿إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّصِرُونَ * وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۲، وَ ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي﴾^۳.

و شاید اشاره باشد به حدیث قدسی که فرموده: سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي^۴، و صواب آن است که این‌ها همه داخل در مراد است؛ بلکه بعضی مراد است؛ وَ اللَّهُ الْعَالَمُ.

وَ أَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّتِي تَجَلَّيْتُ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ ذِكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَبَعًا.

یعنی سؤال می‌کنم تو را به حق کلمه تو که غالب شده است بر همه چیز، و سؤال می‌کنم تو را به نور وجه؛ یعنی ذات تو، آن چنان وجهی که تجلی کردی؛ یعنی ظاهر نمودی قدرت خود را از برای کوه، پس گردانیدی آن را هموار و مساوی زمین، یا از هم پاشیدی و افتاد جناب موسی^۵ بی‌هوش.

۱. پایان ص ۸۱ ب از نسخه خطی. ۲. سورة صافات (۳۷)، آیات ۱۷۱ - ۱۷۳.

۳. سورة مجادله (۵۸)، آیه ۲۱. ۴. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۶۶ و....

۵. پایان ص ۸۲ الف از نسخه خطی.

﴿لمعة﴾

کلمة الهیة که بر هر چیزی غالب است، مشیت و ارادة حتمیة الهیة است که فعل حقّ و تعبیر از آن به کلمة «کن» می شود، و گاهی تعبیر به امر الهی می شود: «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ»^۱، و إذا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا يَقُولُ لَهُ: «كُنْ»، فَيَكُونُ^۲، و جمیع ذوات اشیا را از مرتبة لیس محض به مقام ایس، ظاهر نموده، و هر امری را به قدرت خود ظاهر نموده، و لَا رَادَّ لِأَمْرِهِ، وَ لَا حَوْلَ لِشَيْءٍ إِلَّا بِقُوَّتِهِ. و تجلی - چنانچه گذشت - ظهور اقتدار، و بروز آثار و قدرت و انوار عظمت الهی است، جَلَّتْ عَظَمَتُهُ.

و الذّٰك بِمَعْنَى الْمَدْكُوكِ است که مصدر به معنی مفعول باشد که به معنی استواء باشد با وَجْه الْأَرْضِ، و بعضی دکاء - به مدّ و همزه، من غیر تنوین - قرائت کردند به معنی رَبْوَةٌ مُرْتَفَعَةٌ از زمین که به اندازه کوه نمی رسد.

وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا؛ أَي خَرَّ مَغْشِيًا عَلَيْهِ غَشِيَةٌ كَالْمَوْتِ مِنْ هَوْلِ مَا رَأَىٰ.
وَ عَنِ الدُّرَرِ وَالْفَرَرِ: أَنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ نُورُهُ تَعَالَىٰ لِلْجَبَلِ [جَعَلَهُ] دَكَّاءَ - أَي مَسْتَوِيًا مَعَ الْأَرْضِ -،
وَ قَيْلَ: تُرَابًا، وَ قَيْلَ: بَقِيَ أَرْبَعُ قَطْعٍ، وَاحِدَةٌ بِالشَّرْقِ، وَ أُخْرَىٰ بِالمَغْرِبِ، وَ وَاحِدَةٌ بِالْبَحْرِ، وَ
أُخْرَىٰ صَارَتْ رَمَلًا. وَ قَيْلَ: صَارَتْ سِتَّةَ أَجْبَلٍ، ثَلَاثَةٌ بِالعَدِينَةِ: أَحَدٌ، وَ وَرْقَانٌ، وَ رَضْوَى؛ وَ
ثَلَاثَةٌ بِمَكَّةَ: ثَوْرٌ، وَ ثَبِيرٌ، وَ حَرَى، رَوَىٰ ذَلِكَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.^۳

﴿لمعة﴾

قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا^۴ وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ^۵﴾.

۱. سورة يوسف (۱۲)، آیه ۲۱. ۲. اقتباس از سورة تیس (۳۶)، آیه ۸۲.

۳. الجزائری، سید نعمت الله، نور البراهین، ج ۱، ص ۳۰۶؛ الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۵؛ الحویزی، عبدالعلی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۶۴؛ المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۲، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات.

۴. پایان ص ۸۲ ب از نسخه خطی. ۵. سورة اعراف (۷)، آیه ۱۴۳.

روي الصدوق^١ بسنده عن الرضا^{عليه السلام}: «كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ حَتَّى سَأَلَهُ هَذَا السُّؤَالُ؟»
 فَقَالَ: «إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ مُنْزَهُ عَنْ أَنْ يُرَى بِالْأَبْصَارِ، وَلَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ، وَقَرَّبَهُ نَجِيًّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ كَلَّمَهُ وَقَرَّبَهُ وَنَاجَاهُ».

فَقَالُوا: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ»، وَكَانَ الْقَوْمُ سَبْعَ مِائَةِ أَلْفٍ [رَجُلٍ]، وَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَ مِائَةٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ، فَأَقَامَهُمْ فِي صَفْحِ الْجَبَلِ، وَصَعِدَ مُوسَى إِلَى الطُّورِ، وَسَأَلَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يُكَلِّمَهُ، وَيُسْمِعَهُمْ كَلَامَهُ، فَكَلَّمَهُ اللَّهُ، وَسَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقٍ وَأَسْفَلَ، وَيَمِينٍ وَشِمَالٍ، وَوَرَاءٍ وَأَمَامٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ أَحَدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ، ثُمَّ جَعَلَهُ مُنْبِعًا مِنْهُ حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ، فَقَالُوا: «لَنْ نُؤْمِنَ [لَكَ] بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامَ اللَّهِ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً».

فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيمَ، وَاسْتَكْبَرُوا وَعَتَوْا، بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً، فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَمَاتُوا، فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ! مَا أَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَقَالُوا: إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ؛ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُ صَادِقًا فِي مَا أَدَّعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِيَّاكَ.
 فَبَعْدَ ذَلِكَ أَحْيَاهُمْ وَبَعَثَهُمْ مَعَهُ، فَقَالُوا: إِنَّكَ لَوْ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُرِيكَ^٢ تَنْظُرُ إِلَيْهِ لِأَجَابِكَ، فَتَخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ، فَتَعْرِفَهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ.

فَقَالَ مُوسَى: «يَا قَوْمِ! إِنَّ اللَّهَ لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ، وَلَا كَيْفِيَّةَ لَهُ، وَإِنَّمَا يُعْرَفُ بِآيَاتِهِ، وَيُعْلَمُ بِأَعْلَامِهِ».

فَقَالُوا: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَسْئَلَهُ».

فَقَالَ مُوسَى: «يَا رَبِّ! إِنَّكَ قَدْ سَمِعْتَ مَقَالَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِصَلَاحِهِمْ».

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: «يَا مُوسَى! اسْئَلْنِي مَا سَأَلْتَهُمْ، فَلَنْ أُؤَاخِذَكَ بِجَهْلِهِمْ».

فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مُوسَى: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرِ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ

١. الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، [شيخ صدوق] هيون اخبار الرضا، ترجمة علي أكبر غفاري، ج ١، صص ٤٠٦ - ٤٠٩؛ همو، التوحيد، صص ١٢١ - ١٢٢. ٢. بايان ص ٨٣ الف از نسخة خطي.

مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ بِآيَةٍ مِنْ آيَاتِهِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ
 قَالَ سُبْحَانَكَ بُنْتُ إِلَيْكَ يَقُولُ: رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَنْ جَهْلِ قَوْمِي، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ^١
 مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرَى.

﴿لمعة﴾

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^٢، رَوَى
 الْعِيَّاشِيُّ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهَا كَانَتْ [مِنْ] زَبْرُجْدَةٍ مِنَ الْجَنَّةِ^٣، وَفِي الْبَضَائِرِ عَنْ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ زُمُرُدٍ أَخْضَرَ^٤، وَيَعْرِفُ هَذَا - أَيْضًا - مِنْ التَّوْرَةِ إِلَّا أَنَّ الظَّاهِرَ
 مِنْهَا أَنَّ الْجَوْهَرَ مِنْهَا إِنَّمَا كَانَ لَوْحَيْنِ قَدْ كُتِبَ فِيهَا الْكَلِمَاتُ الْعَشْرُ خَاصَّةً، وَصَرَّحَ فِيهَا -
 عَلَى الْمُحْكِي عَنهُ - أَنَّ اللَّوْحَيْنِ الْأَخِيرَيْنِ الَّذِينَ أَبْدَلَ بِهِمَا عَنِ الْمَكْسُورَيْنِ كَانَا
 مَصْنُوعَيْنِ وَمَنْحُوتَيْنِ مِنْ مُوسَى، وَكُتِبَ فِيهِ مَا كَانَ مَكْتُوبًا فِي الْأَوَّلَيْنِ، وَكَانَا - أَيْضًا - عَنِ
 الْحَجَرِ^٥.

وَرَوَى الْعِيَّاشِيُّ^٦ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام فِي الْجَعْفَرِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَنْزَلَ الْأَلْوَاحَ عَلَى
 مُوسَى عليه السلام أَنْزَلَهَا عَلَيْهِ، وَفِيهَا تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ كَانَ، أَوْ هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَلَمَّا
 انْقَضَتْ أَيَّامُ مُوسَى، أَوْصَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ اسْتَوْدِعَ^٨ الْأَلْوَاحَ - وَهِيَ زَبْرُجْدَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ جَبَلًا يُقَالُ
 لَهُ: زَبْجُ -، فَأَتَى مُوسَى الْجَبَلَ، فَانْشَقَّ لَهُ الْجَبَلَ، فَجَعَلَهُ فِيهِ الْأَلْوَاحَ مَلْفُوفَةً، فَلَمَّا جَعَلَهَا فِيهِ
 انْطَبَقَ الْجَبَلَ عَلَيْهِ.

قَلَّمَ تَزَلُ فِي الْجَبَلِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا نَبِيَّهُ عليه السلام، فَأَقْبَلَ رَكِبَ مِنَ الْيَمَنِ يُرِيدُونَ
 الرَّسُولَ، فَلَمَّا أَنْتَهَوْا إِلَى الْجَبَلِ انْفَرَجَ الْجَبَلَ، وَخَرَجَتِ الْأَلْوَاحُ مَلْفُوفَةً - كَمَا وَضَعَهَا مُوسَى -،
 فَأَخَذَهَا الْقَوْمَ، فَلَمَّا وَقَعَتْ فِي أَيْدِيهِمْ أَلْقَى فِي قُلُوبِهِمْ أَنْ لَا يَنْظُرُوا إِلَيْهَا، وَهَابُوهَا حَتَّى يَأْتُوا

١. سورة اعراف (٧)، آية ١٤٣. ٢. سورة اعراف (٧)، آية ١٤٥.

٣. السلمى السمرقندى، محمد بن مسعود بن عياش [العياشى]، تفسير العياشى، ج ٢، ص ٢٨.

٤. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ١٤١. ٥. دراصل: الجواهر.

٦. كتاب مقدس، تورات، سفر تثنيه، باب ١٠.

٧. السلمى السمرقندى، محمد بن مسعود بن عياش [العياشى]، همان، ج ٢، ص ٢٨.

٨. پایان ص ٨٣ ب از نسخه خطی.

بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَنْزَلَ جِبْرِيلَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الْقَوْمِ، وَبِالَّذِي أَصَابُوهُ، فَلَمَّا قَدَّمُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَسَلَّمُوا عَلَيْهِ ابْتِدَاءً، وَسَأَلَهُمْ عَمَّا وَجَدُوا.

فَقَالُوا: «وَمَنْ أَعْلَمَكَ بِمَا وَجَدْنَا؟»

قَالَ: «أَخْبَرَنِي بِهِ رَبِّي وَهُوَ الْأَلْوَابِحُ.»

قَالُوا: «نَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْرَجُوهَا وَوَضَعُوهَا إِلَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَقَرَّاهَا، وَكَانَتْ

بِالْعِبْرَانِيَّةِ.»

ثُمَّ دَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ: «دُونَكَ هَذِهِ فَفِيهَا عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَهِيَ الْأَوَابِحُ

مُوسَى، وَقَدْ أَمَرَ رَبِّي أَنْ أُدْفَعَهَا إِلَيْكَ»؛

فَقَالَ: «لَسْتُ أَحْسَنُ قِرَائَتِهَا.»

فَقَالَ: «إِنَّ جِبْرِيلَ أَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ أَنْ تَضَعَهَا تَحْتَ رَأْسِكَ لَيْلَتِكَ هَذِهِ، فَإِنَّكَ تَصْبِحُ، وَقَدْ

عَلِمْتَ قِرَائَتِهَا»؛

قَالَ: «فَجَعَلَهَا تَحْتَ رَأْسِهِ.»

فَأُصْبِحَ وَقَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ فِيهَا، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَسْخِهَا، فَنَسَخَهَا فِي جِلْدٍ، وَ

هُوَ الْجَفْرُ، وَفِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَهُوَ عِنْدَنَا، وَالْأَلْوَابِحُ عِنْدَنَا، وَعَصَى مُوسَى عِنْدَنَا،

وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ أَجْمَعِينَ.^١

وَعَنِ الْبَاقِرِ ﷺ: ٢: ٣ أَنَّهُ عَرَفَ يَمَانِيًا صَخْرَةً بِالْيَمَنِ، ثُمَّ قَالَ: تِلْكَ الصَّخْرَةُ الَّتِي التَقَمَتْ

مَا ذَهَبَ مِنَ التَّوْرَةِ حِينَ أَتَى مُوسَى الْأَلْوَابِحَ، فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ أَدَّتْهُ إِلَيْهِ، وَهِيَ

عِنْدَنَا.

أقول: این الواح موسی، همان جفر معروف است که حضرت موسی او را نسخه کرد از

الواح زبرجدیه که به زمین انداخته، [و] مکسور شده بود، و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ باب

مدینه علم پیغمبر، به امر پیغمبر، او را نسخه دیگر کرد در پوست، و در او است علم اولین و

١. البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٢، ص ٣٦.

٢. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ١٣٧. ٣. پایان ص ٨٤ الفهرست نسخه خطی

آخرین. این است که در حدیثی می آید: «وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ، وَهُوَ جِلْدٌ تُورٌ مَمْلُوءٌ عِلْمًا»^۱. و در حدیث دیگر: «إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ مَا كَانَ، وَ عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲.
و در حدیث دیگر سؤال می شود از جفر، حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هُوَ جِلْدٌ تُورٌ مَمْلُوءٌ عِلْمًا»^۳.

و در حدیث سُدَیر صیرفی و ابان بن تغلب می فرماید: «إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا [الْيَوْمِ] -، وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمَشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا، وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ -»^۴.
و در حدیث دیگر است که جفر، وعایی است از پوست که در او است علم نبیین و وصیین، و علم علماء گذشته از بنی اسرائیل^۵.

و اما جفر ابيض^۶، آن وعایی است که در او است تورات و انجیل، و زیور و صُحُف، و علم علماء ماضین از بنی اسرائیل که همین الواح جفر باشد، و جامعه و مصحف فاطمه^۷.
و اما جفر اکبر و اصغر که صدوق - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - در آخر نوادر فقیه روایت می کند در باب علائم امام که نزد امام است: الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَ الْأَصْغَرُ إِهَابٌ مَاعِزٌ وَ إِهَابٌ كَبِشٌ^۸ فِيهِمَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرَشَ الْخَدَشَ، وَ حَتَّى الْجِلْدَةَ، وَ نِصْفَ الْجِلْدَةَ، وَ ثُلُثَ الْجِلْدَةَ^۹. پس ظاهراً بعض همان مودعات، در جفر ابيض است.

و تفصیل این مراتب را در جلد دوم کتاب وسیله^{۱۰} در بیان طرق علم امام، بیان نمودم، فَارْجِعْ إِلَيْهِ إِنْ شِئْتَ^{۱۱}.

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۱۷۳، الكلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۴۰، بدین صورت: «... إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ». ۳. همان، ج ۱، ص ۲۴۱.

۴. المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۰. ۵. الكلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۲۳۹.

۶. بنگرید به: الكلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۲۴۰.

۷. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۱۷۰. ۸. پایان ص ۸۴ ب از نسخه خطی.

۹. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق] من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹.

۱۰. دهکردی، سید ابوالقاسم، منبر الوسیله، ج ۲، صص ۶۹۸ - ۷۳۰.

۱۱. از «اقول: این الواح موسی همان جفر...» تا «فارجع إلیه ان شئت» در میرجهانی، محمد حسین، روائع السمات، ص ۴۱۲ نقل شده است.

وَبِمَجْدِكَ * الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ،
وَ بَطَلَعَتِكَ فِي سَاعِيرٍ، وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبَوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ، وَ جُنُودِ الْمَلَائِكَةِ
الضَّافِينَ، وَ خُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ.

یعنی [به] بزرگواری تو چنان مجد و بزرگواری ای که ظاهر شد بر کوه طور سیناء، پس سخن گفتمی به آن با بنده خود و فرستاده خود موسی بن عمران و به طلوع کردن نور تو در کوه ساعیر و ظهور نمودن تو در کوه فاران در بلندی‌های پاکیزگان و لشکرهای ملائکه * که صف کشیدند، و خشوع فرشتگانی که تنزیه کننده‌اند.

﴿ بیان ما ربما یحتاج إلى البیان ﴾

ظهور مجد و بزرگواری خداوند تبارک و تعالی در کوه سینا، و حقیقت تکلم که در غمام نور و عمود ابر ظاهر می‌شود، مشروحاً گذشت.^۱

و اما ساعیر * * *، بعضی گفتند: بلده‌ای است قریب بیت المقدس، و عیص برادر یعقوب در آن مدفون شد.

و بعضی گفتند: ناحیه‌ای است از جبال شام، و حضرت عیسی ساکن بود در قریه‌ای از آن، که آن را «ناصره» می‌گفتند، و از آنجا مبعوث شد، و از این جهت، قوم او را نصاری می‌گویند، و مرجع هر دو قول، یکی می‌شود.

و بعضی گفتند: کوهی است که خدا تورات را بر او فرستاد به حضرت موسی.

و از بعضی مواضع تورات، و تقریرات^۲ سابقه در خروج حضرت موسی از مصر با

* مجد به معنی کرم یا به معنی شرف است و بزرگواری، و طلوع به معنی ظهور و اشراق نور است (منه - عفی عنه -).

* * * و ملائکه - چنان که گفته‌اند -، مشتق از ألوكه به معنی رسالت است، وَ عَنِ الْجَوْهَرِي، [ج ۳، ص ۶۱۱]: وَ الْمَلِكِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَاحِدٌ وَ جَمْعٌ. قَالَ الْكَسَائِبِيُّ أَوَّلُهُ مَالِكٌ بِتَقْدِيمِ الْهَمْزَةِ مِنَ الْأَلْوَكِ وَ هِيَ الرَّسَالَةُ، ثُمَّ قُلِبَتْ وَ قَدِمَتْ الْأَمُّ فَقِيلَ: مَلَائِكٌ ثُمَّ تَرَكْتَ هَمْزَتَهُ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ فَقِيلَ: مَلِكٌ، فَلَمَّا جَمَعُوهُ رَدُّوْهَا إِلَيْهِ، فَقَالُوا: مَلَائِكَةُ وَ مَلَائِكٌ أَيْضاً (مینه - عفی عنه -).
۱. کتاب حاضر، ص ۱۳۳.

* * * قِيلَ سَاعِيرٌ جَبَلُ السَّرَاتِ الَّذِي أَقْطَعَهُ لِعَيْصِ أَخِي يَعْقُوبَ؛ كَذَا فِي بَعْضِ الْمَكْتُوبَاتِ (منه - عفی عنه -).

بنی اسرائیل، ظاهر می‌شود که ساعیر زمین اولاد عیص برادر حضرت یعقوب بوده، و کوه مُشرف بر او، کوه ساعیر* است که بنی اسرائیل از آن کوه بالا رفتند بدون اذن حضرت موسی، و عمالقه و کنعانیان [که] در آن کوه منزل داشتند در مقام محاربه با بنی اسرائیل برآمده، بر آن‌ها غالب شده، بنی اسرائیل را دوانیدند**.

و اما فُازان نیز اسم بیابانی است که حضرت موسی و بنی اسرائیل در او منزل کردند بعد از خروج از مصر که در آن جا مأمور شد حضرت موسی که از هر قبیله از دوازده قبیله بنی اسرائیل، یک نفر از اشراف آن‌ها را بفرستد که بروند، و خبری از بلاد و احوال کنعانیان - که عبارت از عمالقه باشد -، بیاورند.

بس جَبَل فُازان نیز اسم کوهی است که در آن بیابان بوده، مثل کوه ساعیر که در بیابان ساعیر بوده، و کوه طور که در بیابان سینا بوده، و فاران را بعضی گفتند: کوهی است از کوه‌های مکه که جناب ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در آن کوه فاران منزل داد، و ساکن گردانید، و این به نظر حقیر، اقرب است، و بعضی گفتند^۱ که کوهی است که پیغمبر ما ﷺ در آن مناجات می‌کرد، و قریب به مکه است، و شیخ طبرسی گفته: مابین مکه و فاران دو منزل راه است.^۲

أقول: ظاهر در نظر احقر، آن است که ظهور مجد خدایی در طور سینا، اشاره است به بعثت جناب موسی؛ و طلوع و ظهور نور خدایی در ساعیر، اشاره است به مبعوث شدن

* و در حاشیه کفعمی است که ساعیر قیل: هُوَ جَبَلٌ بِالْحِجَازِ يُدْعَى جَبَلُ السَّرَاةِ كَانِ عِيسَى (ع) يُنَاجِي اللَّهَ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ إِجَابَةُ الدُّعَاءِ. وَقِيلَ: سَاعِيرٌ قَبْلَهُ كَانَتْ مَعَ مُوسَى (ع) وَ عِنْدَهَا إِجَابَةُ الدُّعَاءِ، وَ جَبَلُ فَارَانَ هُوَ الْجَبَلُ الَّذِي كَانَتْ نَبِيْنَا مُحَمَّدٌ (ص) يُنَاجِي اللَّهَ عَلَيْهِ وَ هُوَ قَرِيبٌ مِنْ مَكَّةَ، وَ الرِّبْوَاتُ هُوَ مَوْضِعُ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَى مُوسَى (ع) وَ الرِّبْوَةُ - مَثَلَةُ الرِّاءِ - مَا ارْتَفَعَ مِنَ الْأَرْضِ (مِنْهُ - عَفَى عَنْهُ -). ** یعنی: راندند.

۱. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۳، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السّمات.

۲. همان، ج ۹۰، ص ۱۲۳، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السّمات؛ و به نقل از امام رضا - علیه السلام - است که «و اما قوله: و استعلن علينا من جبل فاران، فذاك جبل من جبال مكة، و بينه و بينها يؤمان، أو يؤم» (الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۵).

حضرت عیسیٰ که در قریه ناصره بوده که در ساعیر واقع است^۱، و ظهور حضرت حق در جبل فاران اشاره به بعثت خاتم انبیا محمد مصطفی ﷺ است که آن کوه، محلّ مناجات آن حضرت، و مسکن پدر آن بزرگوار، جناب اسماعیل بوده، چنانچه نقل شده که اسماعیل [که] بزرگ شد، جوانی بود تیرانداز، مقام خود را در بیابان فاران قرار داد^۲.

و در تورات است - علی ما نقل - که ترجمه او به عربی این است که: «جاءَ اللهُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَشْرَقَ عَلٰی سَاعِیرٍ، وَ اسْتَعْلٰی مِنْ جَبَلِ فَارَانَ»^۳. پس مراد به مجیء خدا از طور سینا، مبعوث شدن جناب موسی باشد، و به اشراق بر ساعیر، بعثت حضرت عیسیٰ و [مقصود] به استعلاء از جبل فاران، بعثت حضرت خاتم الانبیاء در مکه باشد که جبل فاران، قرب مکه و مسکن پدر آن جناب و محلّ، مناجات آن بزرگوار بوده.

وَ بَرَكَاتِكَ الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلِكَ فِي اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ، وَ بَارَكْتَ لِاسْحٰقَ صَفِيِّكَ فِي اُمَّةٍ عِيسٰی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَارَكْتَ لِيَعْقُوبَ اِسْرَائِيْلِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اُمَّةٍ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ بَارَكْتَ لِحَبِيْبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي عِثْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ اُمَّتِهِ. اَللّٰهُمَّ وَ كَمَا غَبْنَا عَنْ ذٰلِكَ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ وَ اَمْتًا بِهِ وَ لَمْ نَرَهُ صِدْقًا وَ عَدْلًا نَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَرْحَمَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُبَارِكَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرْحَمْتَ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ وَ اٰلِ اِبْرَاهِيمَ، اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ، فَعَالَ لِمَا تُرِيْدُ، وَ اَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِِيْدٌ.

یعنی و به حق برکت‌های تو، چنان برکت‌هایی که برکت دادی در آن‌ها بر ابراهیم خلیل و دوست خود در امت محمد ﷺ^۴ درود باد بر او و آل او، و برکت دادی از برای اسحاق برگزیده خود در امت عیسی ﷺ و برکت دادی از برای یعقوب بنده خود در امت موسی ﷺ و

۱. پایان ص ۸۵ ب از نسخه خطی. ۲. کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۳. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۳، به نقل از: الشهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل: «اِنَّهُ تَعَالٰی جَاءَ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ وَ ظَهَرَ عَلٰی سَاعِیرٍ وَ عَلَنَ بِفَارَانَ...»؛ بنگرید به: کتاب مقدس، تورات، سفر تثئیه، باب ۳۳: «یهوه از سینا آمد. و از سعیر بر ایشان طلوع نمود، و از جبل فاران درخشان گردید».

۴. پایان ص ۸۶ الف با از نسخه خطی.

برکت دادی از برای دوست خود محمد در خویشان و فرزندان و امت او. خدایا چنانکه غایب بودیم از این پیغمبران و بعثت آنها و برکت‌های آنها، و مشاهده نکردیم آنها را و ایمان آوردیم به آنها از روی صدق و درستی، سؤال می‌کنم تو را که درود فرستی بر محمد و آل محمد، و برکت فرستی بر محمد و آل محمد، و رحمت فرستی بر محمد و آل محمد، و بهتر از آنچه درود فرستادی و برکت دادی و رحمت فرستادی بر ابراهیم و آل ابراهیم، به درستی که تو مستحق ستایش و ثنا و بزرگواری هستی، و هرچه اراده کنی به جامی آوری، و تو بر هرچه، شاهد هستی و عالمی.

﴿لمعة﴾

برکت در لغت به معنی نماء و زیادتی خیر است، و تبریک به معنی دعای به برکت است، و امت عبارت از اتباع انبیاء است.^۱

و وجه برکت دادن از برای ابراهیم علیه السلام در این امت، ظهور کمال توحید، و نفی شرک و کسر اصنام جاهلیت، و تحقق به مقام تسلیم و ملت حنیفه است در امت پیغمبر آخر الزمان که از اولاد جناب ابراهیم، و ذریه مبارکه آن حضرت است، و اعطاء مقام خاتمیت به پیغمبر این امت است که عبارت از کمال امامت، و تقدّم رتبه در جمیع مقامات انسانیت و نبوت باشد، چنانچه به جمیع این بیانات رشیه، اشارات لطیفه دارد، آیه کریمه که خطاب به جناب ابراهیم است: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲.

و این دعا به برکت و امامت به مرتبه کمال ظهور یافت در پیغمبر این امت که از ذریه جناب ابراهیم است، چنانچه از آن حضرت مأثور است که فرمود: «نَحْنُ^۴ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ»^۵.

۱. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۴. ۲. پایان ص ۸۶ ب از نسخه خطی.

۳. سورة بقره (۲)، آیه ۱۲۴. ۴. خ ل: انا.

۵. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۹۹؛ ج ۲، ص ۲۴؛ المفید، محمد بن محمد بن نعمان [شیخ مفید]، المسائل العکبریة، ص ۳۱، المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۹۷؛ و به نقل از امام باقر - علیه السلام - است که «نَحْنُ - وَ اَللّٰهُ - دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ» (الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱؛ البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۷).

و از مجالس^۱ نقل شده از حضرت صادق علیه السلام^۲ که فرمود: ^۳ «محمد بن اشعث کندی - لعنه الله - در روز عاشورا به حضرت امام حسین علیه السلام گفت که: «ای حسین بن فاطمه! تو کدام حرمت از رسول خدا داری که دیگری ندارد؟».

حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۴، و در تفسیر آیه شریفه ذکر شده که پیغمبر ما و اهل بیت او داخل در آل ابراهیم می باشند. عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت، آیه شریفه را خواندند، [و فرمودند] که ما از ایشانیم و ما بقیه آن عترتیم.^۵

وَ يَشْهَدُ عَلَيْهِ - أَيضاً - قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ﴾^۶، و شاهد دیگر بر ظهور برکات حضرت ابراهیم در امت پیغمبر آخر الزمان آن که ملت ما مسلمانان، ملت جناب ابراهیم است که پدر پیغمبر ما است، و آن جناب، ما را مسلمان نام نهاده، و ما بر دین توحید و ملت حنیفه هستیم، چنان چه در قرآن عزیز فرمود: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾^۷، و باز می فرماید: ﴿دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۸؛

و باز می فرماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۹؛

و جناب ابراهیم، کسر اصنام فرموده، و تکمیل او به دست پیغمبر^{۱۰} مسلمانان شد، و نفی

۱. یعنی: امالی. ۲. ظاهراً گوینده این روایت، حضرت سجاد (ع) باشند.

۳. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، الامالی، ص ۱۲۴.

۴. سوره آل عمران (۳)، آیات ۳۳ - ۳۴.

۵. السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود بن عیاش [العیاشی]، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۸، البحرانی، السید

هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۷. ۶. سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۸.

۷. سوره حج (۲۲)، آیه ۷۸.

۸. سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۱؛ نیز به صورتی دیگر: سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۵.

۹. سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۷. ۱۰. پایان ص ۸۷ الف از نسخه خطی.

شرک، به تمام مراتب فرموده، و اساس دین خود را بر کمال توحید نهاده، و برکات الهیّه در وجود مبارک آن خاتم انبیا و مُرسَلین، و عترت طاهرین، و اوصیاء معصومین او به حدّ کمال رسیده، و حکماء راسخین، و علماء راشدین، و اولیاء کاملین در امتّ آن بزرگوار به نحوی تربیت شده، و به حدّ کمال رسیده که افضل از انبیای بنی اسرائیل گشته، و تا قیام قیامت، برکات ولایتی آن‌ها در این امتّ، قطع نشده و نخواهد شد.

و از این بیان، ظاهر شد حقیقت این صلوات که در نماز میّت و سایر ادعیه و آخر همین فقرات این دعا وارد شده:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَرَحَّمْ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ تَرَحَّمْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَی إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

و غایت تمام برکات دنیویّه و اُخرویّه در این امتّ مرحومه، در زمان مهدی این امتّ است - روحی له الفداء -؛ اِذْ فِي زَمَانِهِ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ يَرْفَعُ قَلَمَ التَّحْرِيفِ عَن ظَاهِرِ الشَّرَائِعِ، وَ سَطَعَ فِي أَوَانِهِ نُورَ الْحَقَائِقِ، وَ يَظْهَرُ سُلْطَانُ اللَّهِ، فَيُضْمَلُ كُلُّ بَاطِلٍ سِوَاهُ.

و اما برکت حضرت اسحاق در امتّ جناب عیسی* ظاهراً به جهت ختم نبوت اولاد اسحاق است در آن حضرت که آخرین پیغمبران است از اولاد اسحاق از طرف مادر، و تکمیل نبوت بنی اسرائیل به وجود مقدّسش، و بقاء سلطنت و مُلک در امتّ جناب عیسی، و انقطاعش از سایر بنی اسرائیل.

و در تورات مذکور است که چون حضرت اسحاق به سنّ شیخوخیت رسید، نابینا شد، و آن حضرت را^۱ علاقه مفرطی با عیص بود، و مادر عیص و یعقوب، علاقه و محبت به یعقوب، بیش از عیص داشت. روزی جناب اسحاق به عیص فرمود که ای فرزند من! مرا از گوشت شکار، اطعام کن تا آن‌که از برای تو طلب برکت کنم پیش از آن‌که بمیرم.

*. نسب حضرت عیسی (ع) - علی ما حکى عَنِ الْإِنْجِيلِ، [باب نخست] - از طرف مادر، منتهی می‌شود به یهودا بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (منه - عفی عنه -). ۱. پایان ص ۸۷ ب از نسخه خطی.

و در آن وقت، ربقا حاضر بود، و این سخن را شنید.

چون عیص به صحرا رفت که شکار آورد، ربقا به یعقوب گفت که: «شنیدی پدرت چه گفت؟ حال آن چه می‌گویم بشنو: برو در میان گله و دو بزغاله خوب از برای من بیاور تا آن که آن‌ها را چند رنگ طعام بسازم از برای پدرت، و تو آن‌ها را به نزد پدر بپیر که بخورد، و از برای تو دعا کند».

یعقوب به مادر گفت که: «برادر من عیص، مردی پُر مو می‌باشد، و بدن من، کم مو است، شاید پدرم دست به بدن من گذارد، و معلومش شود که من عیص نیستم، در این وقت، من در نزد او مانند کسی باشم که او را استهزاء و سُخریّه کنند، و در عوض برکت، مرا لعنت کند».

مادرش گفت: «خاطر جمع دار که من نمی‌گذارم تو را لعنت کند، و لکن آن چه می‌گویم بکن».

پس حضرت یعقوب آن چه مادرش گفته بود، به عمل آورد، و ربقارخت‌های عیص را بر یعقوب پوشانید، و بر دست‌های یعقوب، پوست بُز بست، و هم‌چنین بر گردنش، و الوان طعام را با نانی که پخته بود برداشته، نزدیک پدر برد، و اسحاق از آن خورده، او را دعا نمود که: «خدا در ذریه او، پیغمبران و پادشاهان قرار دهد». پس برخاست یعقوب و عیص آمده، و به پدر گفت: «صیدی که می‌خواستی از برای تو آوردم».

پس جناب اسحاق فرمود: «ای فرزندا پیشی گرفت تو را^۱ یعقوب».

پس عیص به غضب درآمده و گفت: «والله که او را خواهم کشت»^۲.

به این سبب، یعقوب دائم از عیص خائف و هراسان بود، و در شب‌ها سیر می‌کرد، و روزها ساکن می‌شد، پس از این جهت، ملقب به اسراییل شد که سیر در شب را گویند.

و بعضی گفتند که اییل در لغت عبرانی به معنی خدا است، و اسرا به معنی عبد است یا به معنی قوت، یعنی عبدالله یا قوه الله.

و در تورات مذکور است که این لقب را بعد از این که مراجعت کرد با اهل و عیال به نزد

۱. پایان ص ۸۸ الف از نسخه خطی.

۲. کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۷.

عِص برادرش آمد در کنار رود اردن که از محالّ شام است، و اراده عبور کردن داشت، مَلکی در آن شب بر او ظاهر شد، و یعقوب از او طلب برکت نمود، ملک او را ملقب به این لقب نمود.^۱

عرض می‌کنم: من صحّت و سُقم این واقعه و امثال واقعه که در تورات و انجیل است - که الیوم دست فریقین است - [را] نمی‌دانم، و لیکن این قدر می‌دانم که «عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ^۲ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۳، از مصدر نبوّت ختمیه صادر شده.

و بالجمله، ظهور برکت از برای جناب یعقوب در امت حضرت موسی ظاهر است؛ چه آن که کمال نبوّت، و کثرت نسل، و وفور نعمت، و نیل به سلطنت، و سایر تفضّل و احسان‌ها به بنی اسرائیل، در زمان حضرت موسی و قوم او بود که همگی از اولاد جناب یعقوب بودند، فَغَايَةَ الْبَرَكَةِ قُوَّةً وَ شَأْنًا فِي أَوْلَادِ يَعْقُوبَ فِي أُمَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و اما ظهور برکت از برای حبیب خدا، مُحَمَّدٌ ﷺ در عترت و ذریّه او، فَلَانْتَهُمُ الْحَافِظُونَ لِذِينِهِ، وَ أَدْلَاءُ الْعِبَادِ إِلَى صِرَاطِهِ، وَ حَامِلِي لَوَاءِ وَ لَائِتِهِ، وَ خُلَفَاؤُهُ فِي أُمَّتِهِ^۴، الْهَادِينَ لَهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَ مُبَلِّغُهُمْ إِلَى الْمَقَامَاتِ الْعَالِيَةِ، وَ الدَّرَجَاتِ الرَّفِيعَةِ، وَ لَا سِيَّمَا عِنْدَ ظُهُورِ الْخَلْفِ الْمُنْتَظَرِ، وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ يَرْفَعُ قَلَمَ التَّحْرِيفِ عَنِ الشَّرَائِعِ، وَ يَظْهَرُ سَرَائِرَ الْأُمُورِ بِسَطْوَعِ نُورِ الْحَقَائِقِ، وَ يُكْمِلُ عُقُولَ النَّاسِ بِوَضْعِ يَدِهِ عَلَى رُؤُوسِهِمْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ بِرَكَّةٍ وَ خَيْرٍ كَثِيرٍ لِحَبِيبِهِ عَلِيٍّ وَ جِهِهِ لَا مَزِيدَ عَلَيْهِ.

وَ أَمَّا الْبَرَكَةُ لَهُ ﷺ فِي أُمَّتِهِ: فَلِكَثْرَتِهِمْ وَ شَوْكَتِهِمْ حَتَّى وَرَدَ أَنَّهُمْ ضِعْفُ جَمِيعِ الْأُمَّةِ^۵ السَّابِقَةِ، حَتَّى أَنْ خَلَقَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ يَقُومُونَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فِي مِائَةِ صَفٍّ: ثَمَانُونَ صَفًّا

۱. همان، همان جا، باب ۳۲. ۲. خ ل: کانبیاء.

۳. با لفظ «کانبیاء»: الاحسائی، محمد بن علی (ابن ابی جمهور)، عوالی اللالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۶۷؛ المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲؛ با لفظ «کأفضل»: قیصری رومی، محمدداوود، شرح «فصوص الحکم»، ص ۴۴۶. ۴. در اصل: أمة. ۵. پایان ص ۸۸ ب از نسخه خطی.

۶. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۵، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی شرح دعاء السّمات.

مِنْهُمْ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ ﷺ، وَعَشْرُونَ^۱ صَفًّا مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ، وَلِأَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْهُمْ عُلَمَاءُ رَبَّانِيُّونَ، هُمْ أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ^۲، وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّادِقُونَ، وَالْمُؤْمِنُونَ الْكَامِلُونَ، الَّذِينَ يَرْجَعُ مِيزَانُهُمْ عَلَى الْخَلْقِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَفِيدُ الْبَرَكَةَ، وَبِجَمِيعِ مَا ذَكَرْنَا أَشَارَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾^۳؛ أَيِ الْخَيْرِ الْكَثِيرِ فِي ذُرِّيَّتِكَ وَ أُمَّتِكَ حَتَّى أَنْ كِه مَجْلِسِي مَنَعْقِد نَشُود إِلَّا اَيْن كِه از ذرّيه آن جناب در او باشد.

﴿ تَتْمَةٌ ﴾

عترت به معنی نسل و قبیله‌ای است که بسیار نزدیک باشند به انسان. عَنِ الصَّخَّاحِ: وَ عِتْرَةُ الرَّجُلِ، نَسْلُهُ وَ رَهْطُهُ الْأَدْنُونَ^۴، وَ ذُرِّيَّةٌ فِي لُغَتِهِ بِمَعْنَى أَوْلَادِهِ اسْت. فَعَنِ الصَّخَّاحِ: وَ ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ وَ لَدَهُ^۵. وَ اُمَّتٌ فِي لُغَتِهِ بِمَعْنَى جَمَاعَتِهِ اسْت، وَ بِمَعْنَى طَرِيقِهِ وَ دِينِهِ نِيز آئِدِه، وَ هِر دُو در این مقام، مناسب است.

و اما آل، پس ظاهراً در لغت با اهل، مترادف باشد، و یحتمل آن که اخصّ از اهل باشد. و^۶ اما آل پیغمبر، پس شهید ثانی^۷ و دیگران نقل اتفاق فرّق شیعه را کردند که مراد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، و فاطمه، و حسن و حسین علیهم السلام است، و تغلیباً بر باقی ائمه، اطلاق می شود.

در ثواب الأعمال^۸ روایت نموده از عمار بن موسی که بودم نزد حضرت ابی عبد الله علیه السلام، پس مردی گفت: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ»؛

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «تنگ کردی بر ما، آیا نمی دانی که اهل بیت، پنج نفر آل عبا است؟».

آن شخص عرض کرد: «پس چه نحو بگویم؟».

۱. در اصل: أَرْبَعُونَ.

۲. الاحسائی، محمد بن علی [ابن ابی جمهور]، عوالی اللالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۶۷.

۳. سورة کوثر (۱۰۸)، آیه ۱. ۴. الجوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۷۳۵.

۵. همان، ج ۲، ص ۶۶۳. ۶. پایان ص ۸۹ الف از نسخه خطی.

۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة، ج ۱، ص ۳۷.

۸. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، [شیخ صدوق]، ثواب الاعمال، ص ۱۹۰.

فرمود: بگو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، تا آن که ما و شیعیان ما داخل شویم». و شاید مراد از دخول شیعیان، إلحاق معنوی باشد؛ یعنی آن ها هم اولاد و ذریه روحانی هستند که شیعیان کامل باشند؛ پس شبه عموم، مجاز می شود؛ و الله العالم. و در معانی الاخبار^۱ از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سؤال کردند از معنی آل، حضرت فرمود: «آل محمد کسی است که خدای تعالی حرام کرده بر محمد صلی الله علیه و آله نکاح او را؛ یعنی ذریه آن حضرت است.

و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که آل محمد صلی الله علیه و آله ذریه آن حضرت است، و اهل بیت آن حضرت، ائمه اوصیای اند، و عترت آن حضرت، اصحاب عباى اند، و امت آن حضرت، مؤمنین هستند که تصدیق کرده اند به آن چه از جانب خدا آورده. ^۲ و در هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه صفین بود، در کربلای معلی در پای نخلی فرود آمد، و آن جناب را خواب در ربود، ناگاه از خواب برجست و فرمود: «یا ابن عباس! رأیت رجلاً بیض الوجوه، قد نزلوا من السماء، و فی أیدیهم أعلام بیض، و هم متقلدون بسیوف^۳ لهم، فخطوا حول هذه الأرض خطة، ثم رأیت هذه النخلة، و قد ضربت بسقعتها الأرض^۴، و رأیت نهراً یجری بالدم العبیط، و رأیت انبی الحسین، و قد غرق فی ذلک الدم، و هو یستغیث و لا یغاث، ثم انبی رأیت أولیک الرجال البیض الوجوه، الذین نزلوا من السماء و هم ینادون و یقولون: صبراً آل الرسول، صبراً، فإنکم تقتلون علی أیدی شرار الناس، و هذه الجنة مشتاقه إلیک یا ابا عبد الله! ثم تقدموا فعزوني فقالوا: أبشر یا ابا الحسن! فقد أقر الله عیتیک بإینک الحسین غداً یوم یقوم الناس لرب العالمین»^۵.

خدایا ختم کلام این پیر غلام اهل بیت علیهم السلام به ذکر مصیبت سبط پیغمبر تو خامس آل کساء شد. خدایا این اوراقی که به قلم خود نوشتم، آن ها را سائر و حجایی گردان میان من و آتش جهنم که آن آتش را نبینم، و احوال قیامت را مشاهده نکنم، و خوار و هراسان نشوم، و من به فضل و کرم تو این امید را دارم. إنيک ولیي الأمور.

۱. همو، معانی الاخبار، ص ۹۴. ۲. همان، ص ۹۴. ۳. پایان ص ۸۹ ب از نسخه خطی.

۴. در مصدر: بأغصانها. ۵. المجلسی، محمداً باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲.

اللَّهُمَّ وَكَمَا غَبْنَا عَنْ ذَلِكَ وَ لَمْ نَشْهَدُهُ، وَ آمَنَّا بِهِ وَ لَمْ نَرَهُ صِدْقًا وَ عَدْلًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُبَارِكَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَرْحَمَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرْحَمْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، فَعَالَ لِمَا تُرِيدُ، وَ أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

یعنی ای خدا! چنانچه ما غایب بودیم و حاضر نبودیم از بعثت [پیامبر] آخرالزمان و سایر پیغمبران، و مشاهده نکردیم آن حبیب تو محمد ﷺ را و ایمان به غیب آوردیم به او، و ندیدیم او را حالکونی که ایمان ما از روی صدق و عدل^۱ است، صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و برکت فرست بر محمد و آل محمد، و رحمت فرست بر محمد و آل محمد، بالاتر از صلوات و برکت و رحمتی که بر ابراهیم و آل ابراهیم عطا فرمودی، به درستی که تو محمودی به جمیع صفات کمالیه که دارا هستی، و تو واسع الکرم هستی.

﴿ لمعة ﴾

اللَّهُمَّ كَلِمَةٌ نِدَاءٍ لِلَّهِ تَعَالَى، وَ كَلِمَةٌ وَ او در وَ كَمَا غَبْنَا عَنْ ذَلِكَ، اعتراضیه، کاف از برای تمثیل و تشبیه است، و ما کافه است، و کلمه کما - مجموعاً در امثال این مقامات - از برای اقتران فعلین است در وجود، و إفاده مبادرت می نماید، مثل: صَلَّ كَمَا يَدْخُلُ الْوَقْتُ، و مِثْلَ قَوْلِهِمْ: كَمَا قَامَ زَيْدٌ قَعْدَ عَمْرٍو؛ یعنی كَمَا غَبْنَا عَنْ ذَلِكَ؛ یعنی عَنْ مُشَاهَدَةِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ آمَنَّا بِهِ صَلَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، و احتمال دارد که ذَلِكَ اشاره به جمیع ما تقدم من الأنبياء، و آیات و معجزات مذکوره در دعا باشد.

و حقیقت ایمان، همان تصدیق و اذعان قلبی است، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۲، و لازمه تصدیق قلبی، اقرار به لسان است که معرف^۳ عَمَّا فِي الْقَلْبِ است، و عمل به ارکان دین است، یا به اعضاء و جوارح؛ مگر این که قاصر و مانعی باشد، مثل تقیّه و خوف؛ مثلاً: ﴿وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾^۴، و به این بیان ما، جمع می شود بین آیات و اخبار، و کلمات علماء

۲. سورة حجرات (۴۹)، آیه ۱۴. ۳. در اصل: معرب.

۱. پایان ص ۹۰ الف از نسخه خطی.

۴. سورة غافر (۴۰)، آیه ۲۸.

أخيار که در بعضی، ایمان را عبارت از عقد قلب تنها گرفته‌اند، و بعضی شرط نمودند در او، اقرار به لسان و عمل به ارکان را.

و داعی، هنگام خواندن دعا وقف نماید بر کلمه **وَ لَمْ نَرَهُ**^۱، و وصل نکند او را به کلمه **صِدْقًا وَ عَدْلًا** که معنی، مختل و فاسد شود.

وَ صِدْقًا وَ عَدْلًا منصوب‌اند بر این که حال باشند از فاعل **آمَنَّا**، یا آن که مفعول مطلق فعل محذوف است؛ **أَيُّ نَصِدِّقُ صِدْقًا وَ عَدْلًا** و **صَلَاة** بر چند معنا اطلاق می‌شود^۲؛

اول: آن افعال مخصوصه که مجعول شارع مقدّس است، و لفظ **صلاة** در او حقیقت شرعیّه است.

دوم: به معنی رحمت و برکت و رضوان؛ مثل: **﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾**^۳، و لازم نیست که بگوییم **صلاة** از جانب خدا، رحمت است، و از ملائکه، طلب رحمت و برکت است تا این که ایراد شود که لازم آید بنابراین، استعمال لفظ **«يُصَلُّونَ»** در دو معنی، و جواب داده شود به جواز **«ذَلِكَ»** در تشبیه و جمع، اگرچه جایز نباشد در مفرد؛ بلکه می‌گوییم: خدا رحمت و برکت می‌فرستد بر پیغمبر، و ملائکه هم رحمت و برکت می‌فرستند؛ مثل: **﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾**^۴، **مَعَ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ﴾**^۵، **وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾**^۶، **وَ مِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾**^۷ **مَعَ تَفْسِيرِهِ بِجَبْرَائِيلَ، وَ هَذَا يَجْرِي فِي كُلِّ مَعْلُولٍ لَهُ عِلَلٌ تَدْرِيحِيَّةٌ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى عِلَّةِ الْعِلَلِ؛ فَافْهَمُ إِنَّ كُنْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ الْإِفْذَرُهُ فِي سُنْبُلِهِ.**

سوم: به معنی طلب رحمت. مثال او را زدند به آیه سابقه: **﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾**^۸، بنا بر این که صلوات از جانب خدا، رحمت و رضوان است، و از جانب ملائکه،

۱. پایان ص ۹۰ ب از نسخه خطی. ۲. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، صص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۳. سورة احزاب (۳۳)، آیه ۵۶. ۴. سورة زمر (۳۹)، آیه ۴۲. ۵. سورة سجده (۳۲)، آیه ۱۱.

۶. سورة نحل (۱۶)، آیه ۲۸؛ نیز آیه ۳۲. ۷. سورة نجم (۵۳)، آیه ۵.

۸. سورة احزاب (۳۳)، آیه ۵۶.

طلب رحمت است، و استعمال^۱ در اکثر از [یک] معنی جایز است؛ چنانچه به همین آیه استشهاد نمودند، یعنی قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾^۲ لکن ممکن است که جواب بگوییم که تثنیه و جمع در قوه تکریر، مفرد است؛ پس تقدیر کلام این است که: إِنَّ اللَّهَ يُصَلِّي، وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ؛ پس تعدّد معنی با تعدّد لفظ است؛ نه این که لفظ واحد در دو معنی استعمال شده باشد.

چهارم: به معنی دعا و از این باب است حدیثی که نقل می کنند که می فرماید: هرگاه کسی از شما دعوت کند به طعامی، پس باید اجابت کند، اگر روزه نیست بخورد، و اگر روزه است، صلوات بفرستد^۳؛ یعنی دعا کند از برای صاحب طعام، و طلب مغفرت و برکت کند.

پنجم: به معنی غفران است، و از این باب گرفته اند قوله تعالی را: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾^۴، بنابر این که عطف ظاهر در بدل، موجب تغایر در معنی است، و عطف تفسیری، خلاف اصل در عطف است.

ششم: گفتند: دین و مذهب است، و از این باب گرفته اند قوله تعالی را حِکَايَةً عَنْ قَوْمِ شُعَيْبٍ: ﴿أَصَلُّوْكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾^۵.

هفتم: اصلاح و تسویه و راست کردن است. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: صَلَّيْتُ الْعَصَا بِالنَّارِ إِذَ الْيَنْتَهَا وَ قَوْمَتَهَا، وَ صَلَّيْتُ الرَّجُلَ نَارًا، إِذَا دَخَلَتْهُ إِلَيْهَا^۶، و بعید نیست.

عرض می کنم: کسی که دانست که پیغمبر و امامان - عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ - چه قدر منت ها بر ما دارند که «أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا حُقْرَةٍ مِنَ النَّارِ»، و راه نمایی نمودند به ما حسن و قبح افعال و اعمال را، و مضارّ و منافع اشیاء را، و راه نجات و هلاکت را، و آداب و اخلاق معاشرت را، و توحید و خداپرستی [را] که اصل [و] اساس نجات و جامع خیرات است، از

۱. پایان ص ۹۱ الف از نسخه خطی. ۲. سورة احزاب (۳۳)، آیه ۵۶.

۳. المجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۵، به نقل از: کفعمی، ابراهیم بن علی، صفوة الصفات فی

شرح دعاء السمات. ۴. سورة بقره (۲)، آیه ۱۵۷. ۵. سورة هود (۱۱)، آیه ۸۷.

۶. الجوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۴۰۳.

روی صمیم قلب می گوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۱.

آیا فهم نمی کنیم که کسی که خیلی احسان^۲ و تفضل به تو نموده، هر وقت او را یاد کنی، می گویی: خدایا او را رحمت کن، و جزای خیر به او بده، چه قدر به من منت دارد، و محبت ها نموده.

خدایا! تو شاهد حال و گواه صدق مقالی که هیچ وقت به هیچ کس به غیر تو نظری نداشته و ندارم، و به غیر از تو، کسی را پرستش ننموده ام، و از غیر تو استعانت نجسته ام.
خدایا! بِحَقِّكَ عَلَيَّ خَلِيفَتِكَ، وَ يَوْجِهِ أَوْلِيَايَكَ عِنْدَكَ، كُنْ لِي وَ اجْعَلْ لِي لَكَ. خدایا اگر من بدم تو خوبی، هر چه هستم از توام؛ فَأَرْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پیر غلام اهل بیت عصمت و طهارت، السید ابوالقاسم الدهکردی النجفی، فی ۱۸ شهر شعبان من شهر سنه ۱۳۳۶، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.^۳

۱. سورة اعراف (۷)، آیه ۴۳. ۲. پایان ص ۹۱ ب از نسخه خطی.

۳. پایان ص ۹۲ الف از نسخه خطی.

فهرست نام کسان

آدم (ع). ۲۸-۲۹، ۳۳-۳۴	سعید ۲۳، ۲۱	۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۵-۱۸۶
۵۹، ۶۶-۶۷، ۱۱۳-۱۱۴	ابومالح یا ابومالک ... ۱۴۲-	امام رضا (ع) ... ۲۵، ۲۷
۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۹	۱۴۷	۱۷۱، ۱۷۷
آزر ۱۳۷	ابی العالیه ۹۴	امام سجّاد (ع) ... ۲۹، ۳۴
آصف بن برخیا ... ۳۱، ۳۶	اسرافیل (ع) ۱۷۰	۳۸، ۵۰، ۱۸۱
ابان بن تغلب ۱۷۵	اسماعیل (ع) ... ۱۳۷، ۶۸	امام علیّ بن ابی طالب،
ابراهیم، خلیل الرّحمان	۱۳۹ - ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۳	ابوالحسن، امیرالمؤمنین
(ع) .. ۲۷، ۳۳، ۴۷، ۶۶، ۶۸	۱۷۸	(ع) .. ۱۷، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۳
۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷ -	اعمش ۷۹، ۷۵	۶۴، ۶۷، ۷۱-۷۲، ۷۸، ۸۳
۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۹	امام جعفر صادق (ع) ... ۱۷	۹۲، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۷۵-۱۷۶
- ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۳	۱۹، ۲۱-۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۲-	۱۸۶-۱۸۷
ابن امّ مکتوم ۷۸	۳۳، ۴۲، ۶۶، ۷۸، ۱۳۰	امام کاظم، موسی بن
ابن جوزی ۱۷۰	۱۲۸، ۱۴۹ - ۱۵۰، ۱۶۲	جعفر (ع) ۲۵، ۷۷
ابن خالویه ۱۰۹	۱۶۸ - ۱۶۹، ۱۷۳ - ۱۷۵	امام محمّد باقر، ابی جعفر
ابن عبّاس .. ۶۴، ۱۱۱، ۱۱۳	۱۸۵، ۱۸۰	(ع) .. ۱۹، ۲۱-۲۳، ۶۴، ۷۷
۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۲	امام جواد (ع) ۴۰، ۲۰	۸۳، ۱۱۶، ۱۷۶، ۱۸۲
۱۶۳، ۱۶۷، ۱۸۶	امام حسن عسکری	اسحاق (ع) ۶۷، ۱۳۱
ابن قتیبه ۴۶، ۴۹، ۹۱	(ع) ۲۰، ۲۹، ۳۸	۱۳۵ - ۱۳۷، ۱۳۹ - ۱۴۹
ابوالقاسم حسین بن	امام حسن مجتبیٰ	۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۳
رّوح ۲۴	(ع) ۲۴، ۶۳، ۶۷، ۱۸۶	امام هادی (ع) ... ۶۳، ۷۶
ابوذر ۲۶	امام حسین، اباعبدالله	۱۳۸
ابوعمر و عثمان بن	(ع) .. ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۶۷، ۱۱۶	ایوب بن نوح (ع) ۲۵

حسن بن سعيد	٢٤	٥٠، ٤٨
حسين بن احمد بن عمر	٧٨	بلال
بن الصباح	٢٧، ٢٣، ٢٠	بلعم بن باعورا
حسين بن راشد	٢٣، ٢٠	بلقيس
حسنى، ابوالحسن سيّد	(ع)	١٢٧
عبدالعزیز بن احمد بن	٢٨	تارح بن ناحور
محمد	٢٦، ٢٠	تميمي، محمد بن
حلبى	٧٨	احمد
داوود (ع)	١٥٣	ثعلبى / ثعلبى. ١٠٦، ١٠٤،
راحيل	١٤٥	١٤٦ - ١٤٥
راشدى، محمد بن على بن	١٧١	جبريل / جبرائيل
حسن بن يحيى. ٢٧، ٢٣، ٢٠	١٥٥	(ع) ١٣١، ٩٤ - ٩٢، ٣٩، ٣٦ -
ربقا. ١٨٢، ١٤٣ - ١٤٢	١٨٣	١٣٧، ١٣٢ - ١٣٩، ١٤٧،
ادريس	٣٩	١٤٩، ١٦٢، ١٦٩، ١٧٤ -
ريّان، فرعون زمان	٣٢	١٨٨، ١٧٥
حضرت يوسف (ع) ... ١٢٧	١٨٩	جبعى، شمس الدين محمد بن
زراره	٧٧	على
زمخشري	١٦٥	٢٦، ١٩
زيد بن اسلم	١١٩	جعفى، مفضل بن
زيد بن حارثه	٣٩	عمر
ساره. ... ١٤١، ١٣٩ - ١٣٧	١٤٨، ١٤٢	جوهرى، اسماعيل بن
شعزاه	١٢٧	حمّاد. ... ١٠٨، ٩٥، ٤٨، ٣٠
شهيد اول	١٥٥، ١٣٩	١٤٤، ١٤٧، ١٥٦، ١٦٥ -
شهيد ثانى	١٨٥	١٦٦، ١٧٠، ١٧٨، ١٩٠
شيخ بهايى	١٩	جوهرى، ابو عبد الله احمد
شيخ صدوق، ابن	١٧٥	بن محمد بن عيّاش. ٢٣، ٢٠،
بابويه. ... ٧٧، ٣٩ - ٧٨، ١٠٩	١١٦، ٣٢	٢٤
١٧٦، ١٧٢، ١٣٨، ١٣١	١١٨	حذيفه
شيخ طوسى، شيخ	٨٣	٧٥
الطائفه	٢٦	حريرى
١٦٨ - ١٦٧، ١٩	١٥٣، ٣١	١٦٩
شيخ مفيد	٢٦ - ٢٥	٧٧
		٦٣
		حسان

۱۷۰ - ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴	۱۸۴ - ۱۸۲، ۱۷۸	۲۶ صفوان بن يحيى
کندي، محمد بن	عيسى بن مريم، مسيح	۱۶۸، ۱۲۸ ضحاک
اشعث ۱۸۰	(ع) ... ۴۷، ۴۱، ۳۶، ۳۳، ۲۰	طبرسي ۶۸، ۴۹ - ۴۸
کوبايي، عبدالرشيد بن	۱۷۹ - ۱۷۷، ۱۶۷، ۸۵، ۶۸	۷۶، ۸۱ - ۸۲، ۱۰۹، ۱۱۳
صالح ۱۶۹، ۱۱۲	۱۸۲	۱۲۶ - ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۷
لابان ۱۴۵ - ۱۴۴	غزالي ۸۱	۱۶۶ - ۱۶۷، ۱۷۸
ليثا ۱۴۵	فاضل مقداد ... ۸۲ - ۸۱، ۴۹	عازار ۱۳۲
مجاهد ۲۹	فاضل نراقي ۵۰	عبدالرشيد ← کوبايي،
مجلسي، علامه محمد	فاطمه (س) ... ۶۷، ۶۴، ۳۴	عبدالرشيد بن صالح
باقر ۷۵، ۲۴، ۱۹	۱۸۵	عبدالله بن عباس ۱۰۹
مجلسي، محمدتقي ۳۶	فراء ۴۶، ۲۸	عبدالله بن محمد بن
محمد بن اسحاق ۱۱۶،	فرعون ۱۰۰، ۹۸ - ۹۶	عيسى ملقب به بنان ۲۶
۱۲۷	۱۰۵، ۱۱۵ - ۱۲۹، ۱۳۱ -	عبدالمطلب ۲۸
محمد بن حسين بن	۱۸۸، ۱۶۱، ۱۵۴، ۱۳۲	عبيدي، محمد بن
ابي خطاب ۲۵	فضل بن شاذان ۷۸، ۲۵	عيسى ۲۵
محمد بن راشد ۲۳، ۲۱	فوعا ۱۲۷	عزير (ع) ۴۷
۲۵	فيروزآبادي ۹۴	علي بن ابراهيم ۱۱۶
محمد بن سنان ۲۳، ۲۱	قائم آل محمد، صاحب	عماد اصفهاني ۱۴۸
۲۶ - ۲۵	الامر، امام مهدي (عج) . ۱۹	عمار بن موسى ۱۸۵
محمد مصطفي، رسول	۱۸۲، ۱۵۰، ۶۸، ۴۰	عمران ۹۱
خدا، خاتم الانبياء، خاتم	قتاده ۱۱۶	عمران بن فاهث بن لاوي
النبيين، پيغمبر خدا (ص) . ۲۰	قطورا ۱۴۲	بن يعقوب (ع) ۱۳۱
۳۲ - ۳۴، ۳۹، ۴۷، ۵۰، ۵۲	کالب بن يوحنا ۱۲۹	عمرو بن عبيد ۱۲۸
۶۴ - ۶۵، ۶۷ - ۶۹، ۷۰، ۷۷ -	کفعمي، شيخ ابراهيم بن	عمروي، ابو جعفر محمد
۷۸، ۸۵، ۹۲ - ۹۳، ۱۱۹	علي . ۳۱، ۲۷، ۲۴ - ۲۲، ۱۹	بن عثمان بن سعيد . ۲۴ - ۱۹
۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۳۷ - ۱۳۸	۴۳ - ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۳	۲۷
۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۲	۶۲ - ۶۳، ۶۹، ۸۰، ۸۲، ۹۰	عياشي ۷۷، ۳۷، ۲۹
۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴ - ۱۷۶	۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۷	۱۸۱، ۱۷۴
۱۷۸ - ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴ -	۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۰	عيص ۱۴۳ - ۱۴۴، ۱۷۷ -

١١٨-١١٦	هامان	٢٦	ميرمصطفى	١٩٠، ١٨٧
١٥٦، ٤٩، ٤٨، ٤٩	هروى	١٤٨-١٤٧ ...	ميكائيل (ع)	٣٨
٧٦	يحيى بن اكرم قاضى	١٦٨، ٣٥، ٣٣	نوح (ع)	٦٨
٦٨، ٢٨	يحيى (ع)	١٨١		١٨١
- ١٢٦، ١٢٤	يعقوب (ع)	وليد بن مصعب يا مصعب بن		١٨١
١٢٦ - ١٢٥، ١٢١، ١٢٧		ريان، قرعون زمان حضرت		١١٢
١٤٩ - ١٤٧، ١٤٥ - ١٤٣		١٢٧	موسى (ع)	١٦٩، ١٥٢
١٨٤ - ١٨٢، ١٧٩، ١٧٧		١٠٤	وهب بن منبه	٦٤
١٠٩، ١٠٧	يوسف (ع)	١٤١ - ١٤٠، ١٣٧	هاجر	١٧٨، ١٤٨
١٤٩، ١٢٨ - ١٢٧				١٧٨، ١٤٨
١٠٢، ٢٢	يوشع بن نون (ع)	- ١٠٤، ١٠٢، ١٠٠	هارون	- ١٥١، ١٣٩، ١٣٧ - ٩٣، ٩١
١٣٥ - ١٣٣، ١٠٦		١١٢ - ١١١، ١٠٨، ١٠٦		١٧١، ١٦٨، ١٦٤، ١٥٧، ١٥٢
٧٤، ٢٤	يونس (ع)	١٣٢ - ١٣١، ١٢٢ - ١٢١		- ١٨٣، ١٧٩ - ١٧٥، ١٧٤ -
		١٥٣ - ١٥٢، ١٣٦ - ١٣٣		١٨٤

فهرست نام کتابها در متن

احتجاج ۱۶۹، ۷۷، ۶۳	الحسنی ۸۱	جفر اصغر ۱۷۶
۱۷۸	تفسیر الامام ۲۹	جفر اکبر ۱۷۶
ادب الکاتب ۹۱، ۴۹	تفسیر الطبرسی ۱۲۸	جفر أبيض ۱۷۶
الارشاد ۲۶-۲۵	تفسیر صافی ۱۲۹	جمال الاسبوع ۲۷، ۱۹
ارشاد القلوب ۷۷	تفسیر علی بن ابراهیم ۱۶۸، ۱۳۸، ۸۳، ۶۶	جنة الواقية ۳۱، ۲۷
اصول کافی ۲۶	تلخیص الآثار ۱۰۹، ۱۰۹	جوامع الجامع ۶۷، ۴۷، ۳۱
الاعتقاد ۱۶۷، ۵۳	۱۶۹، ۱۱۲	۱۰۹
اغاثة الداعی ۳۳	توحید ۷۷	جوامع الطبرسی ← جوامع الجامع
اکمال الدین و اتمام النعمة ۳۹	تورات ۹۶، ۹۴، ۴۱ -	حدود ۷۴
انجیل ۱۸۲، ۱۷۶، ۴۱ -	۱۰۰، ۱۰۳ - ۱۰۴، ۱۰۶،	حدیقة ۱۶۷، ۱۲۸
۱۸۳	۱۱۰، ۱۱۵ - ۱۱۶، ۱۲۱،	حرز الجواد ۴۰
بحار الانوار ۹۱، ۷۸، ۷۵	۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۲،	حياة الحيوان ۶۴
بضائر الدرجات ۱۷۳، ۳۳	۱۴۷، ۱۷۶ - ۱۷۷، ۱۷۹،	خزائن ۵۰
۱۷۴ -	۱۸۴ - ۱۸۲	درّة للحریری ۱۶۹
بھی ۳۳	ترجمه فارسی	درر و الغرر ۱۷۲
تبدیل ۳۱	تورات ۱۱۸، ۱۱۰، ۹۷	دروس ۱۳۹
تبصرة ۳۲	تهجد ۳۳	دستور ۳۲
التحصیل ۳۳	ثواب الاعمال ۱۸۵	ربیع الاسبوع ۱۹
تحف العقول ۷۷	جامعه ۱۷۶	رجال شیخ طوسی ۲۴
تفسیر اسماء الله	جفر ۱۷۶ - ۱۷۴	رجال میر مصطفی ۲۶

٢٤، ١٨	لمعات	٤٣	غرر الجواهر	١٧٦	زبور
١٦٣، ٨١	لوامع	٤٩	الغريبين	١٧٠	شدور العقود
١٠٩	ليس	٣٨	فتوحات	٣٦	شرح الفقيه
١٨٠، ٧٧	مجالس صدوق	٦٦، ٣٢	فضل الدّعاء		شرح الكفعمي ← صفوة
١٠٩	مجمع البحرين	١٧٦، ٧٧	فقيه		الصّفات في شرح دعاء
٣٥، ٣١، ٢٩	مجمع البيان	٣٢	فوائد الجليّة		السّمات
١٠٩، ٧٦ - ١١٠، ١١٤، ١١٦		٢٤	فهرست شيخ طوسي	٨٢	شرح النّهج للشيخ المقداد
١٥٢، ١٣٢		١١٠، ١٠٧، ١٨	قاموس	٤٠	شمس المعارف
١١٣	مرشد	٣٦، ٣٢ - ٣١	قرآن مجيد	١٤٧، ٣٠، ١٨	صاح
١٩	مصباح شيخ طوسي	٤٠ - ٤١، ٥٢، ٦٢ - ٦٣، ٦٩		١٨٥	
١٦٤، ٢٧		٩٢ - ٩٥، ١١١ - ١١٢، ١١٦		١٧٦	صُحُف
١٧٦	مصحف فاطمه (س)	١١٧، ١١٩، ١٢٤ - ١٢٥		٥٠	الصّحيفة السجّاديّة
٤٤	معالم الزّلفى	١٢٣، ١٥٣ - ١٥٤، ١٦٤			صفوة الصّفات في شرح
١٨٥، ٧٧	معاني الاخبار	١٨١		٤٦، ٣١، ٢٧	دعاء السّمات
١٦٩	مغرب	٢٩	تفسير قمى	٦٢ - ٦٣، ٩٠، ١٠٨، ١١١	
١٦٦	ملاحم الفتن	١٦٩، ١٥٥	قواعد	١٦٧، ١٦٤، ١٦٠، ١٥١، ١٣٧	
٧٣، ٤٤	منبر الوسيله	٧٨	الكافي	١٧٠ -	
١٧٦، ١٦٨، ١٥٠ - ١٤٩			كتاب امام جعفر	٣٣، ٣٠	عدّة الدّاعي
١٦٠	نجد الفلاح	٤٢	صادق	١٠٩، ٧٨ - ٧٦	علل
١٧٠	نزّهة العقول		كفعمي ← صفوة الصّفات	١٦٦، ١٣٨، ١٣١	
	وسيله ← منبر الوسيله		في شرح دعاء السّمات	٧٧	عيون
		٤٩	كنز [العرفان]	١٦٨	غرر الدلائل

گزیده منابع و مآخذ تحقیق

۱. ابن الطّاووس، السیّد علی بن موسی، جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، به تحقیق جواد قیومی، تهران: آفاق، چاپ اول ۱۳۷۱ ش.
۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، به اهتمام محمدکاظم الکتبی، نجف: چاپخانه حیدریه، ۱۹۵۶ م.
۳. ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدّین، منتقى الجمال فی الاحادیث الصّحاح و الحسنان، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۴. ابن عربی، محیی الدّین، الفتوحات المکیّة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۵. ابن المشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنزالدقائق، به تحقیق مجتبی عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ - ۱۴۱۹ ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۷. الاحسائی، محمد بن علی [ابن ابی جمهور]، عوالی الالکی العزیزیه فی الاحادیث الدّینیّه، قم: مطبعة سیّد الشهداء، ۱۴۰۳ ق.
۸. الاشعری، احمد بن عیسی، النوادر، قم: مدرسه امام مهدی، چاپ اول ۱۴۰۸ ق.
۹. البحرانی، السیّد هاشم، معالم الزلفی، چاپ سنگی، [بی جا: بی نا، بی تا].
۱۰. البحرانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، قم: مؤسسه امام مهدی، چاپ اول ۱۴۱۳ ق.
۱۱. بونی، احمد بن علی، شمس المعارف الکبری، مصر: [بی نا]، چاپ سنگی، ۱۳۲۸ ق.
۱۲. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوارالتنزیل و اسرارالتأویل، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۶ م.
۱۳. تفرشی، میرمصطفی، نقدالرجال، قم: مؤسسه آل البیت، چاپ اول شوال ۱۴۱۸ ق.
۱۴. ثعلبی، احمد بن محمد بن ابراهیم، عرائس المجالس، بیروت: المكتبة الثقافیّة، [بی تا].
۱۵. الجزائری، سیّد نعمت الله، نورالبراهین، به تحقیق سیّد مهدی رجایی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۷ ق.
۱۶. الجوهری، اسماعیل بن حمّاد، صحاح اللّغه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷ م.
۱۷. الحرّانی، حسن بن علی، تحف العقول فی ما جاء من الحکم و المواعظ من آل الرّسول، به

- كوشش على أكبر غفّارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٧٤ ش.
١٨. الحلّى، احمد بن فهد، *عُدّة الدّاهى و نجاح السّاعى*، قم: مؤسّسة معارف اسلامى، ١٤٢٠ ق.
١٩. _____، *خلاصة الاقوال*، به تحقيق جواد قيّومى، قم: مؤسّسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ ق.
٢٠. الحويزى، عبدالعلى، *نور الثّقيلين*، به تصحيح سيّد هاشم رسولى محلّاتى، قم: ١٣٨٢ - ١٣٨٥ ق.
٢١. خاقانى، على، *شعراء الغرى*، نجف: [بى نا]، ١٣٧٣ ق.
٢٢. الدّميرى، كمال الدّين محمّد، *حياة الحيوان الكبرى*، مصر: چاپخانه مطبعة مصطفى البابى الحلبي، [بى تا].
٢٣. دهكردى، سيّد ابوالقاسم، *منبر الوسيلة*، اصفهان، چاپ سنگى، كتابت على بن اسماعيل اصفهانى؛ به كوشش مجيد جلالى، قم: دفتر تبليغات، چاپ اوّل ١٣٧٩ ش.
٢٤. ديلمى، حسن بن محمّد، *ارشاد القلوب*، بمبئى: [بى نا]، چاپ سنگى، ١٣١٥ ق.
٢٥. الزّمخشرى، محمود بن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التّأويل*، بيروت: دارالكتب العربى، ١٤٠٧ ق.
٢٦. السّلمى السّمركندى، محمّد بن مسعود بن عيّاش [العيّاشى]، *تفسير العيّاشى*، به تصحيح سيّد هاشم رسولى محلّاتى، تهران: كتابخانه علميّة اسلاميه، [بى تا].
٢٧. السيورى، مقداد بن عبدالله [فاضل مقداد]، *ارشاد الطّالبيين فى شرح نهج المسترشدين*، به تحقيق سيّد مهدى رجائى، قم: كتابخانه مرعى، چاپ اوّل ١٤٠٥ ق.
٢٨. _____، *كنز العرفان فى فقه القرآن*، تهران: كتابخانه مرتضويه، ١٣٨٤ ق.
٢٩. شهيد ثانى، زين الدّين بن على، *الروضه البهيّة فى شرح اللمعة الدمشقيّة*، به تحقيق فارس حسّون، قم، چاپ اوّل.
٣٠. *الصّحيفة السّجّاديّة*، من ادعية الامام السّجّاد، تهران: حسيّنه ارشاد، [بى تا].
٣١. الصّدوق، محمّد بن على بن الحسين، [شيخ صدوق]، *اكمال الدّين و اتمام النّعمة*، به تحقيق و تعليق على أكبر غفّارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٠٥ ق.
٣٢. _____، *هلل الشّرايع*، نجف: مكتبة الحيدريّه، ١٩٦٦ م.
٣٣. _____، *التّوحيد*، به تحقيق و تعليق على أكبر غفّارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، چاپ دوم ١٣٩٨ ق.
٣٤. _____، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، به تحقيق على أكبر غفّارى، تهران: مكتبة الصّدوق، ١٣٩١ ق.
٣٥. _____، *عيون اخبار الرّضا*، ترجمه على أكبر غفّارى، تهران: صدوق، ١٣٧٣ ش.
٣٦. _____، *كتاب الخصال*، به تصحيح و تعليق على أكبر غفّارى، قم: دفتر

- انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۳۷. _____، مجالس (امالی)، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۳۸. _____، معانی الاخبار، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۳۹. _____، من لا یحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۰. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، به تصحیح و تعلیق محسن کوچه باغی تبریزی، قم: کتابخانه مرعشی، چاپ دوم ۱۴۰۴ق.
۴۱. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، الاحتجاج، نجف: دار نعمان، ۱۹۶۶م.
۴۲. _____، جوامع الجامع، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۲۰ق.
۴۳. _____، مجمع البیان، به تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۳م.
۴۴. _____، مکارم الاخلاق، قم: شریف رضی، چاپ ششم ۱۹۷۲م.
۴۵. الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر آی القرآن، با مقدمه خلیل المیس، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۵م.
۴۶. الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین و مطلع الثورین، به تحقیق سید احمد حسینی، تهران: کتابخانه مرتضویه، چاپ دوم ۱۳۹۵ق.
۴۷. الطوسی، محمد بن الحسن [شیخ طوسی]، الفهرست، به تحقیق جواد قیومی، قم: مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول ۱۴۱۷ق.
۴۸. _____، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، به تحقیق علی اصغر مروارید، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول ۱۹۹۱م.
۴۹. العاملی، شمس الدین محمد مکی [شهید اول]، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۴ق.
۵۰. _____، القواعد و الفوائد، قم: مکتبه المفید، [بی تا].
۵۱. عسکری، امام حسن بن علی (ع)، تفسیر الامام العسکری، قم: مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
۵۲. علم الهدی، سید مرتضی، «رسالة الحدود و الحقائق» مندرج در رسائل الشریف المرتضی، به تحقیق سید احمد حسینی و سید مهدی رجایی، قم: دارالقرآن الکریم، [چاپ اول] ۱۴۰۵ق.
۵۳. الغزالی، مقصد الاسنی فی شرح الاسماء الله الحسنی، دارالکتب العلمیه، چاپ اول [بی تا].
۵۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المعیط و القاموس الوسیط، به تصحیح نصر

- الهوريني، مصر: مطبعة الحسينية، ١٣٤٤ق.
٥٥. الفخر الرازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ سوم.
٥٦. القمي، علي بن ابراهيم، تفسير، بيروت: اعلمى، ١٩٩١م.
٥٧. قاضي القضاة، محمد بن سلامة، دستور معالم الحكم و مآثور مكارم الشيم، ترجمه فيروز حريرجي، تهران: اميركبير، چاپ اول ١٣٦٢ش.
٥٨. قيومي، جواد، موسوعة الادعية، مشهد: آستان قدس رضوي، چاپ اول.
٥٩. الكاشاني، ابراهيم بن محسن، تفسير الصافي، تهران: كتابخانه صدر، [بي تا].
٦٠. كتاب مقدس، انجمن پخش كتب مقدسه، ١٩٧٥م.
٦١. كفعمي، ابراهيم بن علي، البلد الامين، [بي تا]، چاپ سنگي، ١٣٨٢ق.
٦٢. _____، مجموع الغرائب و موضوع الغرائب، به تصحيح سيدمهدي رجايي، [قم]: مؤسسه انصار الحسين، چاپ اول ١٤١٢ق.
٦٣. _____، المقام الاسنى في تفسير الاسماء الحسنی، به تحقيق فارس حسون، قم: مؤسسه قائم آل محمد، چاپ اول ١٤١٢ق.
٦٤. _____، محاسبة النفس اللوامة و تنبيه الروح اللوامة، قم: مؤسسه قائم آل محمد، چاپ اول ١٤١٣ق.
٦٥. الكليني، محمد بن يعقوب، الكافي، به اهتمام علي اكبر غفاري، تهران: دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم ١٣٨٩ق.
٦٦. المجلسي، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، تهران: اسلاميه، ١٣٧٦ق.
٦٧. _____، حياة القلوب، قم: دار الاعتصام، ١٤١٧ق.
٦٨. المفيد، محمد بن محمد بن نعمان [شيخ مفيد]، الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول ١٤١٣ق.
٦٩. _____، المسائل العكبرية، بيروت: [بي تا]، چاپ دوم ١٤١٤ق.
٧٠. نجاشي، احمد بن علي، رجال، به تحقيق سيدموسى شبيري زنجاني، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٧ق.
٧١. نراقي، احمد، خزائن، به تحقيق حسن حسن زاده آملی، قم: قيام، چاپ اول ١٣٧٨ش.
٧٢. النيشابوري (الواحدی)، ابوالحسن علي بن احمد، اسباب النزول، بيروت: عالم الكتب، [بي تا].
٧٣. هاکس، جيمز، قاموس كتاب مقدس، تهران: اساطير، ١٣٧٧ش.
٧٤. هروي، احمد بن محمد بن محمد، الغريبين: غريب القرآن والحديث، به تحقيق محمود محمد قاهره: [بي تا]، ١٣٩٠ق.